

## [Afghanistan Digital Library](#)

adl0354

<http://hdl.handle.net/2333.1/pnvx0mrb>



Page Not  
Available

This is a PDF version of an item in New York University's Afghanistan Digital Library (<http://afghanistandl.nyu.edu/>). For more information about this item, copy and paste the "handle" URL above into a web browser.

When referring to or citing this item please use the "handle" URL and not this document or the URL from which you downloaded it.

All works presented on New York University's Afghanistan Digital Library website are, unless otherwise indicated, in the public domain. The images available on this website may be freely reproduced, distributed and transmitted by anyone for any purpose, commercial or non-commercial.

NYU Libraries, Digital Library Technical Services, [dlts@nyu.edu](mailto:dlts@nyu.edu)

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available



Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available



Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available



Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available



Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available



Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available



Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available



Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available



Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available



Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available



Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available



Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available



Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available



Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available



Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available



Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available



Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available



Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available



Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available



Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

Page Not  
Available

تحفة الامان في سيرة النعمان حصّة اخرى ( ١٥١ ) اهل الروايه واهل الرأي

می نویسد که [ و امام الامام محمد بن اسمعیل البخاری نقل ذکر الشافعی فی تاریخہ الکبیر فقال فی باب محمد بن ادريس بن عبدالله محمد بن الشافعی القرشی مات سنه ٢٠٤ ثم انما ذکره فی باب الضعفاء مع علمه بانہ کان قدر وی شیاً کثیراً من الاحادیث ولو کان من الضعفاء لذكره فی هذا الباب : — یعنی امام بخاری بتذکر امام شافعی در تاریخ کبیر خویش پرداخته می گوید که امام شافعی در سنه ٢٠٤ وفات نموده است ، لیکن او را در باب ضعیفاء نه نوشته است زیرا که وی میدانست که در احادیث روایت بسیار دارد والا بخاری ضروراً او را در زمره ضعیفاء نمی نگاشت ]

امام اوزاعی در ممالک شام صاحب چنان عزت و اعتبار و وقار بود که در عرب بمنزل آن امام شافعی و امام مالک پنداشته می شدند ، نسبت بوی رای امام حنبل چنین است که : « للاوزاعی رأی ضعیف » — و حدیث ضعیف « [ باب چهارم مناقب الشافعی مصنفه امام را زی ]

لطف در نجاست ! چیزی که موجب تفخر مجتهدین گفته میشود : —

دقت نظر ، قوت استنباط ، استخراج مسائل ، تفریع احکام است لا یمکن بیزد یکمده از محدثین متعجبانه این صفات نقص پنداشته میشوند — چنانچه علامه ابو جعفر محمد بن جریر طبری در ترجمه قاضی ابو یوسف می نویسد که یک گروهی از اهل حدیث بدین واسطه از روایات وی احتراز نموده اند که بروی رأی غالب بود بیشتر در احکام تفریع را مداخله میداد و با این همه او مصاحب پادشاه و بر منصب قضاء متمکن بود ، [ تاریخ ابن خلکان ترجمه امام یوسف ] اگر تفریع احکام و استنباط مسائل نیز به نزد محدثین چنانچه مذکور شد جرم باشد پس بلا شبهه ابو حنیفه و ابو یوسف درین مورد بیشتر مجرمند .

﴿ ( اهل الروايه و اهل الرأي ) ﴾

البته این سخن قابل غور است که امام اعظم و اتباع او را چرا مردم اهل الرأي می گفتند درین مسئله اکثری از مردمان سرتکب غلطی شده اند



## تحفة الامان في سيرة النعمان حصه اخرى ( ١٥٢ ) اهل الروايه واهل الراي

و اغلباً وجهش اينست كه آنها بمقابل شهرت عام از تحقيق و تدقيق مسائل  
صرف نظر نموده اند . پيشتر از تصفيه اين بحث معلوم بايد كرد كه اين لقب  
در کدام وقت ايجاد شده و بر کدام اشخاص اطلاق آن كرده ميشود تا جاينكه  
ما معلومات داريم اولين شخصيكه بدين لقب امتياز يافت ( ربيعة الراي ) استاد  
و شيعه الحديث امام مالك است و لفظ راي رفته رفته جزو نامش گرديده  
در تمام كتب تاريخ و اسماء الرجال نامش را ( ربيعة الراي ) مي نويسند اين شخص  
يكي از محدثين بزرگ و فقيه نامور مي باشد كه با بسي از صحابه كرام - ملاقات  
نموده است علامه ذهبي در ميزان الاعتدال خويش بشذكروي بدين الفاظ پرداخته  
است ، تمام اصحاب حديث ( يعني صحاح سته ) از وي احتجاج نموده اند عبدالله  
ماجشون مي گفت كه والله من زياده تر از ربيعه احدي را حافظ الحديث نديده ام  
اندرين دوره و دراز منة ما بعد آن ديگر مردمان هم بدين لقب امتياز مي يافتند -  
ابن قتيبه محدث در ( كتاب المعارف ) خود تحت عنوان اهل الراي كه يك باب  
مستقلي است اسماء بسيار اشخاص معزز را تحرير نموده است كه ما بشذكر چندي  
از ان مي پردازيم ( ١ ) ابن ابى ليلى ( ٢ ) ابو حنيفة ( ٣ ) ربيعة الراي ( ٤ ) زفر  
( ٥ ) اوزاعي ( ٦ ) سفيان ثوري ( ٧ ) مالك ابن انس ( ٨ ) قاضي ابو يوسف  
( ٩ ) محمد بن حسن -

چون ابن قتيبه در سنه ٦٧ وفات يافته - از قران چنان معلوم ميشود مردمانيكه  
تاصد سيوم در استنباط مسائل مشاغل داشتند تماماً با اهل الراي ملقب گشته اند -  
اگر چه اشخاص متذكرة بالا ( باستثنای امام زفر ) تماماً محدث بوده اند لا كن  
شهرت امام مالك ، و سفيان ثوري و امام اوزاعي محتاج به بيان نيست -  
در اصل اشخاصيكه به تدريس و تعليم علم حديث مشاغل داشتند مشتمل بر دو  
فرقه بودند

اول آنكه صرف نقطه نظر شان جمع آوري احاديث نبويه بود و در حديث  
شما من حيث الرايه مباحثه مي نمودند - تا اينكه او شانرا با نسخ و منسوخ آن  
نيز سر و كاري نبود -

تحفة الامان في سيرة النعمان حصّة اخرى ( ۱۵۳ ) اهل الرواية واهل الراي

و فرقه دومين محض احاديث را از روي استنباط احكام و استخراج مسائل ملاحظه مي نمودند - اگر نص صريحى را نمي يافتند در بعض احبان از قياس نيز كار ميگرفتند اگرچه درين دو حديث مردود فريقي تا يكجاني در خيالات با هم شركت داشتند لاكن از روي وصفيت غالب هر کدام اوشان از ديكرى امتياز داشتند -

فرقه اولين اهل الرواية و اهل حديث

و جماعة ثانويه بمجتهدين و اهل الراي نامزد و مشهور بودند - امام مالك و سفيان ثوري و اوزمي را باينكه محدث بودند بهمين واسطه اهل الراي ميگويند كه بنائى مذهب و اجتهاد مستقل را علاوه بر دانشمندی شان در فن روايه نهاده بودند - از آنجا كه در ميان اين مردم از روي معلومات احاديث و قوه اجتهاد اختلاف مراتب بود - بطور اضافي گاه گاه اين فرقه را اهل الراي و فرقه مقابله شانرا اهل الرواية مي ناميدند - مثلاً نسبت بامام مالك بر ابو حنيفه لقب مجتهد و اهل الراي بيشتر موزونيت را نشان ميداد .

روزي نصر بن يحيى از امام احمد حنبل پرسيد كه شما را بر ابو حنيفه چه اعتراض است بحواب شنيد كه ( رأى ) نصر گفت آيا امام مالك بر رأى عمل نميكرد ؟ احمد حنبل گفت كه لى وى هم بر رأى عمل مي نمود لاكن ابو حنيفه زياده تر مداخله آراء را در مسائل جازمى داد - نصر گفت كه بقدر اندازه بايد بر مردودى از آنها الزام عائد آيد - نه تنها بر ابو حنيفه امام احمد حنبل هيچ جواب داده نتوانسته سكوت نمود - [ ملاحظه شود خاتمه فصل اول عقود الجان ]

( وجه شهرت ابو حنيفه باهل الراي )

قبل از زمان امام صاحب مسائل فقهيه حليه ترتيب و تدوين را در بر نكشیده بود - حينيكه وى در صدد جمع آورى او بر آمده هزارها مسائل چنان عائد مي شدند - كه در باره آنها نه تنها هيچ يك حديث صحيح روايت شده بود بلكه



تحفة الامان في سيرة النعمان حصة اخرى ( ١٥٤ ) حضرت امام محدث بود

دران موضوع هیچ قول و فعلی از صحابه کرام نیز بنظر نمی رسید - و لازم بود که دران مسئله فتوی داده می شد [ چنانچه تفصیل وی در آینده می آید ] - چون در آنوقت تمدن اسلامی وستی را دارا نبود لهذا مردمان را ضرورت تعقیب قیاس نبود - و نه آنچنان واقعاتی که درباره آن اصل صریحی وارد نمی بود در معرض وجود می آمد.

چون امام صاحب در طی تدوین مستقل این فن برآمد دران موقعیکه آیه وحدیث و اجماع ائمه را نمی یافت بر طبق فرمایش حضرت نبوی از قیاس کار میکرد در تنظیم و تنسیق تمام مسائل اصول و فروع شرعی می پرداخت - این مسلك و رویه وی او را در چهار دانه عالم بصاحب رأی و قیاس شهرت داد چنانچه در کتب تواریخ هر مقامی که اسم او را ذکر می نمایند او را بامام اهل الرأي ملقب می نگارند -

يك وجه دیگر این شهرت نیز بنظر میرسد که عموم محدثین در روایات خویش تنها بر مجموعه اکتفاء ورزیده از درایت بی خبر بودند اولین مردیکه روایت را با درایت تطبیق داد و انضباط نمود امام ابوحنیفه بود که چندین احادیث را محض بدین واسطه ضعیف و ناقابل عمل فرمود که برخلاف اصول درایت است چون درایت و رأی دو الفاظ مترادفند و عموم چندان به تفریق آن پرداخته اند رفته رفته امام صاحب با اهل الزای شهرت یافت.

-( محدث و حافظ الحدیث بودن ابوحنیفه ) -

بعد از تذکر این ابحاث عارضی میخواهم که بطرف اصل مسئله - توجه خویش را برکاریم و آن اینست که امام ابوحنیفه در فن حدیث چه رتبه را داشت - جهت فیصله این مبحث برواقعات زندگانی علمی او نظر باید انداخت که از روایات صحیح و مستند به نبوت رسیده است ما آنها را در حصة اول این کتاب در طی بیان تحصیل علم ابوحنیفه از ان کتابهای مستند که مدار فن رجال میباشد تحریر نمودیم - حالا دقت باید کرد مردیکه بعد از سن ( ٢٠ ) سالگی

تحفة الامان في سيرة النعمان حصة اخرى ( ١٥٥ ) حضرت امام محدث بود

که مواقع درستی فهم و بختی افکار است بسوی تحصیل احادیث توجه نماید و نامدت  
متاهی دران مشغول بمسند و از شیوخ مشهوره کوفه احادیث خوانده باشد  
و بدرسکاهای مکّه معظمه بسالهای دراز شعولیت ورزیده باشد - و از شیوخ  
مدینه منوره سند تحصیل را بدست آورده باشد - و در زمرة اساتذّه بی شمارش  
مانشد - عطا بن ابی رباح نافع بن عمر - عمر بن دینار - محارب بن  
دثار - انعمش کوفی - امام باقر - هلقمه بن مرثد مکحول شامی - امام  
اوزاعی - محمد بن مسلم الزهری - ابو اسحاق السیسی - سلیمان بن یسار  
عبدالله بن بن حرمز الاحراج - منصور المعتمر - هشام بن عروه - و غیره  
نیز معقول باشند که هر کدام شان - رکن اعظم فن حدیث شناخته  
میشوند و از روایات آنها نه تنها صحیحین - بلکه دیگر کتب احادیث نیز  
مالا مال است - صاحب کدام مراتب جایزه و مالک چه اوصاف و مزایای علمیه  
خواهد بود -

همراه این باید بر حالات تلامذّه اوشان نظر باید انداخت [ حالات مزیده  
شاگردان ابوحنیفه را در خانّه این کتاب ملاحظه نمایند ] که ( یحیی بن سعد  
القطان ) امام جرح و تعدیل فن حدیث است - و از جامع کبیر ( عبدالرزاق بن  
همام ) امام بخاری بسیار فائده گرفته است و ( یزید بن هارون ) استاد امام احمد  
حنبل بود - و ( وکیع بن الجراح ) که نسبت بوی نه تنها احمد حنبل بلکه دیگر  
محدثین نیز میگویند که در حفظ روایت و استاد همسر او احدی نیست ( عبدالله  
بن المبارك ) که در احادیث لقب امیرالمومنین را اشغال نموده بود - و ( یحیی بن  
ذکریا بن زاهد ) که او را ( علی بن المدنی ) استاد امام ( بخاری ) - منتهای علم  
حدیث میگفت و علاوه بران دیگر شاگردان اوشان نیز در احادیث صاحب ید  
طولی بودند -

این ذوات مکرمه فوق را محض برای نام شاگردان ابوحنیفه تصور نباید  
کرد بلکه آنها سالهای دراز چنگ بدامن فیوضات امام صاحب انداخته بودند و  
بر شاگردی وی همواره تفخر و ناز داشتند - عبدالله بن المبارك میگفت که من



تحفة الامان فی سیرة النعمان حصه اخری ( ۱۵۶ ) حضرت امام مجتهد اول بود

اگر در ایام زنده گانی خویش بشرف مصاحبه و شمولیت بحلقه تدریس ابوحنیفه و سفیان ثوری افتخار می یافتیم همانا که من هم یکی از اشخاص معمولی بشمار میرفتم [ ملاحظه شود تهذیب التهذیب ترجمه ابوحنیفه ] و نسبت به کعب و یحیی بن زائده که در فن حدیث بدطولی داشتند و مدت منهای در حلقه تدریس ابوحنیفه شمولیت داشتند - گفته میشود که اگر آنها در وجود مسعود ابوحنیفه جوهر علم و فضل و مایه احادیث را نمی دیدند - چه طور ممکن بود که آنها بشاگردی وی افتخار می نمودند - و قس علیه البواق

شروط اجتهاد، و مجتهد بودن ابوحنیفه

علاوه بر این سخنها مجتهد بودن امام صاحب از جمله آن مسائل مسلمه است که درین عرصه سیزده صدسال بجز از چند اشخاص احدی را از وی انکار نیست . تعریف اجتهاد را علمای حدیث مانند بغوی - رافعی نووی و غیره بدین الفاظ نموده اند که مجتهد شخصی است که در علوم بحکانه قرآن شریف احادیث مذاهب سلف - لغت - قیاس - دستکاه و ملکه کلامی - داشته باشد - یعنی مرقد آسانی که نسبت بمسائل شرعیه موجود است و تمام احادیث صححه از ( رسول الله ص ) مسموع شده هر قدر در علم لغت و اقوال سلف که لازم باشد - و از جمیع طرق قیاسی کاملاً علم داشته تماماً از آنها مستحضر باشد - اگر در یکی از این علوم بحکانه نقصان و کمی داشته باشد - وی مجتهد نیست و تقلید او را نباید کرد . [ ملاحظه شود بحث حقیقت اجتهاد در کتاب عقید الجدید شاه ولی الله ]

بنا بر همین مسئله علامه ابن خلدون در فصل علوم الحدیث در ضمن تذکره مجتهدین می نگارد که :- « برخی از اشخاص بی اوصاف می گویند که عدّه ازین مجتهدین در فن حدیث کم مایه بودند که روایات آنها کمتر بشمار میرسد - لکن این خیال قطعاً غلط است و نسبت بآنکه کبار ائمه این افکار را نباید قائم داشت زیرا که تماماً شریعت از قرآن شریف و احادیث منیف مأخوذ شده پس صدیکه درین دو چیز کم مایه باشد چه طور میتواند شد که وی اصول صحیح را

تحفة الامان فی سیرة النعمان حصه آخری ( ۱۵۷ ) حضرت امام مجتهد اول بود

از احادیث و آیات اخذ استنباط نماید - بعد ازین مینویسد که : - امام ابو حنیفه یکی از مجتهدین بزرگ میباشد وثبوت آن ایست که اکثری از محدثین کبار پیروی مذهبش را می نمودند و از روی رد و قبول اکثریه در اقوالش بحث میکردند و علامه موصوف سبب قلب روایت حضرت امام را نیز گفته که من علیحدہ در آن بحث خواهم کرد [ جای تعجب است که باوجودی این تصریح ابن خلدون عدہ از کوتاه بینان برین قول ابن خلدون استدلالی گرفته اند حالانکہ خود ابن خلدون آنرا بدین الفاظ ذکر نموده است کہ برضف وعدم وثوق دلالت دارد ]

اکثری از محدثین نیز براین امر اعتراف نموده اند چنانچه علامہ ذہبی کہ امام و پیشوای محدثین زمانہ آخر است یک کتاب مستغنی را در حالات حفاظ حدیث تحریر نموده در دیباچہ آن میگوید کہ در این کتاب تذکرہ اشخاصی را می نویسم کہ حافظ احادیث نبوی میباشند و بر اجتهاد اوشان در توثیق و تضعیف و تصحیح و ترفیع مسائل رجوع کرده میشود ، و در تمام کتاب خویش مراعات این اصول را نموده و بتذکر حالات این چنین یک مردی مراکز پرداخته است کہ وی در احادیث مهارت تمامی را نداشته باشد در مقامی که ضمناً خارجہ بن ثابت را یاد نموده در شان او می نگارد کہ من وی را در زمرہ حفاظ حدیث بدین واسطه نوشتم کہ قلیل الحدیث است ، برای محدث بودن ابو حنیفه زیاده بر این دیگر چه دلیل بکار است کہ علامہ ذہبی حالات او را در آن کتاب قلم بند نمود وی را در زمرہ حفاظ حدیث محسوب داشته است ، حافظ ابو المحاسن دمشقی شافعی در عقود الجمان یکباب مخصوص را قائم نموده کہ الفاظ او چنین است ، الباب الثالث والعشرون فی بیان کثرۃ حدیثہ و کونه من اعیان المحدثین یعنی باب ( ۲۳ ) در باب کثرت حدیث ابو حنیفه و بودنش از اعیان الحفاظ است . قاضی ابو یوسف کہ وی را یعنی بن معین صاحب الحدیث و علامہ ذہبی او را در حفاظ الحدیث محسوب نموده است میگوید کہ مایان با ابو حنیفه در مسائل مباحثه مینمودیم بعد ازینکہ از وی در یکی از مسائل اخذ رای و فتوی می نمودیم



تحفة الامان في سيرة النعمان حصه اخرى ( ١٥٨ ) حضرت امام مجتهد اول بود

پس از حلقه درس او برآمده بترد دیگر عالمای کوفه رفته دران موسوع از اوشان احادیث دیگر را می شنیدیم و باز بزدوی آمده او را رایه می نمودیم حضرت امام صاحب بنقه از ان احادیث را می شنید و نسبت برخی می فرمود که صحیح نیست مایان از وی می رسیدیم که چطور بشما عدم تحت این حدیث معلوم گشت بجواب می گفت که ان علوم احادیث که فعلاً در کوفه مروج است ، من حافظ تمام ام و از صحت و سقم روات ان بخوبی استحضار دارم .

تمام این نکات شاهد این مدعا است که امام ابو حنیفه مراتب عالیه احادیث نبویه را اشتغال نموده بود و در حقیقت ابو حنیفه را امثال این اشیاء نامدار و اشتهار نداده بود زیرا اگر وی حافظ الحدیث بود دیگران نیز باندازه او حافظ الحدیث بودند و اگر شیوخ وی عدد هزار نفر بودند و شیوخ معاصرین شان از هزار ها نفر متجاوز بود و اگر وی از درسگاه های کوفه و حرمین مستفیض گشته بود دیگران نیز از همین مقامات استفاده نموده بودند بلکه از صفات و مزایای مخصوصه وی نسبت بتمام محدثین و علمای معاصرینش تنقید احادیث ، استنباط ، و استخراج مسائل ، بلحاظ ثبوت احکام و تفریق مراتب ان بوده است .

بعد از زمان ابو حنیفه ترقیات مزیده در علم حدیث بعمل آمد و تمام احادیث پریشان و غیر مرتب فراهم آورده شدند ، و الزام صحاح نموده آمد ، و برای اصول حدیث يك فن مستقلی قایم گشت و در اطراف وی هزارها کتاب بیش بها قلم بند شد و بهمرای ترقیات زمانه هزارها نکات و دقائق دیگری در علم حدیث که از لوازم باریک بینی و دقت آفرینی محیر العقول است ایجاد گردید ، اما تحقیقات و تدقیقاتی را که ابو حنیفه در تنقید احادیث و اصول در ایت و امتیاز مراتب نموده قدمهای سریع ترقیات تا هنوز هم تقدم نورزیده است .

### تاریخ مختصر احادیث -

تفصیل این اجمال وقتی خاطر نشان می گردد که نقشه ابتدائی و طرز ترقی فن حدیث کشایند شده شود تا از ملاحظه آن ظاهر و هویدا گردد که سلسله روایات

تحفة الامان في سيرة النعمان حصه اخرى ( ١٥٩ ) حضرت امام مجتهد اول بود

چطور آغاز و در دوره های مختلفه بکدام کدام پیرایه تبدیل و تغییر یافت ازین تصویر اندازه این امر بخوبی کرده میشود که تا کدام اندازه در فن حدیث ضرورت تنقید و رأی و اجتهاد میباشد و امام ابوحنیفه را بدین لحاظ در بین تمام معاصرین او چه امتیاز بوده است .

✓ اگرچه سلسله اسناد و روایت در زمان مبارک حضرت رسول الله ص و خلفای را شده آغاز شده بود لیکن تمام مرویات آن فرصت بصورت قدردنی و بلباس ساده کی بود زمانه نخستین بعثت ثسال سیزده هم نبوت باندازه پر آشوب بود که صحابه کرام تنها در حفاظت جانهای خویش کوشان بوده برای شان موقع اسناد روایت امکان نداشت و بنا بر همین ضرورت و داعیه فرایض و احکام شرعیه نیز کم بود ماسوا از نماز دیگر چیزی فرض نگشته بود زیرا که باوجود زحمات ابتدائیه که برای جمعیت اسلامی از هر طرف عائد بود ، تکلیف دیگر فرایض بالای اوشان يك گونه تکلیف مالا یطاق پنداشته میشد و نمازها نیز مختصر بودند تنها در ظهر و عصر و عشاء دو دو رکعت فریضه را می گذاردند نماز های جمعه و عیدین قطعاً در آن موقع مفروض نشده بود ، در سال سیزده هم بعثت که سنه مجری بود روزه فرش کشت و در سنه ۹ حج واجب آمد و در همین سال بشأ بر قول علامه ابن الاثیر زکات نیز فرض شد [ در سال فرض شدن زکوة اختلاف است ]

مطلب اینکه در ازمنه ابتدائیه دیگر احکام و روایات اسلامی که علاوه بر نماز باشد قطعاً صورت خارجی نداشت و علاوه بران صحابه کرام بشأ بر حکم قرآنی از مزید سوالات در مستفسارات ممنوع هم شده بودند ، که لا تسألوا عن اشیاء ان تبده لکم تسؤلکم عبدالله بن عباس میگفت که من هیچ قومی را بهتر از اصحاب حضرت رسول الله سراغ ندارم که آنها در تمام زنده گانی پیغمبر خویش تنها ۱۲ مسائل را از اوشان پرسیده اند که تماماً در قرآن موجود بود ، دیگر صحابه هم چنین میفرمودند .



Page Not  
Available

Page Not  
Available

تحفة الامان في سيرة النعمان - حصة اخرى ( ١٦٢ ) مبحث احاديث موضوعه وتصرفه

را بوي نه كارد بشير از بن بي النفاقي او متأثر شده او را خطاب نمود كه اي  
عبدالله من احاديث رسول الله را روايت ميكنم و توهيج بشنيدن ان كوش نمي نوي  
وي بخوابش گفت كه در يك زمانه حال ما چنان بود كه هر كس كه قائل قال  
رسول الله صلي الله عليه وسلم ميگشت ما همه بن كوش كشته به كل توجه به  
شنيدن ان بذل مقدرت مي نموديم لا كن چون مردم از خود روايات را شنيدند  
و در نيك و بد نميزي را نكنداشتند پس ما تنها به شنيدن همان احاديث راغب  
مي باشيم كه تا بك درجه ما هم در ان معلومات داريم

علاوه بر روايات زباني جمل سازيهاي تحريري نيز آغاز گشت چنانچه « مسلم »  
روايت ميكنند كه بك مرثبه عبدالله بن عباس نقل يك فيصله حضرت علي را  
تخريري مي نمود و در طي تحرير آن اكثر الفاظ را قام انداز نموده ميگفت كه والله  
اين لفظ را كاهي حضرت علي نفرموده و نه اين چنين فيصله نموده است و هكذا  
در يك موقع ديگر نيز همچنين يكي از تحريرات شان را ديد چندان الفاظي را كه از قام  
وي مبداء مستند و صحيح بود نقل گرفت و مابقي ان را خط كشيد و غلط گفت .

زياده جرات مردم در وضع احاديث از بن واسطه بود كه در ان زمانه طريقه  
اسناد و روايه چنانچه متماقياً مضبوط و باقاعده گشت جريان نداشت هر كسي كه  
هر چيز را ميخواست ميگفت كه قال رسول الله و از مواخذ و اثبات سند بري  
مي بود « ترمذي » در كتاب العمال از ابن سيرين روايت ميكند كه در  
دوره اولين احدي در صدد پرسيدن اسناد نبود و قتيكه فق و زمانه سازي كسب  
شدت كرد سلسله اسنادات بروي كار آمد تا كه فرق اهل حديث نبوي از عبارات  
اهل بدعت كرده شود و مقدم الذ كر مجموع و محفوظ و موخر الذ كر متروك كرده  
لا كن بي اعتباري احاديث موقوف بر اهل بدعت بشود زيرا كه بعد از مراعات  
ان احتياط نيز سلسله اغلاط در جريان مانده ان تشبث مفيد نيفتاد -

بعد از يشك دوره بي اميه آغاز شد سلسله روايات و احاديث به بسيار زود  
و شور نيز شروع يافت هر قدر يكه عده صحابه كتر ميشد بهمان اندازه التفات و توجه  
مردم بطرف آنها بيشتر ميگشت و در تمدن نيز رقي و وسعت داده اقوام و قبائل

تحفة الامان في سيرة النعمان حصه اخرى ١٦٣) بحث روايات موضوعه و متصرفه

و ملل و عشائر نو و تازه بسیار بشرف اسلام قائل میشدند از يك جانب جوش اسلامی دامنگير اين نومسلم هاميشد و از طرف ديگر محض جهة اينكه عزت و وقار و تمكين خود هارا به نظر عامه مسلمين قائم نمايند بيشتر در اخذ معلومات مذهبي و ياد گرفتن احاديث بذل مساعي مينمودند حتى درين مسئله خود اصرا ب دعواي همسري را با آنها کرده نمیتوانست الغرض در هر قريه و خانه و مسجد و كوچه هزار شوق و ذوق اشتياق حديث نبوي و تعليم مسائل ديني زيادت نموده در هر قبيله درسكاهي متعددي قائم گشت

ليكن باندازه كه اشاعت و تعليم دائره خويش را وسعت مي بخشيد بهمان اندازه معيار صحت و اعتماد انهم قلت مي نمود ، دائره ارباب روايت اينقدر وسعت داشت كه دران مردمان مختلف الخيال و مختلف المادات مختلف العقائد شموليت داشتند و علاوه بران اهل بدعت نيز جابجا موجود بوده در ترويج مسائل و خيالات باطل خويش مصروفيت داشتند زياده تر از همه اينكه تا بيكصد سال طريقه كتابت احاديث نيز رواج نداشت بلكه مردم نوشتن احاديث را بنظر انكار تلقى مي نمودند از امثال اين اسباب در روايت باندازه بي احتياطي ها بعمل آمد كه در نتيجه يك دفتر بي بيان موضوعات و اغلاط در احاديث مخلوط و ممزوج آمد تا اينكه چون امام بخاري ميخواست كه احاديث صحيحه را علامه نمايند از ضمن لكهها احاديث موضوعه چند حديثي را انتخاب نموده بهمين طور در تدوين اين كتاب خويش موفق آمد كه عده احاديث آن به ( ٧٣٩٧ ) ميرسد اگر تكرارات آن خارج کرده شود ( ٢٧٦١ ) حديثش باقي مي ماند .

ديده و دانسته مردم هزار ها حديث را از طرف خويش وضع نمودند چنانچه حماد بن زيد ميگويد كه صرف چهار هزار احاديث موضوعه را طائفه زنادقه از طرف خويش در احاديث نبوي مخلوط نموده اند خود عبد الكريم اين امر را تسليم نموده است كه من چهار هزار احاديث را از جان خويش در احاديث ممزوج و وضع نموده ام [ ملاحظه شود فتح المقيت صف ١٠٨ ] علاوه بران جمعيت زهاد و بارسيان نيز از روي نيك نيني و ترغيب و تشويق دادن اهالي بسوي فضائل و



تحفة الامان في سيرة النعمان حصّة اخرى ( ١٦٤ ) مبحث روایات موضوعه و متصرفه

مذوبات بسیار احادیث را از طرف خویش وضع نموده اند چنانچه حافظ زین الدین عراقی می نگارد : - و که امثال این احادیث بیشتر برای اعلای مودین اسلامی ضرر و نقصانی را فراهم آورده است زیرا که مرویات آنها چون اشخاص فقه و متورع و پارسا بودند زیاده تر در معرض قبول و اجراء آمده اند .

ما بعد ازین از یادات و اندراج احادیث موضوعه بکلام مصطفویه نوبت به مسامحات و غلط فهمی ها و بی احتیاطی های مدرسین و معلمین رسید و بسامقولات ضعیفه بلا قصد و اراده طرف رسول الله منسوب گشت - بعضی محدثین چنان طاعت داشتند که همراه احادیث تفسیرش را نیز بیان نمی نمودند ، و عموماً الفاظ و ادات تفسیر را محذوف نموده سامعین را غافلانه می انداختند که آنها تمام تقریر در از جمله احادیث مرقومه می پنداشتند .

جای تعجب است که امثال این مسامحات از ائمه بزرگ این فن نیز بوقوع پیوسته است - امام زهری که استاد امام مالک است و یک رکن اعظم احادیث شمرده شده علامه سخاوی می نویسد که کذا کان از زهری یفسر الحديث **كثیراً** و ربما یسقط اداة التفسیر : - یعنی همچنین امام زهری اکثره بتفسیر احادیث می پرداخت و از میان آن انحرافی را که از آن تفسیر نمودن معلوم می شد ، می گذاشت و همچنین و کذب اکثریه مطالب عمده حدیث را محذوف نموده و یعنی گفته ، خلاصه مطلب را بیان می نمود و در بسا مواقع از ابتداء حصص تفسیر به لفظ یعنی را محذوف نموده تفسیر را با اصل حدیث مخلوط میکرد و سامعین را در اشتباه می افکند که آیا این هم از جزو حدیث است و یا خیر ؟ در کتب اصول حدیث و رجال امثال این بسیار موجودند که اگر ما بتذکار آن پردازیم سخن بطوالت میکشد - . يك افت بزرگ دیگر دران مواقع تدلیس ائم بود که اکثری از ائمه معظم مرتکب آن میشدند و بواسطه تدلیس در اتصال اسناد با انکلی اشتباه کلی می افتاد و علاوه بر این دیگر بی احتیاطی ها نیز بود که تفصیلات آن در کتب احادیث خوبتر مذکورند - .

الفرض ان دفاتر احادیثی که در زمانه امام ابوحنیفه بیایه تکمیل رسیده

تحفة الامان في سيرة النعمان حصه اخرى ( ١٦٥ ) مبحث روايات موضوعه و متصرفه

بودند از هزار ها احاديث موضوعه و اغاليط و ضعاف و مندرجات وغيره بر عملو  
بود و تا آن زمان امثال « بخاري و مسلم » ديگر اشخاصي نيز وجودند اشكند تا در  
انتخاب احاديث صحيحه بذل قدرت مي نمودند تنها مهمات فقهيه و مسائل دينيه  
امام ابو حنيفه را برين وادار نمود كه بنياد تنقيد و تحقيق را در احاديث بگذارد  
و براي آن اصول و ضوابطي را اساس نهاد - قواعد و ضوابطي را كوي براي  
تنقيد احاديث اصول قرار داده بود در آن فرصت بسيار سخت پنداشته مي شد چنانچه  
محدثين همين اورا « مشد في الروايه » لقب نهاده اند و يك وجه نهايت - قوي  
قلت الروايه وي نسبت بدريك محدثين همين تشدد در روايه او گفته ميشود -  
و از عيانت كه علامه - ابن خلدون - مي نويسد [ والا امام ابو حنيفه انما قلت  
روايته لما شدد في شروط الروايه و التحمل :- ] يعني امام صاحب بدو سواسطه كتر  
روايت نموده كوي براي مرويات شرائط شديد غير قابل تحمل را گذارده است [  
اولين خيال اجمالي كه براي حضرت امام صاحب نسبت با احاديث مخاطر رسیده  
اينست :- احاديثي كه صحيح باشند و يا ثبوت قوي و سند كافي بحت آن درست ايد  
قليل و اندك اند - اگر چه اين اواز و مذكوره وي كه محض نتيجه جدت طبع  
و دقت فكاوست در ابتداء تا يك اندازه يك صدای غير مانوسي بود و همين وجه  
برخی از اهل حديث بمخالفت شديدوي برآمده اند لکن امام صاحب بر اظهار اين  
خيال خويش مجبور بلكه معذور بودند و اين رای اوشان حيثيت مقلدان را داشت  
و وي يا كثری از شيوخ مشهور مان زمانه ملاقات و رزيده از سرمایه احاديث آنها استفاده  
حاصل کرده و بدرسكاهاي حرمين شريفين بسالهاي سال مشمول شده و از علمای  
اعلام و ارباب روايه « بهره و كوفه » اطلاعات مهمي بدست آورده از  
اوصاف ذاتي و اخلاق و عادات و اطوار آنها كاملاً - استحضار داشت فرض  
آن شروط و اسباب كه براي قايم نمودن رای مجتهدانه درين مسئله اثباتاً و لقباً  
در كار بود تمام آن در وجود مسعود وي موجود بود -  
و يك سبب بزرگ خيال او اين امر نيز پنداشته ميشود كه اين مسئله به  
پرايساي مختلفه در خاندان تعليمي اوبط - و ميراث يكي بعد از ديگري بوي



تحفة الامان في سيرة النعمان حصه اخرى ( ١٦٦ ) مبحث روايات موضوعه، و متصرفه

رسیده است — زیرا که در حدیث وفقه مورث اول خاندان تعلیم او « عبدالله »  
بن مسعود « است که زیاده تر بنیاد مذهب حنفی بر و ایات و استنباطهای اوست —  
باینکه « عبدالله بن مسعود » یکی از مشاهیر صحابه و محدثین بزرگ و خادم خصوصی  
رسول الله بود اما نسبت بدیگر صحابه چون عطاء و مشدد فی الروایه بود —  
قلیل الروایه است — علامه ذهی در تذکره او می نویسد که بمن بحری  
فی الا داء الی شد فی الروایه و کان یقل من الروایه للحديث یعنی عبدالله بن مسعود  
در ادای بحری و در روایه تشدد میگرد — و احادیث را نیز کمتر روایت می نمود .  
و همچنین « ابراهیم نخعی » که تنها يك واسطه بشاگردی « عبدالله بن مسعود »  
افتخار داشت و نیز بواسطه واحد استاد ابو حنیفه است همین عادات و مسلک را  
اختیار نموده و همین واسطه او را « میر فی الحدیث » می گویند باینکه حضرت  
ابو حنیفه بدر سکا های دیگر مشمول و از انچه دیگر نیز استفیذ شده بود اما  
مرکز اصلی خیالات و معلوماتش همین خاندان منتهی بود و از تأثیرات همین مرکز  
بدل او این خیال جایگیر شده بحرهای ذاتی و دقت نظر کافی او بیشتر در تقویت  
آن دقت نمود .

اگرچه این مفکوره حضرت امام بنظر عوام قبول نگشت تا هم با لکل بی از  
نماینده برتو و انعکاس آن در اجتهاد « امام مالک » و امام شافعی که نسبت به وی  
متاخر اند کاملاً بنظر میرسد و امام مالک آن قیود و شرائطی را که نسبت به  
احادیث مشر و ط داشته تقریباً — عدیل و برابر بشرط ابو حنیفه است و از همین  
رو به در لقب مشدد فی الروایه نام ابو حنیفه و مالک معا یاد کرده میشود — ابن الصلاح  
در مقدمه خویش می نویسد « و من مذاهب التشدید مذهب من قال لا حجة الا فیما  
رواه الراوی من حفظه و تذکره و ذلك مروی عن مالک و ابی حنیفه یعنی در مذهب  
مشددین تنها آن احادیث قابل حجت میباشد که او را روای آن از حفظ و تذکر  
خویش یاد داشته باشد و این قول امام مالک و امام اعظم است « محدثین می نویسند  
که امام مالک در مرحله اولین که بتدوین موطاء خویش پرداخت در وی ده هزار  
احادیث بود چون وی در صدد تحقیق و تدقیق آن برآمد — شروع کرد به قلیل

تحفة الامان في سيرة النعمان حصّة اخرى ( ١٦٧ ) مبحث روايات موضوعه و متصرفه .

آن - تا اینکه هفت یا هشت صد آنرا صحیح پنداشته ، گذاشت و مابقی آنرا خارج نمود - امام شافعی نیز الفاظ صاف و عبارات صریح خیالانش را بر طبق مفسوره ابو حنیفه نظا مرعوده است - امام بیہقی روایت میکنند کہ روزی دہرم قریشی ، امام شافعی را خطاب نمود کہ شما آن احادیث را قلمبند کنید کہ از رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم ثابتند وی بجواب گفت کہ بہ نزدیک در باب معرفت احادیث صحیحہ نہایت کثرت پذیرا کہ صدیق اکبر زیادہ از ہفدہ حدیث و از عمر فاروق بابیکہ یک مدت تمامی بعد از وفات ( رسول اللہ ) در قید حیات بودند بیشتر از پنجاہ روایہ و ہکذا از حضرت ذی النورین بسیار احادیث - مجموع نگاشته است با اینکه حضرت علی کرم اللہ وجہ مردم را بسوی تعلیم احادیث تشویق می نمودند اما احادیث مرویہ ایشان نیز بواسطہ پریشانی اندک است - بلکہ در عہد خلافت خویش هیچ روایہ نفرمودہ اند ، هر قدر روایی کہ کردہ اند در عہد خلفای ثلاثہ بودہ است ، علاوہ ازین بزرگان از زبان دیگر صحابہ احادیث بی پایانی روایہ شدہ لیکن ، بنزد اہل معرفت اکثری از آنها بسند صحیح بہ ثبوت نرسیدہ اند [ ملاحظہ شود مناقب الشافعی مصنفہ امام را ذی فصل ہشتم در طی شرح مذهب امام شافعی ]

از استماع این کلمات تصور نباید کرد کہ امام صاحب نیز مانند منزلہ منکر احادیث بودہ و ہاں چندان حدیثی را تسلیم نمودہ اند زیرا کہ ثلاثہ او ہزار ہا احادیث را از او روایت کردہ اند چنانچہ در مواء امام محمد و کتاب الآثار و کتاب الحج کہ بطور عمومی از کتب متداولہ میباشد ، بسیار احادیث را امام صاحب روایت فرمودہ است ، البتہ نسبت بدیگر محدثین تعداد احادیث - سلم وی اندک است و علت آن ہمان تشدد فی الروایہ است - امام صاحب شروطی را کہ نسبت بروایت اختیار نمودہ اند بعضی ازان بنزد دیگر محدثین نیز - سلم است و در برخی ازان تنها امام ثلاث عنوانی اوست و چندی ازان طوریت کہ فقط خود حضرت امام دران منفرد است - از جملہ شروط منفردہ او این است کہ تنها ہمان حدیث حجت شدہ میتواند کہ روای آن او را بگوش ہوش خویش شنیدہ و تازمان روایہ آن کاملاً او را بخاطر داشتہ باشد - با اینکه این قاعدہ بظاہر نہایت



تحفة الامان في سيرة النعمان حصه اخرى ( ١٦٨ ) بحث روایات موضوعه و متصرفه

صاف است واحدی را دران جای انکار نیست لکن آن دو تفریع او اثر نهایت  
وسببی را داراست - و عموم محدثین دروی متفق نمیشدند و میگویند که از امثال  
این قیود دائره روایت تنگ میکرد ، و ازین نتیجه ما هم انکار نداریم و خود  
ناظرین میتوانند که فیصله این امر را بنمایند که در صورت حاضره ، احتیاط کردن  
بہتر است ؟ و یا وسعت روایه ؟

خواهشمندیم تاریخی ازین تفریعات را اجمالاً بنویسیم تا ازان ظاهر گردد که  
امام صاحب بنابر کدام ملاحظات روادار این تشدد و سختی در روایه شده اند :-  
چون حلقه تدریس شیوخ احادیث وسعت زیاد میداشت ، تاہنکہ در یک مجلس  
قریباً ده هزار سامعین اجتماع می ورزیدند ، بعض بجهت استماع عموم چند نفر  
مستملی و نائب شیخ ، نقاط لازمه ، قراقرص میشدند تا ملفوظات شیخ را بسامعین دور  
دست برسانند و اساتذہ خاص در آن مجالس انجناز می بودند کہ قطعاً کلمات شیخ را شنیده  
نمی توانستند و تنها باستماع اللفظ مستملی کفایت نموده از زبان وی رفتہ بدیگری روایت  
میکردند - بحث در اینجا است :- شخصیکہ تنها حدیثی را از زبان مستملی شنیده  
باشد ، آیا می تواند کہ بر حدیث مرویہ خویش « حدیثاً » بگوید ؟ یا نه ؟ - مذهب  
اکثر اهل روایت چنان است کہ « حدیثاً » گفته ، میتواند - اما حضرت امام  
بر خلاف شان بوده ، میگوید کہ :- « حدیثاً » گفتن برای این مستمع جائز نیست  
بجراہ وی درین مسئلہ حافظ ابو نعیم ، افضل بن وائین ، زائد بن قدامہ ، نیز  
متفقند [ ملاحظہ شود فتح المغیث صف ١٨٧ و ١٨٨ ] و حافظ بن بشیر می نگارد  
کہ مذهب ابو حنیفہ ، قرین قیس است لکن مبنی مذهب عامہ بر آسانی است [ فتح  
المغیث صف ١٢٨ ]

چیزیکہ امام اعظم را برین احتیاط کاری مجبور نموده ، این است کہ تا زمان  
وی روایہ بالمعنی نمودن رواج عمومی داشت و چند تنی این چنین نیز اثبات وجود  
داشتند کہ پابندی بالفاظ حدیث داشتند - معلوم است کہ در صورت اول احتمالات  
تغیر و تبدل در هر واسطه بیشتر متصور می بود و باندازه کہ آن روایہ در واسطه

تحفة الامان في سيرة النعمان حصّة اخرى ( ١٦٩ ) مبحث روایات موضوعه و متصرفه

اولین خویش بود بهمان اندازه بدیگر واسطه ضعف را اختیار می نمود - و در اکثری از مواضع تقرر مستعمل ضروری می بود و بدون از بودن مستعمل مطلوب اصلی شیوخ بحصول نمی آمد - اما مساوی و برابر بودن آنرا بدیگر راساً از خود شیخ حدیث را شنیده است باشد خصیصه از زبان مستعملی معلومات گرفته ، جاده بی التصاق را پیمودن است - و مزید بر آن که در بعضی مواقع مستعمل نیز نهایت غافل و ناهم می بود و احتمال اغلاط بیشتر از وی میشد - همچنین بلکه زیاده تر ازین يك طريقه غیر محتاط دیگری نیز معمول بود که اخبار و حدیث را برخیز از محدثین معانی مشترک مستعمل ، و الفاظ مترادف می پنداشتند - چنانچه ( حسن بصری ) در روایات غیر واحد خویش و حدیث ابو هریره گفته است ، حالانکه وی گاهی با وی ملاقا نشده است و وی تاویل او را چنان کرده است که در آنقرصه او حدیث بیکت من دران شهر موجود بودم و همچنین دیگر شیوخ هم نسبت بصحابه در احادیث مرسومه خویش لفظ حدیث را استعمال میکردند و معنی آنرا چنان مینمودند که اهل شهر آنها آن حدیث را از وی شنیده اند - ( محدث زار ) مینکارد که ( حسن بصری ) علی العموم از اشخاصی روایت میکنند که قطعاً با او شان ملاقاتی نموده است ، و تاویل او را چنان می نماید که قوم وی از وی حدیث روایت نموده است [ ملاحظه شود فتح المغیث صف ١٧١ ] این امر علاوه ازینکه يك گونه غلط بیانی است ، اسناد حدیث را بدین واسطه مشتبه نموده بود که چون روای ، آن حدیث را خودش از زبان شیخ شنیده و از زبان شخصی روایت میکنند که معرفی کامل او نیز نپرداخته است و ممکن است که آن مرد ثقه نباشد ، پس محض این حسن ظن که روای مزبور از اشخاصی خواهد بود که اسناد وی ضرور قابل اعتماد است تکیه نباید کرد - ازین است که امام اعظم اینطریق را ناجائز قرار داد و آنرا مابعد نیز بتابعش پرداختند !

طریق دیگری که بین محدثین معمول بود این است که - بعضی اشخاص احادیث را از زبان شیوخ خویش قلمبند نموده آن اجزاء را نگه داشته از روی آن



تحفة الامان في سيرة النعمان حصة اخرى ( ١٧٠ ) مبحث روايات موضوعه و متصرفه

باينکه احاديث کلاً از خاطرش فراموش می بود روايه نمودن را جائز می بداشتند و علی العموم سند و دليل خويش همان اجزاء را در موقع تدريس ميشمردند - باينکه ابو حنيفه نيز آن طريقه را بنظر استحسنان ميگريست . اما اين قيد را باوي الحاق داد که اگر الفاظ و مطالب احاديث کسی را بياد نيلشد از روی اجزاء روايت نمودن او جائز نيست

اگرچه اين قيد را بالعموم بنظر تسليم نگريسته اند تا هم بسى از ائمه قن مانند امام مالك قرار تصريح محدث سخاوى درين قيد با امام صاحب موافق داشتند و در زمانه امام بخارى و امام مسلم ضرورت اين قيد چندان نبود زيرا که در آن فرصت روايت باللفظ رواج عمومى را يافته بود - اما در زمانه ابو حنيفه زياده تر روايه بالمعنى در احاديث معمول بود لهذا اگر راوى را الفاظ حديث و موقع و محل روايه و غيره قيود ائس بخاطر نهي بود در نديه مطالب اصليه دو بار مشکلات و از تکاب اغلاط ميشد - تنها همين ضرورت امام صاحب اين طريقه را محدود نمود و اصافاً الحاق اين قيد از حد ضرورى بود -

مسئله قابل بحث و نسبت بهمه مهم باشان اينست که آيا روايه بالمعنى در احاديث جائز است و يا ممنوع ؟ و اين روايه قابل حجت است يا نه ؟ - اين مسئله در آن فرصت هم متنازع فيه بود و هنوز هم مختلف فيه است . اما شافعى روايت ميکند که بعضى از تابعين يك حديث را از چند تنى از صحابه بالفاظ مختلفه بيان ميکردند که مطالب همه آن يك چيزى بود چنانچه در همان فرصت اين مخالف الفاظ و متحد معانى شخصى ديده بزرگى از صحابه باظهار اين حقيقت پرداخته قنوى خواست - در جواب شنيد که اگر در معانى احاديث اختلافى مائد نشود باکى نيست ، اگرچه امام شافعى نام آن تابعى را نگرفته است از آن اندازه ضعف و قوت روايه کرده شود - لاکن از اين امر انکار کرده نميشود که برخى از صحابه روايه بالمعنى را جائز می شمردند و بران محل می نمودند و برخلاف آنها ديگر صحابه مانند عبيد الله بن مسعود ، روايه باللفظ احاديث اصرار داشتند - علامه ذهبى در ذيل حالات دى در تذکره الحفاظ می نگارد که او در روايت سخنى



تحفة الأمان في سيرة النعمان حصّة أخرى ( ۱۷۱ ) مبحث روایات موضوعه و متصرفه

می نمود و شاگردان خویش را زجر می نمود و بهرام حدیث این الفاظ را استعمال می نمود : - او مثله - او نحوه - او شبهه - اما فوق ذلك اما دون ذلك - اما قریب من ذلك ( یعنی رسول اکرم ( ص ) ، مانند این - و یا این طور - و یا مشابه به این - و یا زیاده تر ازین - یا کمتر ازین و یا قریب بدین فرموده است . - و همچنین ابوالداری نیز در وقت بیان نمودن احادیث قیود و هذا - او نحو هذا - او شکله را میگفت . - و منشاء اصلیة امتناع فاروق اعظم نیز از بیان احادیث همین خواهد بود که وی میدانست که احادیث باللفظ بیاد مردم نخواهد بود و در صورت اجازه دادن روایت بالمعنی احتمالات تغییر و تبدیل بسیار است . در دوره صحابه این مسئله بیایه انجام نه پیوست و تا بعین نیز در این موضوع مستحضر دو گروه بودند استاذ الاستاذ امام صاحب قائل روایت نمودن بالمعنی نبود . و در آتی بروایه بالمعنی اتفاق عمومی بعمل آمد چنانچه در اصول احادیث بمذهب جمهور علمای حدیث را و بیه بالمعنی جایز پنداشته شده است و در طبقه مجتهدین تنها امام مالک ، برخلاف این مذهب است . و در يك گروه محدثین که دران امام مسلم - قاسم بن محمد - محمد بن سیرین - رجاء بن حیوة - ابو زرعه - سالم بن ابی الاجعد - عبدالملک بن عمر - داخل است روایات باللفظ حمل می نمودند . اما عموم محدثین قائل بجواز روایه بالمعنی بودند در حقیقت فرقه که میلان آنها در مرحالت بطرف کثرت روایت باشد باید بیشتر روایه بالمعنی را - قبول نمایند - در این امر جای شبهه نیست که اکثری از تابعین و صحابه بروایه بالمعنی احادیث یرداخته اند و اگر از استداء این قید در روایات مرعی می بود - همانا که دایره روایه باندازه تنگی می نمود که هیچ مأخذی برای احکام و مسائل بوجود نمی آمد - لیکن باید ازین مسئله نیز انکار کرده نشود که در صورت روایه بالمعنی باقی ماندن اصل روایت و بودن واداء شدن مطالب اصلیة نهایت مشکل و تقریباً غیر ممکن است - نکته شناسان السنه بخوبی می دانند که الفاظ مترادف در اداء معانی تأثیرات و مفهوم واحد را برای سامعین نشان داده نمی تواند و در فهم معانی از حیثیت های مختلفه فرق و مبیایت را ضرور بهم میرساند - حالانکه گروه مجوزین الفاظ مترادف و



نسخة الامان في سيرة النعمان حصه اخرى ( ١٧٢ ) مبحث روايات موضوعه و متصرفه

ديكر قيودات را هم در روايه بالمعنى شرط نگذاشته اند و براى تاديه مطالب بهر  
طوريكه ممكن باشد يك ميدان وسيع را خالى گذاشته اند با اينكه هيچ شخصى  
بيشتر از صحابه اندازه دان الفاظ و مطالب رسول الله شده نمى تواند ، زيرا كه آنها  
اولاً زبان دان و ثانياً حاكم بر زبان و ثالثاً زياده تر بشرف مصاحبه اوشان افتخار  
داشتند و از طرز اداء و طريقه گفتگو و اندازه كلام و خواى مرام اوشان معلومات  
درستى راى خويش فراهم آورده بودند - تا هم در كتب احاديث امثال و نظائر  
مختلفه موجود است كه خود صحابه در اداى مطالب مرويّه از زبان گوهر فشان  
نبيّه كمى و پيشى نموده اند :-

در اين ماجه حديثى را ابو موسى اشعري از آنحضرت روايت نموده است كه  
« وان الميت يعذب ببكاء الحى اذا قالو و اعضاءه - و اكسياه - و انا صرا - و ا  
جبلاه - [ يعنى در موقعيكه بر مرده الفاظ فوق در گريه گرفته شود مرده عذاب  
داده ميشود ] كسى به نزد عائشه صديقّه آمده گفت كه ابن عمر اين چنين حديثى  
را روايت مى كنند - منى صاحب فرمود كه من نمى گويم كه وى دروغ مى گويد اما  
استقدر ميتوانم كه اظهار كنم كه وى درين روايت سهو نموده است اصل واقعه  
چنين است كه يك يهودى وفات يافته بود و عاله او بروى مى گريست و الفاظ فوق  
را مى گفت - چون آن كلمات بسمع رسالت پناهم رسيد فرمود كه خاندان او  
بروى مى گريزند و او در قبر بمذاب مبتلا است - و در روايت ديكر چنين مسطور  
است وقتيكه عائشه اين روايه را شنيد على الفور به ترديد آن ابن آيه را خواند  
( ولا تزرو اوازرة و زرا اخراى ) يعنى ذمه وار افعال يك شخص شخصى ديكر  
گفته نمى شود - در صورتيكه عاله آن مى گريد و الفاظى را نسبت برده مى گويد  
قصور آن عايد بخود او است نه بر مرده !

وقت شود كه آنحضرت معذب شدن يك زن يهوديه را بطور حكايه بيان  
نموده بود و راوى گريستن را سبب آن قرار داده و الفاظى را ( كه ان الميت يعذب  
ببكاء الحى است ) از خود در حديث افزود و گريه زننده گانرا علت عذاب اموات  
قرار داد .



تحفة الامان في سيرة النعمان حصّة اخري ( ۱۷۳ ) مبحث روايات موضوعه و متصرفه

و همچنین در واقعه بدر روايت عمومي چنين است که آن حضرت بر قلب  
استاده فرمود [ هل وجدتم ما فعل ربکم حقاً : - ايا در يافتيد آن چيزي را  
که معامله نمود پروردگار شما بشما بي کم و کاست ] - صحابه عرض نمودند که آيا  
انجذاب با مرده گان مخاطبه دارند بجاواب شنيدند که بل چيزي که آنها گفتن شنيدند -  
اما چون بيان اين واقعه بنزد عائشه صديقه نموده شد - گفتند که اين الفاظ  
را رسول الله نفرموده اند بلکه اين چنين گفته اند که [ لقد علموا ان مادعو لهم  
حق : - که بخوبي براي اين شهدا معلوم گرديده که بجز يک من اوشانرا دعوت  
نموده ام حق است ] - ملاحظه شود که در مفهوم اين مردود جمله بجه اندازه  
فرق و تفاوت کلي ظاهر است و از اين امر بر مسئله سماع اموات چگونه يک اثر  
ناکواري واقع ميگردد - و تئيه که از خود صحابه امثال ابن مساعده بوقوع پيوسته  
پس در باره دوره سوم و دوم چه گفته خواهد شد - اشخاصيکه بروايه بالمعنى  
قائلند بطور شان چند الفاظي را نشان ميدهند که بديگر الفاظ معاني آنها ادا  
مي شود حالانکه اگر غور کرده شود در معاني آنها هم تفاوت ظاهر آهوند است  
چنانچه : سخاوي ، محدث مینويسد که بجای « اقتلوا لاسودين » = امر بقتلها ،  
گفته شود هيچ تفاوتی در معنی بوقوع نميرسد ، حالانکه ميان « اقتلوا » و « امر بالقتل »  
تفاوت ظاهر است : - زيرا که اداي مطلب از « امر بالقتل » هم ميشود - لکن  
نختم و تاکيدي که در صيغه امر است در مفهوم وي ديده نميشود .

امام صاحب بعد از ديدن و ملاحظه نمودن اين مشکلات ، در بن موضوع يک  
طريقه نهايت معتمدي را اختيار نمود - زيرا که از قبوليت آن احاديثي که قبل از وي  
اورا محدثين بالمعنى روايه نموده بودند جاره نداشت و الا تمام دفتر مرويّات را بيکاره  
گفتن لازم مي آمد و براي آن احاديث اين قيد را مشروط داشت که رواه محدثين  
بالمعنى بايد که فقيه و ازائر الفاظ و مطالب و تفيرات او بخوبي واقف باشند - باينکه  
احتمال تغير مطالب در بن صورت نيز برداشته نشده تا هم چون مدار محدثين حسب  
تصريحات شان بر ظن غالب است لهذا نازمانيكه بمقابل آن روايه بالمعنى کدام  
دليل محالتي موجود نباشد ، اورا قابل تعميل ميتوان گفت - امام صاحبان



تحفة الامان فی سیرة الثمان حصه اخرى ( ۱۷۴ ) مبحث روایات موضوعه و متصرفه

حدیث را هم قبول نموده است که روایة آن اشخاص ثقه باشند و فقیه گفته نشوند ، اما درجه آنها را نسبت بفریق اول کم قرار داده در مرویات شان اصول درایت را بیشتر مداخله داده است و باین اصول حضرت امام دیگر ائمه نیز اتفاق دارند در الفیه الحدیث ، مسطور است شخصیکه مدلول الفاظ را بخوبی نمی داند او را لازم است که بالفاظ روایه کند ، البته مریدیکه اندازه مطالب و فهم معانی را بخوبی میکند نسبت بروایه نمودن او اختلاف است و کثرت آراء بدین طرف است که وی باین الفاظ نیست — اما امام صاحب در روایه بالمعنی تنها طبقه صحابه و تابعین را مجاز میداند و باقی اشخاص را میگوید که حتماً باید باشند روایه باللفظ باشند امام طحاوی بسند متصل از وی روایت داشته است که باید روای بروایت همان حدیثی جرأت ورزد که وی طوری او را بخاطر داشته باشد که وقت استماع آن بیادش بود [ ملاحظه شود شرح فقه کبرملاعلی قاری مکی ] ملاعلی قاری نیز بعد از نقل این روایه مینویسد که حاصل این روایه آنست که ابو حنیفه روایه بالمعنی را جائز نمی پنداشت درین بابندی اگرچه امام مالک و دیگر ائمه نیز با ابو حنیفه اتفاق دارند چنانچه در فتح المغیث مرقوم است [ و قبل لا يجوز له الروایة بالمعنی مطلقاً قاله طائفة من المحدثین و الفقهاء و الاصولیین من الشافعية و غیرهم و قال القرطبي و هو الصحيح من مذهب مالك :- گفته شده است که روایت بالمعنی قطعاً جائز نیست دیگر گروهی از محدثین و فقها و اصولیین شافعیه قائل این قولند و امام قرطبی میگوید که در مذهب امام صاحب همین قول صحیح است ] لکن بطور می تواند شد که فرقه عمومیه محدثین باشند این سختی بشوند ازین است که يك فرقه بزرگ محدثین امام صاحب را بقلب مشدد فی الحدیث نام برده اند — اما از روی انصاف اگر گفته شود اصولی را که ابو حنیفه اختیار نموده از حد ضروری و لازمی است زیرا که در حدیث از آن حضرت مرویست که نضر الله امره سمع منا شیاً فبلغه كما سمعه :- خداوند شاداب کند مریدی را که بشنود چیزی را از ما پس برساند آنرا بدیگر برادران خویش چنانچه شنیده است ] — زیاده برین درین موضوع دلیل دیگر آوردن لزومی ندارد آن افراد صحابه



تحفة الأمان في سيرة النعمان حصة أخرى ( ١٧٥ ) مبحث روایات موضوعه و متصرفه

در روایه بالمعنی را جائز میگفتند اغلب این حدیث بسمع شان  
ترسیده است - و بدان صحابه که این حدیث رسیده و اما باندی الفاظ داشتند  
چنانچه راوی این حدیث - عبدالله بن مسعود برخلاف روایه بالمعنی بودند -  
چون در زمانه ابوحنیفه این حدیث کتب همونیت و رزیده بود پیش در عدم  
اعمال آن هیچ کنجایش معذرتی نبود .

کار بزرگی را که ابوحنیفه در فن حدیث انجام داده جهت تحقیق و تنقید  
مرویات قائم داشتن و مقرر نمودن اصول احادیث است آن توجهاتی را که علمای  
اعلام ، در یکی از فروع احادیث که روایت است ، صرف و مبذول داشته اند  
نظیر آن در توارخ حالیه و ماضیه بنظر نرسد - اما افسوس که همراه آن بسوی  
اصول درایت احدی توجه نگمارده است و اعتنائی بوی نکرده است - از تحریرات  
حافظ بن حجر چنان مفهوم میشود که بعضی نصائینی درین فن قلمبند شده اند  
اما باندازه اندک و غیر متعارف افتاده اند ، که حکم کالعدم را دارند - ما اینکه  
اصول احادیث را یک فن بالاعتلال مقرر داشته اند و کتب کلانی درین تحریر  
یافته عموماً متداولند لاکن از ملاحظه آنها کمتر برای ناظرین از اصول درایت  
معلوماتی بهم میرسد حالانکه این شعبه درایت در اصول حدیث از اجزاء ضروریه  
روایت پنداشته میشود - تنها صاحب این هنر و منفعت حضرت امام صاحب  
است چه در موقعیکه این فن نام و نشانی نداشت تا کلام رأی او بدین نکته های  
باریک اصابت نموده است . البته در توارخ صحابه و روایات آن جماعه طیبه  
جایجا نظیر و مثال اصول درایت همراه روایت در مرحله اولین جابجایی توجه  
اورا نموده است و وی هم دلیل راه و اساس این مفکوره خویش همان افعال  
واقعه را داد - اما این زحمات قیمتدار وی در ضمن هجوم دیگر مسائل باندازه در زاویه کم  
نامی و بی اعتنائی افتاد که جلب توجه عوام را در آن موقع بطرف خویش کرده  
نشوالست .

مدار بحث و عدم بحث روایات اعتبار و عدم اعتبار رواه آن شده نمیتواند -  
زیرا که اکثری از مسائلی که روایه از یک واقعه میکنند و تمام راویان آن نقل



تحفة الامان في سيرة النعمان حصة اخرى ( ١٧٦ ) مبحث روايات موضوعه و متصرفه

و قابل اعتبار میباشد لا کن در حقیقت اصل ان واقعه درست نمیباشد و در احادیث هزارها مثال این مسئله موجود میباشد - لهذا فیصله صحت احادیث را تنها بر رواه نباید کرد بلکه همراه ان غور و ملاحظه شود که آیا این روایت با اصول درایت منطبق است و یا خیر ! مطلوب از درایت این است که هر واقعه را که کدام مقوله یا روایه تشریح میکند ، بران دقت کرده شود که آیا طبیعت انسانی و اقتضای زمانه و دیگر خصوصیات و یا حالات منسوب الیه و دیگر آثار عصری و قرآنی عقلی بدو چه نسبت دارد ؟ اگر ان کلام با آن معیار تطبیق ننمود معلوم است که صحت ان مشکبه است - یعنی محتملست که تغیرات ، تبدلات صورت اصلیه ان واقعه را تبدیل داده است امثال همین قواعد در تحقیق و تنقید احادیث نیز استعمال کرده میشود و ان را اصول درایت می نامند - .

علامه جوزی که در فن حدیث مقام عالی را اشغال نموده است می نویسد که :- کل حدیث رایته بخالف المقول او بنا قض الاصول فاعلم انه موضوع فلا تتكلف اعتباره ( ای لا تعتبر روايته ) ولا تنظر في جرهم او يكون مما يذمعه الحسن والمشاهدة او مبایناً لبعض الكتاب او السنته المتواترة والاجماع القطعی حيث لا يقبل شی من التأویل او تضمن الافراط او العبد الشدید علی الامر البسیر او الوعد العظیم علی فعل والبسیر هذا لاخیر کثیر فی حدیث القصاص والوظائف واهل الطریقه عمده مطالبش اینکه :- هر حدیثی که برخلاف عقل و یا با اصول متناقض باشد پس بدان که وی موضوع است و به تحقیق احوال رواه آن وقت خود را ضائع مکن و هم چنین روایتی که مخالف حسن و مشاهده ملاحظه گردد و یا برخلاف قرآن و احادیث متواتر و اجماع قطعی بوده قابل تأویل نباشد و یا بیک سخن - عادی تهدید شدید و بربک کار معمولی و عده افعام مزید باشد که بیشتر امثال این احادیث را قصه خوانان و واعظان و اهل تصوف بیان می نمایند ، تماماً موضوع است !



تحفة الامان في سيرة العمان حصه اخرى ( ١٧٧ ) مبحث روانيكه بر خلاف در ايت باشد

— عدم صحت احاديثيكه بر خلاف عقل باشد —

ما بشد كر بعضى ازان اصول در ايت كه امام صاحب آنرا بر ايت روايت قائم نموده  
درين جامي بر دازيم :- اول حديثيكه مخالف عقل قطعى باشد قابل اعتبار نيست اين  
اصول را علامه اين خلدون در مقدمه تاريخش بسوى امام ابو حنيفه منسوب نموده .  
اين همان قاعده است كه او را اين جوزي بر تمام اصول در ايت مقدم داشته است اين جوزي  
در سدى ششم كه وقت ترقى و تعالى و زمان هرج و مرج مسائل اسلامى بوده تمام  
علوم دينى باوج كمال ارتقاء يافته و همراه آن اثر و تخيلات فلسفيانه نيز كسب عموميت  
ورزيده بود . لباس حيات را در برداشتند . لاكن در عهد امام صاحب بزبان آوردن  
و نام عقل را گرفتن يك جرم عظيم بود چنينكه وى اين قاعده را قرار داد و در تنقيد  
روايات بر طبق آن تعميل را آغاز نهاد و مردم بمخالفت شديدش برآمدند و آن رواياتى  
كه دران واقعات ناممكن و كوايف محال مندرج مى بود . قصداً به پيشگاه امام صاحب  
آورده ميشد و او از صحت آن انكار مى نمود اين رويۀ ( حضرت امام ) مورد هيچان  
عموم و موجب غمگينى محدثين ميشد زيرا كه بخيال مردمان آنوقت مدار صحت احاديث  
نفع و معتبر بودن رواۀ آن بوده باصول در ايت سروكارى نداشتند — با اينكه در زمانه  
ما بعد اين قاعده در اصول احاديث اندراج يافت تا هم از باب روايت كمتر به تعميل  
آن مى كوشيدند و از نتيجه آنست كه امروز چندين روايات مزخرف و كلمات خارج  
از مطلب را كه مطرح مذاكره و مطالعه عامه است در كتب احاديث مشاهده ميكنيم .  
نسبت به روايت ( تلكت الغرائق العلى ) بيان كرده ميشود كه از زبان رسول الله (ص)  
در ضمن خواندن سوره نجم نسبت به توصيف بنان اين الفاظ شنيده است  
( تلكت الغرائق العلى و ان شفاعتهن لترجى ) :- اين بشا نهايت معزز اند كه اميد  
بشفاعت آنها كرده ميشود ) و اين الفاظ را سهواً شيطان بزبان آن حضرت آورده  
بود چنانچه بعد از فراغ تلاوت آن — جبرئيل ( ع ) آمده معروض داشت كه من  
اين الفاظ را براى شما پيام نياورده بودم شما آن را از كجا آموخته خوانديد !  
اين حديث را بر طبق اصول در ايت امام اعظم و عده از ديگر محدثين مانند قاضى  
عباس — و ابوبكر بيهقى — وغيره نيز قطعاً غلط گفته اند لاكن يك گروه بزرگى



تحفة الامان فی سیرة النعمان حصه اخری ( ۱۷۸ ) میبحث روایتی که برخلاف درایت باشد از محدثین تا آخر بصحت این روایه اقرار داشتند — چنانچه در طبقه متاخرین اهل الروایه — حافظ بن حجر — که نسبت بمعوم محدثین زیاده تر نامور و دانشور بود به بسیار زور و شور در تأیید این حدیث می نوشید و میگفت از آنجا که رواه این حدیث تماماً اشخاص ثقه میباشند ابدأ از صحت آن انکار کردن لازم نیست همچنین حدیث « والشمس » را که در آن بیان کرده شده است از حضرت « علی کرم الله وجهه » نماز عصر قضا شده بود و آنحضرت دعا کرد که آفتاب بعد از غروبش واپس از مغرب طالع شد — چون وی نمازش را خواند باز غروب گشت . « محدث این جوزی » جرأت نموده این حدیث را موضوع قرار داده است — اما « حافظ بن حجر » — و جلال الدین سیوطی و غیر هما بکمال شدت بمخالفت وی پرداخته اند در موقعی که امام صاحب نیز امثال این روایات را غلط و موضوع میگفت بیشتر مردم بمخالفت وی میپرداختند اما وی هیچ باک و پروائی نمیکرد و اعتنائی بدان نمی نمود . — اما باید دانست و غور باید کرد که از لفظ عقل — حضرت امام آن معنی و مفهوم وسیع را بخاطر نداشتند که درین ایام افراد نام نهاد تعلیم یافته ( فرنگی مآب ) ازان مقصد میگیرند و از روی آن اکثری از مسائل شرعی را ( خاکم بدهن ) بی اساس توهم میکنند .

### ✽ مخالفت قیاس ✽

دوم اگر نسبت بدان واقعاتی که بر مردمان زمانه آنحضرت شب و روز در پیش می آمد کدام حدیثی منقول گردد و از مراتب احادیث احاد زیاده نباشد آن روایت نیز مشتبّه است — بنای این اصول برانست آن حوادث و اموراتی که برای اکثری از مردمان عائد و لاحق میگشت اگر در آن باب کدام روایت و هدایای ازان حضرت شرف اصدار می یافت همانا تماماً بر رفتار آن و تطبیق نمودن کردار شان بدان مکلف و مجبور می بودند تا که آن روایه کسب عمومیت می ورزید در صورتیکه آن روایه باینکه ارشاد عمومی را در بردارد محدود مانده معلوم است که این تحدید آن برخلاف اصول درایت میباشد اکثری از محدثین صراحتمی نویسند که ابوحنیفه مخالف آن روایه است که برخلاف قیاس باشد — اگرچه ما این قول را بی اصل و غلط نمی پنداریم



تحفة الامان في سيرة النعمان حصة اخرى (۱۷۷۴) مبحث روايتي که برخلاف دريافت باشد

اما اينقدر ميگوئيم که مردم در تغيير و تغيير آن مرتکب اغلاط گرديده در نتيجه اين  
مغالطه اشخاص ظاهر بين و عناد پيشه نسبت بامام ابوحنيفه بدگمانی های فوق العاده را  
قام داشته اند — زیرا که آنها برعکس و مقصد اصلي امام صاحب غور کافي نموده  
نسبت بوي چنان رای قلم نموده اند که اوقیاس را بتحدیث مقدم ميشمرد — اقوالی که  
از حضرت امام نسبت بدین مسئله منقول است تماماً تکذیب این خیال و بر خلاف  
این رای میباشند و در مسائل فقهیه اینچنین امثال بسیار موجودند که امام صاحب  
بمقابله آن و حدیث کاملاً قیاس را متروک و مطرود قرار داده است —  
چنانچه شاگرد رشیدش «امام محمد» در باب نقض و ضسوء بقیقه نماز  
گذار از جانب آن استاد شفقت شعارش این چنین استدلال می نمایند که  
(لولا ما جاء من الاثار کان — القیاس علی ما قال اهل المدينة — ولا کن لاقیاس مع اثر  
ولا ینبی — الا ان ینقاد للآثار) — مطلب اینکه قیاس مؤید همان صورت عدم نقض  
وضوء است که مذهب اهل مدینه می باشد لاکن بمقابل حدیث قیاس هیچ اهمیتی  
را دارا نیست و باید که تنها پیروی احادیث کرده شود — علاوه براین درین موضوع  
کدام دلیل و تصریح مؤثر تر خواهد بود — «مصنف عقود الجنان» آن اقوال مختلفه  
امام صاحب را درین مبحث منقول نموده است که حضرت امام بالتصریح میگفت که من  
بمقابله حدیث ابدأ قیاس را دخل نمی دهم و درگفت و شنیدیکه وی با امام جعفر صادق  
نموده است و در حصة اول این مترجمه مفصلاً مذکور شده نیز اظهار همین مقصد  
را نموده است .

باوجود این تصریحات بعضی از مردمان در تخصیص این انتصاب چنین دعوی  
می نمایند که امام صاحب آن حدیثی را که برخلاف قیاس باشد قبول نمی نمود «عبدالکریم  
شهرستانی» در بیان اهل الراي بتذکر امام صاحب و شاگردانش پرداخته می نویسد —  
ور بما يقدمون القیاس الجلی علی الاحاد الاخبار — یعنی این جمعیت قیاس جلی را  
اکثر به بر احادیث احاد ترجیح میدادند — امام رازی نیز در مناقب الشافعی خویش  
جایجا بهمین تصریح پرداخته در نتیجه بهمین واسطه امام شافعی را بر امام ابوحنیفه  
ترجیح داده است .

تجفة الامان في سيرة النعمان حصه اخرى ( ١٨٠ ) مبحث روايتك برخلاف در ايت باشد

مادر بدست آوردن واز نظر گذراندن تصديق اين مقوله مذهب امام صاحب بسياري جد وجهه نموديم و بسياري از كتب را جست وجو و مطالعه نموديم — اما هيچ جا آري و جزوي از اين قولش كه اورا بعضي نسبت بوي در مزيت دادن قياس حلي را بر آثار احاد ميگويند ، نيافتيم . اغلباً اشخاصي كه اين مقوله را به امام صاحب نسبت ميدهند — از استنباط كار گرفته اند — زيرا كه قول صريح اورا درين مسئله ابتداً بدست ندارند — البته در اصول فقه اين مسئله مسطور است : — آن حديثي كه روايتش فقيه نباشد و از هر پهلوي مخالف قياس نيز باشد قابل حجت پنداشته نميشود لآنكه اين اصول مسلمة تمام احناف نيست — بلكه تنها راي اين ايمان و ديگر پيروان اوست — و ابوالحسن كرخي و ديگر اصوليين تعاملاً مخالف اين مسئله هستند و مصنف مسلم الثبوت اين قول را ترجيح داده است .

جاي تعجب و محل حيرت است كه بدون اثبات دليل اين دعوي را محض بدين اعتماد بسوي ابوحنيفه منسوب نموده اند كه يك عده از علماي حنفيه قائل آن ميشانند و مثال بزرگي را جهت اثبات اين مدعي شان حديث مرويه ربيع مصراة را قائم مي نمايند — و ازان چنان بتوضيح مقصد مي پردازند كه امام ابوحنيفه باوجود بودن حديث صريح از قياس كار گرفته است بسياري از علماي بزرگ حق امام غزالي و امام رازي بيز اين الزام را بر حضرت امام عائد نموده مثال آنرا ترك همين حديث ربيع مصراة را براي تصديق اين الزام خود استدلال گرفته اند لآنكه براي اين مدعيان تاهنوز بيان نرسيده است كه در اين مثال تقديم قياس راي ذاتي بعضي از علماء حنفيه است و دران مسئله امام صاحب را دخل و سر و كاري نيست .

بلي ؟ امام رازي در مناقب الشافعي اين قدر احتياط نموده است كه درين موقع نام امام صاحب را نبرده بلكه اين مسئله را به اصحاب ابوحنيفه منسوب نموده است — لآنكه ما باوجود اين احتياط كار او را معذور نميپنداريم و اورا درين مسئله مسئول مي انگاريم كه در مفكوره برخي از علماي حنفيه عموم پيروان امام صاحب را چرا شموليت داده و لفظ اصحاب را كه مفهوم تعميم ازوي ظاهر است بكدام دليل ، بيجا استعمال نموده است .



تحفة الامان في سيرة العمان حصه اخرى ( ١٨١ ) مبحث روايتك برخلاف در ايت باشد

حديث « ربيع مصراته » را گاهی ابوحنيفه باحفاظ قياسش رد نه نموده بلکه دعوى نسخ او را کرده است و « امام طحاوى » در « معانى الآثار » خویش اين مبحث را بسيار تفصيل داده مذهب « امام اعظم » و « امام محمد » را « در عدم تعميل حديث ربيع مصراته چنين مينگارد ( وذهبوا الى ما روى عن رسول الله صلى الله عليه وسلم في ذلك - مما تقدم ذكر ناله في هذا الباب منسوخ - آنها قائل اين سخن هستند که آن حديث مرويّه از حضرت نبويه متعاقباً - منسوخ شده است ) . در اين جا ما نميتوانيم که اين بحث را تفصيل دهيم تنها مي خواهيم که اين امر را نشان بدهيم که امام صاحب اندرين مسئله گاهی قياس را ترجيح نداده بلکه دعوى نسخ آن حديث را نموده است .

حقيقت اين است ~~که~~ در امثال اين مواقع بنهايت دقيقه بيني ملاحظه شود - اقوالى که بطرف امام صاحب منسوب کرده ميشود - ايا واقعاً در آن موضوع وى چيزى را ارشاد فرموده است ويايى ؟ طبقه متاخرين در همچي کلمات يستر ازى احتياطي کار گرفته اند لهذا بر ما لازم است که از غور و خوض و تدقيق در همچي مقامات کار بگيريم - ونيابد همين حديث « ربيع مصراته » را همواره مانند يك اصول موضوعه پيش کرده بگوئيم - اينکه ابوحنيفه قياس را بر روايت اهميت داده است - چه اگر کسى در صدد تحقيق اين امر بر ايد على الفور برايش معلوم ميگردد که اين شور و غوغا هيچ اساسى و بنيادى ندارد .

برخلاف اين مسئله تصريحات امام صاحب را بذريعه هاى نهايت موثق بدست داريم که او بمقابله حديث صحيح قطعاً قياس را اعتبارى نعى بخشيد - امام محمد در ذيل اين مبحث که شخصى سهواً در ماه رمضان - چيزى را بخورد ويا ياشامد - روزه او ميشکند و قضاء بروى لازم نعى آيد - بران حديثى که درين باب مرويست استدلال نموده - ذيلاً اين قول خود امام صاحب را نقل مي نمايد که « لولا ما جاء في هذا من الآثار لامرت بالقضاء » - درين مسئله اگر همچي يك حديثى مروي نشده مى بود البته که من فتوى بقضائى گرفتن ميدادم - ملاحظه شود کتاب الحج امام محمد )

بلى شرايطى را که حضرت امام نسبت بصحت احاديث قيد گذاشته اند الحق که نهايت سخت و شديد اند و تا زمانى که حديثى را بر تمام آن قيود و ضوابط خویش تطبيق

تحفة الامان في سيرة النعمان حصة اخري ( ۱۸۲ ) مبحث روايتي که برخلاف در ايت باشد

نهند ابدأ اورا قابل استدلال نمی انکارند — اما اگر بر معيار آن شروط کدام حدیثی موجود باشد هرگز وی قیاس را بر آن حدیث چنانچه که بعضی نسبت باو انعام نموده اند مقدم نمی نمایند — تا جائیکه مادری تحقیق این مبحث برآمده ایم هرگز بر این چنین مسئله بر نخورده ایم که در آن امام اعظم رح قیاس را بر حدیث مقدم داشته باشد لکن این سخن را ناگفته نباید گذاشت که عموم تابعین و صحابه لفظ قیاس را در معانی نهایت وسیع استعمال می نمودند — و نظر بدان معانی بلاشبیه حضرت امام صاحب قیاس را در احادیث بیشتر دخل داده است — زیرا که نسبت به تمام مسائل و احکام شرعی در اول مرحله دو فرقه قائم گشته بودند — جماعه چنان خیال می پروراندند که مبنی و اساس مسائل شرعی بر هیچ مصلحت و اقتضای عقل نیست زیرا که در عقیده شان حسن و قبح اشیاء عقلی نیست — و جمعی دیگر چنان عقیده داشتند که تمام احکام شارع مبنی بر مصالح است که دران میان برخی ازان — ظاهراً نمایان است و خود شارع نیز بطرف او اشاره و تلمیحی نموده است و بعضی آنچنان میبانشند که ما از مصالح و منافع آن اطلاعی نداریم — اما در واقع آن هم از مصلحت عاری و از منافع خالی نیست —

امثال این اختلافات در روایات احادیث نیز اثرات مختلفه را تولید نمود — عده از مردمان هر حدیثی را که استماع می نمودند تنها نظر می نمودند که آیا این راوی شخص ثقه است ، یا نه ، اگر بر طبق مفسوره اوشان آن حدیث قابل حجت میبود پس در صد مزید مذاکره دران حدیث نمی افتادند و بی تکلف اورا در معرض اجراء و قبول میگذاشتند — فریق دوم که قائل حسن و قبح بودند علاوه بر ثقه و قابل اعتبار بودن راوی در اطراف آن روایه نیز دقت را بخرج میدادند و می دیدند که آیا این مسئله و یا این عقیده که ازین حدیث مستنبط گردیده با عقل و مصلحت توافق دارد — یا نه ؟ اگر نمیداشت در پی مزید تدقیق و تنقید آن می برآمدند که آیا راوی بدخاط فهم و لیاقت چه مرتبه را احراز نموده است ؟ و این روایه باللفظ است یا بالمعنی ؟ و این حدیث را در کدام موقع از زبان پیغمبر شنیده است ؟ و مخاطب اوشان کدام مردم بودند ؟ و روی سخن شان بطرف کدام شخص است ؟ و آن حالت و موقعیت از کدام قیل بود ؟ مطلب که بر امثال این وجوه و اسباب به اندازه غور و خوض را بکار میبردند



تحفة الامان في سيرة النعمان حصة اخري ( ۱۸۳ ) مبحث روايتي که برخلاف درآيت باشد

که ازان بخوبي بر اصل حقيقت مطلع و از هويت کلام استحضار مي يافتند .

اين طرز در خود ازمنه صحابه قائم گشته بود - « در صحيح ابن ماجه و ترمذي » مسطور است که « حضرت ابوهريره » « از آنحضرت » روايت نموده است که ( توضو نما غيرالتار ) يعني وضو لازم ميشود از استعمال نمودن هر آنچيزي که آتش او را تغير داده باشد - و از همين جا است که برخي از محدثين خوردن گوشت و ديگر مطبوعات را موجب نقض وضو مي انگارند - و قدح که « ابوهريره » اين حديث را بيان مي نمود « عبدالله بن عباس » معتبر گشت که « اتوضاء من الحميم » - يعني درين صورت از استعمال نمودن آب گرم براي وضو نيز ديگر وضو لازم مي آيد - « ابوهريره » گفت اي برادر زاده ام من براي حديث نبويه را بيان ميکنم - پس ترا لازم نيست که بران ديگر امثله را قائم نمائي - لکن « عبدالله » بر همان راي خویش تا آخر قائم ماند - « حضرت عايشه صدقه » آن اعتراضی را که برين حديث « ابن عمر » که ( ان الميث يذهب ببكاه الحي ) است نموده آن بزميني برهمين طرز تحقيق است - در ضمن حالات ديگر صحابه امثال اينز و قانع و تحقيقات يكثر موجودند که ما در اینجا نمي توانيم که باستقصاء تمام آن پردازيم -

مسلك امام اعظم رح نيز همين بود که او را با فلفظ قياس اشتهار داده بودند - و برين مسئله که تمام احكام شرعيه مبني بر منافع و مصالح ميباشند درين موقع ما بالتفصيل بحث نميآيم و درين مبحث كتابي نظير حجة الله البالغة شاه ولي الله محدث دهلوي را كافي و شافي مي پنداريم - تنها اين قدر ميگوئيم آن علمای اعلامی که در مسائل عقليه و نقلیه مانند امام غزالي - و عزالدین عبدالسلام ، و شاه ولي الله - يد طولی داشتند - تماماً موافق با امام ابو حنيفه بوده در تمام نظريات وی باو شان موافقت دارند -

امام صاحب در اصول تنقيد احاديث دائماً اين امر را در صورت تعارض دو حديث که از حيثيت روايت هر دو يكسان مي بودند مرئي و ملحوظ ميداشت که هر آن روايتی که با اصول درآيت تطبيق و موافقت ميداشت او را در معرض تعميل ميگذارد - حضرت امام در اکثري از مواضع محض بواسطه تخالف اصول درآيت در صحت و تسليم روايت تامل فرموده است و باصطلاح وی اين تامل مبني بر يك علت مخفيه است - چنانچه محدثين در ضمن اقسام احاديث يك نوع روايت را معلل ميگویند و تعريف آن را

تحفة الامان في سيرة التتبعان حصه اخرى ( ١٨٤ ) مبحث روايتك برخلاف در ايت باشد

چنان مي نمايند - با آنكه در حديث ظاهرأ تمام علام و شواهد تحت موجود است  
تا هم قابل استدلال گفته نميشود -

در تميز امثال اين روايات محدثين بسيار تفخري نمايند و عقيده دارند كه شناختن آن  
يك نوع الهام است - « علي بن المديني » كه يكي از ائمه مشهوره احاديث و استاد امام  
بخاري است ميگويد كه ( وهي الهام ولو قلت للقيم بالعلل من اين لك هذا لم تكن له حجة  
يعني دانستن امثال اين احاديث الهام است زيرا كه اگر از کدام ما هر علل احاديث  
پرسيده شود كه بجه دليل تو اين حديث را معلل مي نامي ؟ هانا كه وي هيچ دليل را  
پيش نكرده نخواهد توانست - ملاحظه شود صف ٩٨ فتح المغيث )

شخصي از « ابو حاتم » محدث چندي از احاديث را استفسار نمود بعضي را مديج  
و برخي را باطل و عده را منكر و چندي را صحيح تعريف كرد - سائل از وي پرسيد  
كه چه طور شما به تميز اين انواع بي برديد - آيا راوي شما از اين مسائل اطلاعي ٣٣ -  
رسانيده است ؟ - ابو حاتم گفت في : بلكه خودم بدين امري برده ام سائل متعجبانه  
باز پرسيد كه آيا شما بر « علم غيب » اطلاع داريد - « ابو حاتم » گفت من ابدأ مدعي  
علم غيب نيستم لاكن جمهور محدثين بر همهجه علل مطلع هستند - شما برويد و از ديگران  
در اين موضوع معلومات بگيريد - چنانچه آن مرد به نزد ابو ذرعه و ديگر محدثين آن  
عصر رفته همان مسئله را پرسيد و بر طبق آن از همه يك جواب شفيده مطمئن گشت  
و ابو حاتم را در اظهارش حق بجانب شمرد ( ملاحظه شود در فتح المغيث صف ٩٨ )  
بعض محدثين نسبت بدين مسئله گفته اند كه ( اثر بهجم على قلوبهم لا يمكنهم ردويه  
ففسانية لا معدلهم يعني اين امريست كه بر دلهاي مشايخ حديث وارد ميشود و آنها به رد يد آن  
پرداخته نمي توانند و يك امر شخصيه اورا مي پندارند و از قبول آن چاره و گيري  
ندارند اين دعوي محدثين كاملاً مبنى براسي و صداقت است بلا شبهه از خواندن  
و نوشتن و بخاطر گرفتن و مزيد ممارست احاديث نبوي در قفس اوشان چنان يك ذوق  
و ملكة توليد ميگردد كه از آن خود بخود فرق و تميز اين امرا كرده مي توانند كه اين  
كلام « رسول اكرم » است و يا ؟

هكذا از تتبع و استقراء احكام و مسائل شرعيه و از يي بردن بامرار و مصالح  
غايه آن چنين يك ذوق و ماده محصول ميرسد كه از آن بخوبي تميز كرده ميشود كه



تحفة الامان في سيرة النعمان حصه اخرى ( ١٨٠ ) تقرر تفاوت در مراتب احاديث

این حکم را رسول خدا ، شرف اصدار بخشیده است و بانی ؟ اما تتبع اسرار و مصالح آن از فرائض منصبی محدثین نیست بلکه تعلق بذوات محترمه مجتهدین عالییه دارد - و بنا بر همین - و جوهر دقیقه است که ابوحنیفه برخی از احادیث را معطل قرار داده در آن تأمل ورزیده است و ارباب ظاهر و اشخاص کوتاه بین در صدد مخالفت وی برآمده اند چنان بدگمانی نموده اند که امام اعظم رأی و قیاس را بر حدیث ترجیح میدهد - لکن فیصله این مبحث را اشخاص انصاف پسند بخونی کرده میتوانند . در صورتیکه از ممارست روایات و از استقراء الفاظ ظاهریه در محدثین چنان مذاقی بوجود می آید که از آن آنچنان حدیثی را که تماماً از روی قیود و شروط معینه آن درست میباشد - رد میکنند . پس شخصیکه علاوه بر ممارست و تتبع و استقراء احادیث صاحب دقت نظر و نکته شناس بوده از اسرار و مصالح احکام شرعیه با تمام اطلاعات بدست دارد ، چه طور میتواند شد که از همجه وجدان و ذوق محروم باشد . البته اختیار نمودن این رویه و در معرض اجراء گذاردن این مسئله يك کار نهایت نازك و ذمه واری کلان است - تنها متکفل این مشغله و متحمل این مسئله آنچنان ذاتی شده میتواند که عالم فاضل و مجتهد کامل و محدث فقیه و دقیقه سنج نبیه و مؤید بتائیدات ربانی و مورد فیوضات سبحانی باشد - جای شکر است که تمام این صفات در وجود مسعود امام اعظم موجود بوده احدی درین اوصاف عالیه همسر و برابر او نبود !

( تفاوت در مراتب احادیث ) -

امر دقیقی و مسئله مهمی با شانی را که حضرت امام در فن حدیث اضافه و ایزا د فرموده ، تقرر تفاوت است در مراتب روایات و احادیث . و نظر بهمین مراتب حدیث به تقسیم احکام شرعیه پرداخته است :- ماخذ نخستین احکام و مسائل ، قرآن عید را قرار داده است که در آن ابداء کجاش گفت و شنید برای احدی نیست - و ما بعد از قرآن با مرتبه احادیث نبویه را مقرر داشته است - اگرچه از نقطه نظر اصلی در میان احکام و اوامر قرآن الهی و احادیث نبوی هیچ مابینت و مفارقتی نیست - زیرا که قرآن وحی متلو و یا حلی و حدیث وحی غیر متلو و یا خفی است - هر قدر اختلافی که دیده میشود ، تنها از روی نبوت و حیثیت صحت رواه است و بس . اگر یکی از احادیث



تحفة الامان في سيرة النعمان حصه اخرى ( ١٨٦ ) تقرر تفاوت در مراتب احاديث  
بهمان تواتر و قطعيت باثبات رسیده باشد که قرآن شريف رسیده پس آنهم در اثبات  
احکام هم پله قرآن است - از آنجا که در مراتب ثبوت احاديث تفاوت است .  
در ثبوت احکام نیز مراعات و لحاظ همین تفاوت ضروری اوفتاد .

تقسیماتی را که محدثین در احاديث مانند صحیح . حسن . ضعیف مشهور . غریب  
عزیز . و غیرها نموده اند . هیچ گونه اثری را بر احکام مرتب نمیکند . چنانچه  
در تمام این اقسام تنها محدثین حدیث ضعیف را اعتبار نمیدهند و مابقیه اقسام آنرا  
تقریباً یکسان قابل حجت می انگارند و علاوه برین برای محدثین هیچ ضرورت  
و داعیه مزید تحقیق و امتیاز احادیث نبود - زیرا که استنباط مسائل و تقریر احکام  
شرعیه از فرائض ذمه اوشان نبود لکن « امام ابو حنیفه رح » بواسطه تدوین  
آن مسائل فقهیه که بانی و مرتب نخستین آن وی میباشد . زیاده محتاج بتفریق  
مراتب و تدقیق تفاوت احادیث بود لهذا وی از روی نوعیت ثبوت . ( مراتب سه گانه )  
را برای احادیث مقرر داشت :-

۱- ( حدیث متواتر ) :- و آن روایی است که رواة آن در تمام طبقات  
باندازه بسیار باشند که گمان تواتر علی الکذب اوشان ابدأ کرده نشود - یعنی  
اشخاص یشماری آنرا ( از رسول اکرم ) روایت کنند تا از منة اخیره همچنان افراد  
بسیاری او را روایت کرده باشند . - ( ۲ ) - ( حدیث مشهور ) :- و آن روایی  
است که رواة آن در طبقه اولی بسیار نباشند لکن در طبقات اخیره بهمان اندازه بسیار  
باشند که در تعریف حدیث متواتر مرقوم گشت - ( ۳ ) - ( حدیث احاد ) :- و آن  
روایی است که تعریف حدیث متواتر و حدیث مشهور بر آن تطبیق و ثابت نگردد .

اثرات این تقسیم ابو حنیفه در مسائل شرعیه بر طبق رأی و اجتهادش طوریکه  
واقع شده است حسب ذیل است :- از حدیث ( متواتر ) فرضیت و رکعت ثابت  
میشود - درجه حدیث ( مشهور چون از متواتر پست است لهذا ازان اثبات فرضیت  
نمیشود لکن احکام مطلق قرآنی را مقید کرده میتواند و هم چنین ازان زیاده  
علی الکتاب نیز ممکن است . ثبوت احادیث ( احاد ) چون کاملاً ظنی است ازین

تحفة الامان في سيرة النعمان حصه اخري ( ١٨٧ ) تقرر تفاوت در مراتب احاديث

رو بر احكام منصوبه قرآنيه نمي تواند كه اثرى را بيفكنند .

با اينكه اين مسائل نهايت ظاهر و صاف ميباشند اما جاي تعجب است كه امام شافعى و برخى از محدثين برخلاف آن ميباشند و امام بيهقي و ديگران برخى از آن مناظراتى را نقل نموده اند كه بين امام شافعى و امام محمد بوقوع پيوسته است و در آن ادعا نموده اند كه امام شافعى امام محمدا درين مسائل ساكت و عاجز نموده است . اگر چه ما امثال اين مناظرات را اقوال فرضى و حكايات وهمى مى انگاريم و بر نبوت آنها در اصول روايت هرگز برنخورده ايم . لكن از آن اينقدر ثابت شده ميتواند كه انتساب مخالفت امام شافعى با ابو حنيفه درين مسائل حتماً صحيح است و درست . اعتراض نهايت قوى كه درين مسئله بالاي حضرت امام و شاگردانش كرده ميشود ، اين است : — كه نه تنها تلامذهاش بلكه خودش نيز برين اصول مقرر و خوبش پابندى . نموده . توانسته اند ( شاه ولي الله در حجة الله البالغة ) مبنويسد كه « امام شافعى از امام محمد پرسيد : — آيا بنزد شما خبر واحد بر قرآن زايده كرده نميتواند ؟ وى گفت نى ! امام شافعى گفت كه در قرآن مجيد درباره وريثه حكم وصيت اصدار يافته است پس شما چرا بنا برين حديث واحد كه ( لا وصيت للوارث ) وصيت را بر وريثه ناجائز قرار داده ايد ؟ ..... » اغلباً شاه ولي الله صاحب اين روايه را از كتاب — ( مناقب الشافعى ) بيهقي نقل نموده است كه در آن امثال اين ديگر روايات مى سرويا نيز موجودند ، لكن بحضور شاه ولي الله صاحب عريضة برداز ميشويم كه بنزد احناف حق وصيت را از وريثه هيچ يك حديثى منسوخ نموده است بلكه وصيت وريثا از آن آيات قرآنيه كه در آن احكام باقية توريت مسطور است

باطل گرديده است — اين نه تنها راي و مذهب احناف بلكه قول اكثري از مفسرين نيز بر همين منوال است ( الا الشاذ والنادر منهم )

برين مسائل ديگر اباحت طولى نيز پيدا شده اند كه ما به تفصيل آنها عطف عنان كرده نميتوانيم — لا كن بحث اخبار احاد و آن اثراتى را كه از آن بر عقائد مسلمانان مى افتد — درين موقع بالتفصيل مى نويسيم — زيرا كه پيشترى از محدثين را برخلاف امام ابو حنيفه همدرين مسئله مى پيښم : — مذهب اكثري از محدثين



تحفة الامان في سيرة النعمان حصه اخرى ( ١٨٨ ) اثرات خبر واحد يقيني است يا ظني

و ائمة بزرگ نسبت باخبار احاد همین است که ظنی الثبوت میباشد — لا کن یک فرقه  
از ایشان برخلاف این مفکوره است که سر کرده آنها « علامه ابن الصلاح » میباشد  
اگرچه « علامه ابن الصلاح » نیز تمام اقسام اخبار احاد را قطعی تسلیم میکنند و او  
احادیث صحیح را بر هفت نوع منقسم نموده است ( ١ ) حدیثیکه بران « بخاری و مسلم »  
هر دو متفق باشند ( ٢ ) آنکه بخاری منفرد باشد ( ٣ ) آنکه مسلم منفرد باشد ( ٤ ) که  
« بخاری و مسلم » بروایت آن پرداخته اند لا کن بر طبق شرائط مقررده آنها باشد  
( ٥ ) که تنها دران روایت شرائط بخاری موجود باشد ( ٦ ) که در آن شرائط مسلم  
موجود باشد ( ٧ ) که بر طبق شرائط یکی از آنها نباشد لا کن دیگر محدثین آن را  
صحیح گفته باشند — از جمله این اقسام هفت گانه « علامه ابن الصلاح » اولین را  
قطعی الصحة قرار داده مینویسد ( و هذا القسم جميعه مقطوع الصحة والعلم النظري  
واقع به ) و نسبت به مفردات « بخاری و مسلم » نیز رایش بر همین منوال است و او را  
مشمول همین قسم می انگارد بجز آن چند احادیثی را که بران دار قطعی و غیره  
جرح نموده اند — . ابن مقوله این « الصلاح » باینکه « در طبقه ظاهرین و مخصوصاً  
در عصر حاضره رواج تمام یافته . بلا شبهه یک خیال محال و مبنی آن بر اغلاط است  
و خود ائمه فن برخلاف وی میباشد — چنانچه « علامه نووی » در شرح مسلم بعد  
از نقل نمودن این مقوله ابن الصلاح می نویسد که : — ( هذا الذي ذكره الشيخ  
في هذه المواضع ، خلاف ما قاله المحققون و الاكثرون فانهم قالوا احاديث الصحيحين  
اللتين ليست بمتواترة انما تفيد الظن فانها احاد و الاحاد انما تفيد الظن على ما تقرر  
و لا فرق بين البخاري و المسلم و غيرهما في ذلك يعني : — چیزی را که شیخ ابن  
الصلاح در این مواضع گفته برخلاف رای محققین و اکثری از اهل حدیث است  
زیرا که قول آنها چنان است که ازان احادیث صحیحین که بر تبه تواتر نرسیده اند  
تنها افاده ظن بعمل می آید — زیرا که آنها احادیث احاد گفته میشوند و نسبت  
باحاد بقیصه رسیده است که مفید الظن شده می توانند و درین مسئله مرویات  
بخاری و دیگران یکسان است . باینکه این قول « ابن الصلاح » را دیگر ائمه فن  
نیز تردید نموده اند اما ما نمیخواهیم که این مبحث را بسندات نقلی طی نمائیم



تحفة الامان في سيرة النعمان حصه اخري (۱۸۹) اثرات خبر واحد يقيني است یاظنی  
و خواهشمندیم تا دقت کرده شود که اخبار احاد یقین را ثابت میکند و یا ظن را  
بوجود می آورد :-  
حدیثی را که یکی از محدثین (از مرتبه که باشد) صحیح بگوید این دعوی او  
در حقیقت بر چند دعاوی ضمنی دیگر مشتمل می باشد - یعنی اینکه اول این روایت  
متصل است (۲) رواة آن ثقة میباشد (۳) رواة آن ضابطه القلب میباشد (۴)  
در آن روایت شذوذ نمی باشد (۵) در آن هیچ يك علت قاذفه نیست - مبنی تمام  
این امور ظنی - و اجتهادی است که بر هیچ کدام از آنها بنیاد یقین قائم شده نمیتواند  
چنانچه یکی از فقها مسئله را از حدیث و یا قرآن استنباط میکند و بخيال خویش آنرا  
صحیح می پندارد و صحت آن یقینی نمیشد - زیرا که از مقدماتی که در استنباط کار  
گرفته میشود اکثرش ظنیات میباشد همچنین کیفیت احادیث را قیاس باید کرد -  
و هر حدیثی را که محدث صحیح گوید صحت آن بر اجتهادات و ظنیات همان محدث مبنی  
است - اگر يك نفر و یا چند ذواتی از محدثین حدیثی را صحیح تسلیم نمایند و دیگری  
آمده آن حدیث را صحیح نه پندارد تنها این شخص مخالف همین قدر مجرم گفته میشود  
که مخالف آن يك محدث میباشد و یا دیگر محدثین را در اصول تحقیق ، قواعد استنباط ،  
و طریق روایه و بالاخر در اجتهادات و مزعومات او مخالفت نموده است و بس -  
اصولی را که محدثین برای تحقیق و تنقید احادیث مقرر داشته و مدار صحت روایت  
همان قواعد را می انگارند تماماً مسائل اجتهادی و مقدمات عقلی میباشد -  
و از همین سبب است که میان خود محدثین نیز در آن مسائل اختلافات بسیار  
موجود است - باینکه اشخاص ظاهرین چنان توهم می نمایند که فن حدیث  
نقلی است - نه عقلی - اما اگر بر اصول احادیث غوری نموده شود همانا غلطی این  
خیال بخوبی در لکه کرده میشود - و بسوی همین نکته امام ابوحنیفه نیز اشاره ورزیده  
است که ( هذا الذی نحن فيه رأی لا یجبر علیه احد ولا نقول بحجب علی احد قبوله )  
برخی از اشخاص سهواً این قول جامع « حضرت امام » را تنها در مسائل فقهیه  
محدود دانسته اند لکن آنها نمیدانند که مجتهدین نسبت بمسائل متفرعه و قواعد  
مستبطله در اصل مأخذ بیشتر محتاج بانحاجت میباشد - .

تحفة الامان في سيرة النعمان حصه اخري ( ١٩٠ ) اثرات خبر واحد يقيني است باطلا

این مسئله بجز از اثر ظنی و اجتہادی بودن اصول احادیث نیست که محدثین در بحث و عدم بحث روایت باهم اختلاف را برپا می نمایند یک محدث - حدیثی را نهایت صحیح و مستند و واجب العمل میگوید دیگر او را ضعیف بلکه موضوع قرار میدهد - این جوزی محدث بسیاری از آن احادیث را در موضوعات داخل نموده است که دیگر محدثین نسبت بر آنها عقیده صحیح و حسن را می پروراند این جوزی بسیار یک کاری عظیم الشانی نموده است

که بعضی از احادیث صحیحین را نیز موضوع تحریر داشته است - « علامه سخاوی » نسبت بدو چنین می نویسد که ( بل ربما ادرج فيها الحسن والصحيح مما هو في احد الصحيحين فضلا عن غيرها ) یعنی « این جوزی » حتی آن احادیث حسن و صحیح را که در بخاری و مسلم موجودند نیز در موضوعات درج نموده است پس ذکر دیگر کتب چه طور کرده شود - بلاشبه « این جوزی » در این افراط خویش مرتکب غلطی - گردیده است لکن این مغالطه را مغالطه اجتہادی باید گفت و تنها همین قدر قصور را بر این جوزی عائد باید کرد که وی اجتہاد بخاری و مسلم را غلط تصور نموده است - اگر ما به تفصیل آن اختلافاتی که مابین محدثین بواسطه همین اختلافات اصولی بوقوع پیوسته اند پردازیم پس باید مخصوصاً درین موضوع دیگر کتاب ضخیمی را انشاء نمائیم -

شرط اهم و ضروری حدیث مرفوع اینست که تا بر رسول اکرم متعلل ثابت شده باشد - لکن طریقه و ذریعه که برای ثبوت آن تسلیم نموده شده اکثریه ظنی و اجتہادی میباشند و این الفاظ را صحابه اکثریه موضوع آن قرار داده اند - « این امر سنت است » - « ما این حکم داده شده » - « ما » ازین سخن منع کرده می شدیم « در زمانه رسول الله » « ما فلان عمل را می نمودیم » - « ما فلان کار را در زمان نبوی بد نمی پنداشتیم » - و بعضی از اشخاص این الفاظ را باندازه وسعت داده اند که بجای گفتن آن چنان روایت نموده اند که ( قال رسول الله ) - حالانکه مفهوم این روایه از همان الفاظ ترتیب یافته و بر وی لفظ ( فرموده رسول الله ) را ایزاد نموده اند - و علاوه بر آن این الفاظ بر این معنی قطعی الدلاله نبوده بر اجتہاد و ظن



تحفة الامان في سيرة النعمان حصه اخرى ( ١٩١ ) اثرات خبر واحد يقيني است يا خطي

صحابه مبني مي باشد که نسبت بدان علی العموم تسليم نموده اند که ( فهم الصحابي ليس بحجة فهمیدن صحابي دليل شده نمیتواند ) بنا بر همین مسئله برخی از علماء اختلاف نموده اند که این الفاظ برای رفع و اتصال حدیث کافی شمرده نمی شوند - امام شافعی و ابن حزم ظاهری - و ابوبکر رازی - محققین این قول صحابه را که « این فعل سنت است » حدیث مرفوع نمیگویند در کتب سیر و احادیث این چنین کلمات بسیار موجود اند که در آن الفاظ مذکور مندرج است که حدیث نبوی نمیباشند - بلکه الفاظ قیاس و اجتهاد ذاتی صحابی بوده است - باین هم اکثری آن کلمات را نیز مرفوع گفته اند این خیال چنان مصیبتی را پیدا نموده که بعضی روای صراحت از آن الفاظ مرفوعه بروایت احادیث آغاز نهاده از آن يك شبهه عمومی را تولید داشته اند -

#### ( روایات معنعن )

در روایات معنعن اثبات اتصال نهایت اشکال دارد - حالانکه امثال آن روایات بکثرت موجودند مذهب امام بخاری چنان است که اگر این امر بثبوت برسد که راوی و مروی عنه با هم همزمان باشند و گاهی ملاقات آنها با هم بعمل آمده باشد پس آن حدیث متصل شمرده میشود - باینکه « امام مسلم » شاگرد « امام بخاری » است و زیاده تر پیروی مسلک و طریقه او را می نماید بمخالفت شدید این مقوله امام بخاری پرداخته میگوید - در صورت فوق تنها همزمان بودن کفایت میکند ( ملاحظه شود مقدمه صحیح مسلم ) نتیجه اختلاف اینست که بر طبق اصول « امام بخاری » تمام روایات معنعن « امام مسلم » اگر در آن لقای راوی و مروی عنه به ثبوت نرسیده باشد مقطوع است « و امام مسلم » آنرا متصل می پندارد و برین مذهب خویش « امام مسلم » باندازه اصرار می نماید که مخالفین خویش را بالفاظ سخت نامبرده است - درین مسئله باینکه « امام مسلم » توسیع نموده است لاکن بر طبق شرائط امام بخاری نیز ثبوت اتصال احادیث معنعن محض ظنی است - زیرا که این امر ضروری نیست که اگر دو شخصی با هم همزمان و ملاقی شده باشند ، در مرویات خویش آنها نیز عموماً همنوا و همزمان باشند البته در موقعیکه لفظ ( حدیثنا و اخبارنا ) باشد



تحفة الامان في سيرة النعمان حصه اخري ( ١٩٢ ) اثرات خبر واحد يقيني است باطني  
يقيناً اتصال موجود است و اگر اين الفاظ نباشد و از لفظ عن روايه می کند اغلباً  
از روی قياس اتصال آن حديث گمان کرده میشود - اما يقيناً متصل گفته نمیشود.  
زيرا که در کتب حديث و سير اين امثله بسيار موجود اند که دوراوی باهم ديگر  
همزمان بوده اند و باهم ملاقي هم شده اند تا هم یکی از ديگرش روايت را بالوا سطره  
گفته اند و از تجربهای روز مره ما و شما هزارها شهادتها بها در اثبات اين مدعی  
بعمل می آیند .

### ❖ تنقيد رجال ❖

مسئله اهم و نهايت ضروري ديگر تنقيد رجال که مدار اخبار احاد يستر بر آن  
است ، مي باشد لکن تنقيد و تشويق رجال نيز از آنجهان مسائل ظنی است که فيصله آن  
نيز نهايت مشکل و قليل الوجود مي باشد - يك مرد را اشخاص بسيار ، نهايت تقيه و  
و متدين و راست باز می پندارند - و برخلاف آن اشخاص ديگر او را ضعيف الروايه و  
غير تقيه و ناقابل اعتبار می انگارند - لطف درين جا است که طرفداران هر دو طرف  
چنان اشخاص صاحب مراتب و ذي اکرام مي باشند که احدي از عظمت شان و صداقت  
بيان آنها انکار کرده نمیتواند - . اگرچه ميان « امام بخاري و امام مسلم » اين قدر  
اختلاف شديد نيست تا هم بسی از رواه را یکی از آنها قابل حجت و ديگری  
ضعيف الروايه قرار داده است - « علامه نووی » در مقدمه شرح مسلم بنديکر اسامي  
بعض از آنها نيز پرداخته است و از کتاب المدخل حاکم محدث تعداد آن رواه را که  
( ٦٢٥ ) نفر مي باشند نيز نقل نموده که آنها را « امام مسلم » در مسند صحيح احتياج  
نموده است و « امام بخاري » در جامع صحيح خویش از آنها حجت نگرفته است -  
از ملاحظه « ميزان الاعتدال » چنان معلوم میگردد که رواه بی شماری از اين قبيل مي باشند  
که جرح و تعديل آنها مختلف فيه است . و بودن همه يك امر ضروريست - زيرا  
که اطلاع يافتن ازان عادات و اوصاف راوی که در اثر آن از قوت و ضعف روايت  
معلومات بدست افتد ، موقوف بملاقات و تجربهای متمادی است و آن اشخاصيکه  
به جرح و تعديل رواه مشغوليت داشتند چه طور ميتوانستند که از هزارها نفر راوی

تحفة الامان في سيرة النعمان حصه اخرى ( ١٩٣ ) اثرات خبر واحد يقيني است ياطفي

همچه واقفيت هاي عميق را حاصل نمايند - لهذا كار از قرائن مختلفه و آثار ظاهريه و شهرت عامه و روايات مسموعه ميگرفتند و براخذ فيصله هاي قطعي كتر موفق ميشدند اگرچه محدثين براي ارتفاع امثال اين تعارضات اصول مقرر داشته اند - لकिन آن اصول هم اجتهداي و مختلف فيه است - و علاوه بران خود محدثين در مواقع متعدده از همين اصولهاي خویش بر انحراف نمودن مجبور گشته على العموم جرح را بر تعديل مقدم داشته اند اما نسبت با كثرى از رواة پابندي اين امر كرده شده است - چنانچه جروح مفسره نسبت به « محمد بن بشار المصري » - « احمد بن صالح مصري » - « عكرمه بن عباس » موجودند امنا به آن جروح اعتبارى داده نميشود . چنانچه پيشتر گفتيم جاي تعجب از اين امر است كه اشخاص خارجين و افراد معدلين هر دویشان از ائمه بزرگ فن ميباشند و نسبت بر رواة همدیگر چندان اختلافات می نمایند كه از آن حیرت دست میدهد .

« جابر جعفی » كه يكي از محدثين مشهوره است و دعوى بحفظ پنجاه هزار احاديث صحيحه داشت نسبت بوى ائمه فن قرار ذيل - اظهار ارأيه نموده اند - « سفیان ثوري ميگفت » پيشتر از جابر شخص محتاطي در حديث ديده نشده است - « شعبه » ميگفت در هر موقعيكه جابر ( حد ثنا و اخبرنا ) بگويد آن مقوله الناس است « سفیان - شعبه » را ميگفت كه اگر شما در احاديث « جابر جعفی » گفت و شنيد داريد - من حاضرم - كه باشما مذاكره كنيم - و كيع ميگفت كه اى مردم بهر قوليكه شك و توهم می نماييد - محتاريد ! اما در اقوال و روايات « جابر » ابدأ شك را بخود راه ندهيد - زيرا كه « جابر جعفی » يك مرد ثقة است - و نسبت به همين جابر اقوال ديگر ائمه بزرگ فن - اينست كه « جابر جعفی » متروك است ، كذاب است ، وضاع است چنانچه فيصله آخرين طبقه محدثين نسبت بوى چنين است كه روايت جعفر قابل اعتبار نيست - مطلب ما از اين بيانات اين است كه فن جرح و تعديل قابل اعتقاد نميباشد بلكه مقصود آنست كه آن وسائل و طرق كه در فن رجال قلم بند شده و يا قلم بند كرده ميشود تما ما مراتب ظن را خاطر يا از محض ظن فائق نميباشند - لهذا بران ظنيات بنياد قطعيات و يقينيات قائم شده نمى تواند -



تحفة الامان فی سيرة النعمان حصه اخري ( ۱۹۴ ) اثرات خبر واحد یقینی است یا ظنی

### — ( ادای مطلب ) —

ما بعد ازین امور تادیبه مطالب است — مثلاً یک حدیثی که بر اصول عموم محدثین و مجتهدین متصل است و رواة آن نیز ثقة میباشد — و در وی شدو ذ هم نیست لاکن این بحث در میان آن ناهنوز گنجایش دارد که راوی بجه طور ادای مطلب را نموده است ؟ آیا تمام آن خصوصیات محل روایت را ملحوظ داشته است ؟ یا نه ؟ آیا در فهم مطلب و طریقه تادیبه آن مرتکب اغلاط شده است ؟ و یا خیر ؟ چون این امر بالعموم مسلم است که اکثری از احادیث بالمعنی روایت شده اند ازین رو این احتمالات راقوه مزیدی بهم میرسد — بنابر همین امر در زمانه صحابه کرام نیز از صحت احادیث انکار کرده میشد — والا نه ظاهراً است که عموم ثقة بوده اند و در روایت آنها هیچ احتمال انقطاع گنجایش نداشت — در باب التیمم صحیح مسلم مزبور است که مردی از حضرت عمر پرسید که اگر بمن حاجت غسل افتاد ویر آب قادر نباشم و خالک بکرا نیز نیام — پس چه باید بکنم ؟ بجوابش گفت که نماز را قضا کن و بعد از وجود آب بقضای آن پرداز چون « عمار » در آنجا حاضر بود نسبت بدین مسئله روایت تیمم را از حضرت حتمی مرتب بیان داشته در خاتمه آن « حضرت عمر » را گفت که در آن موقع خود شما هم بحضور نبوی مشرف بودید — « حضرت عمر » گفت ( اتق الله یا عمار — ای عمار از خدا بترس — این ظاهر است که « حضرت عمر عمار » را کاذب نمی پنداشت ممکن که وی در ادای مطلب غلطی نموده باشد که او « عمار » را بدین الفاظ تنبیه نمود — و عمار متعاقباً معروض داشت که اگر رضای آنجناب نباشد من در آتیه حدیثی را روایت نمیکنم —

قصداً با قدری بحث اخبار احاد را بنابرین مقصد — طول دادیم که اکثری از محدثین بیشتر در همین مسئله بر ذرات ستوده صفات « امام ابو حنیفه » بازار رد و قدح را گرم نموده اند — حالانکه مذهب امام اعظم نسبت باخبار احاد چنانچه مذکور گشت نهایت محققانه و منی آن بر دقت نظر است !



تحفة الامان في سيرة النعمان حصه اخري (١٩٥) اثرات خبر واحد يقيني است يا ظني

— ﴿عدم قطعیت خبر واحد بنزد صحابه﴾ —

تمام این احتمالات و اجتهادات مخصوص باخبار احاد است چه مساع و مداخله همه  
مباحثات در اخبار متواتر و مشهور نیست - و بنا بر همین وجود و احتمالات نسبت باخبار  
احاد اراء مختلفه بظهور پیوسته اند معتزله قطعاً از قبولیتش انکار دارند و بمقابل آنها  
برخی از محدثین چنان شدت را روا دار شده اند که خبر واحد را قطعی قرار دادند  
و تنها قیودی را برای قطعیتش مشروط نمودند که روایتش تقه و در روی انقطاع و شذوئی  
را دخل نباشد - بعضی از محدثین اگر چه به طور اصول ، اخبار احاد را ظنی  
میگویند - لاکن در جزئیات احکام و مسائل اعتقادی بدین خیال نمی فرمایند -  
حضرت امام صاحب مسلکی را که اندرین بحث اختیار نموده است نهایت معتدل و  
یک شاهد بزرگ دقت نظرش - پنداشته میشود - وی نه مانند معتزله قطعاً بانکارش  
پرداخته و نه مانند دیگر ظاهرینان چندان خوش اعتقادیش را در آن مداخله داده  
که کاملاً قطعیت او را تسلیم می نمود - و این رأی وی به همراه ارای صحابه بزرگ موافقتی  
دارد « حضرت عمر » عائشه صدیقه ، عبدالله بن مسعود رضی الله عنهم در مواقع  
متعدد در تسلیم نمودن اخبار واحده اظهار تردد نموده اند و جهش همین است که  
آنها نیز خبر واحد را قطعی نمیپنداشتند . و قتیکه فاطمه بنت قیس به پیش حضرت  
عمر رضی الله عنه آمده از رسول الله روایت کرد که ( ولا فقه و لا سکنی ) « حضرت  
عمر » فرمود ( لا اترك كتاب الله بقول امرأة لا يدري صدق ام كذبت ) - ترك  
نمی کنیم امر کتاب الله را بروایت يك زنی که نسبت بروایت او گمان کرده نمیشود  
که راست است و یا دروغ میباشد - در احکام فقه تفریعات متعدد در این قاعده  
موجود است - مثلاً اینکه از اخبار احاد فرضیت هیچ حکمی ثابت نمیشود زیرا که  
فرضیت محتاج بدلیل قطعی است البته که از خبر واحد ظن غالب تولید میشود که در  
نتیجه ازان استجاب و تسنن و بالآخر وجوب می تواند که ثابت بشود - بنا برین قرائت  
فاتحه را در نماز حضرت امام صاحب واجب و امام شافعی فرض می انکارند - و برین  
اصول احکام متفرعه نیز بکثرت موجودند .

تحفة الامان في سيرة النعمان حصه اخرى ( ١٩٦ ) اثرات خبر واحد يقيني است يا ظني

اثرات اين قاعده نسبت به مسائل فقهيّه در علم كلام بيشتر مي افتد و همين چيز است كه در يك موقع علمي را بر خلاف « امام اعظم » داشته بود — امام صاحب بنا بر اصول متذكرة بالا اين امر را ضروري قرار داده بود كه آن مسائل و عقايد اسلاميه كه متفق عليه باشند بر خلاف آنها اخبار احاد قابل اعتبار شده نمي تواند مثلاً عصمت انبياء يك مسئله مسلمة اهل حق است بر خلاف اين از ان خبرهاي واحد كه مرتكب شدن انبياء بر كبائر مفهوم ميشود — بنا بر اصول امام ابو حنيفه آن روايات قابل اعتبار نمي باشند — نظر بدین اصول — از ان اشكالاتي كه ملاحظه پيش مي نمايند نجات بهم ميرسد لاكن جاي تاسف است كه اكثرى از اهل الروايت قدر دانايين اصول عمده را ننموده بد بختانه بمخالفت آن اقدام كرده اند « علامه بن عبدالله » كه محدث مشهور است در كتاب الكي خویش مي نگارد ( و كان من مذهب الامام ابی حنيفة في اخبار الاحاد ان لا يقبل منها لمخالف الاصول المتجمع عليها فانكر عليه اصحاب الحديث فافراطوا ) نسبت باخبار احاد مذهب امام اعظم چنان است كه آن خبر واحدی كه بر خلاف اصولها متفق عليه باشد قبول كرده نشود برین مفكوره وی اهل حديث مخالف نموده و اين مخالفت را بدرجه افراط رسانيده اند ( اين عبارت را حافظ ابوالحسين نيز در كتاب عقود الجمان عيناً نقل نموده است ) .

فرق علمي كه در بين امام صاحب و محدثين درين مبحث بوده اينست كه محدثين هر آن حديثي را كه بر خلاف اصول متفق عليه مي يافتند صحت آنرا تسليم كسان در تاويلات آن مي كوشيدند و در اكثر مقامات از تاويلات و تفسيرات غير مفيده كار ميگرفتند — و بر خلاف آنها « حضرت امام » ميگفت از آنجا كه اين حديث خبر متواتر و مشهور نيست اغلباً كه رواي آن سهو نموده و يا مرتكب اغلاطي شده اند — در همين مبحث امام فخر الدين رازي در تفسير كير خویش يك مذا كسره دلچسبي بر داخه كه نقل نمودن آنرا مادرين موقع يك مثال عمده ميدانيم — وي مي نويسد كه « من عردی » گفتم كه آن حديثي كه در آن مذكور است كه حضرت ابراهيم عليه السلام سه مرتبه دروغ گفته ( ما كذب ابراهيم الا ثلاث كذبات ) تخيير نمي باشد ويرا كه اقرار نمودن بصحت آن مستلزم اين امر ميگردد كه نعوذ بالله ابراهيم دروغ گوي بوده



تحفة الامان في سيرة النعمان حصه اخرى ( ١٩٧ ) اثرات خير واحد يقيني است ياطني  
است آن مرد گفت که رواة اين حديث تقي مي باشد چه طور کاذب گفته شود -  
من مجسوايش گفتم که اگر مساين حديث را صحيح انگاريم پس بر حضرت ابراهيم  
کذب گفتن لازم مي آيد و اگر حديث را - غلط گيوئيم از آن بايد که دروغ گفتن  
رواة را تسليم کنيم و اين از بدهيات که ابراهيم عليه السلام را برين راوي ترجيح تمام  
و مزيت مالا کلام است ؛ اين استدلال امام رازي برين جليل حضرت امام صاحب  
مبني است که معصوميت انبيا يکي از مسائل متفق عليه است که خير واحد متعارض  
آن شده نميتواند - جاي افسوس است که « علامه قسطلاني » در شرح صحيح بخاري  
با اینکه اين استدلال را سراپا نقل نموده است - در خاتمه آن چنين اظهار راي نموده  
در صورتیکه رواة اين حديث تقي باشند هر تقدير بايد که اين روايت صحيح گفته شود -  
بنا بر همین اصول است که حضرت امام ميگويد بسم الله الرحمن الرحيم در آغاز  
هر سورة جزو قرآن نيست و امام شافعي و ديگر محدثين برخلاف آن ميباشند و در  
اثبات مدعي خویش چند حديثي را که از اخبار احادند تقديم مي نمايند و از طبرف  
امام صاحب اين جواب گفته ميشود که قرآن بتواتر ثابت است - و هر چيز يکه بتواتر  
باثبات رسیده باشد قرآن همان است و از اخبار احاد قرآن ثابت شده نميتواند -  
و هم بنا بر همین اصول امام صاحب - آن روايات نیز قابل اعتبار نمی باشند که  
در آن نسبت انکار معوذتين بطرف عبدالله بن مسعود نموده شده است - حافظ  
ابن حجر اين روايات را صحيح تسليم کنان مي نويسد که از اين روايات انکار نبايد  
کرد که معوذتين متواتر نميباشند گويابدان اندازه در رتبة تواتر کاسته اند که اصحاب  
رسول الله را نیز از اخبار تواتر واقف بودن و حالي شدن شانرا ضروري نه پنداشته اند  
بنابرین اصول حضرت امام صاحب - دایره اسلاميت باندازه وسعت دارد که  
شايدان شان اوست و برخلاف آن اکثري از مردمان در عدم وسعت آن کوشيده اند  
مثلا اين يك مسئله مسلم و امر يقيني است هر آن شخصيکه که قائل توحيد و نبوت باشد  
و قلباً بران اعتقاد دارد وي بر طبق نص قرآن مسلمان است حالا بمقابله اين آن  
احاديثي که قطعي الثبوت نمی باشند و از تسليم نمودن آن بسا امور خارجيه مستلزم  
کفر طبقه اسلاميه ميگردند - قابل اثر و اعتبار گفته نميشود - لهذا « حضرت



تحفة الامار فی سیرة النعمان حقه اخری ( ۱۹۸ ) اثرات خیر واحد یقینی است یاظنی  
 امام صاحب معتزله و قدریه و جهمیه و غیره را کافر نمیگوید و امثال این احادیث را  
 که از جمله اعتقاد دو ملت تنها یک فرقه بچیت میرود و باقی تماماً در خور جهنم  
 میباشد نیز اعتبار نداده اند لکن اکثری از ارباب ظاهر رتبه این احادیث موضوعه  
 را با بانه از قلم نموده اند که بسخن های عادی و الفاظ معمولی بر اشخاص غیر متناهی  
 فتوی کفر را میدهند و این امر را تا بحدی وسعت داده اند که اگر مردی بقدر  
 یک سیرمو از قطع و وضع اوشان مخالفت نماید و یا بادیگران اندکی مشابعت داشته باشند  
 او را کافر انگاشته در حق وی چنین می میرانند که ( من تشبه بقوم فهو منهم )  
 متأسفانه علماء متأخره « حقیقه » نیز این اصول معطله امام ابوحنیفه را نظر انداز  
 نموده هزارها مسائل تکفیر را از خود تراشیده کتب فقهیه را ازان مالا مال  
 نموده اند — ( ملا شدن چه آسان عامل شدن چه مشکل )

### فقه

اگر چه ابتداء جمیع علوم اسلامیة مانند تفسیر . حدیث . فقه . مغازی از ابتداء  
 اسلام شده بهمرأه دیگر ترقیات اسلامی آنها نیز در نشو و نما بودند لکن تا زمانیکه  
 آنها را بحیثیت فن تدوین حاصل نشده بود هیچ یکی از آنها به طرف شخص مخصوص  
 منسوب نشده اند در اوائل صدی دومین سلسله تدوین و ترتیب علوم اسلامیة آغاز  
 نهاد — هر شخصیکه اولاً بتدوین علمی پرداخته او را لقب بانی همان علم داده اند —  
 چنانچه با لقب بانی ومدون و مرتب مسائل فقهیه امام ابوحنیفه اشتها دارد — الحق  
 نظر بمساعیات جمیله که وی در راه تنظیم و تنسیق آن بکار برده است سزوار همین  
 لقب میباشد بطوریکه ارسطو موجد منطق پنداشته میشود بلا شبهه « امام اعظم »  
 همان طور موجد علوم فقهیه تسلیم شده است و کارنامه بزرگ علمی وی فقه  
 میباشد — لهذا خیال داریم که درین موضوع بحث تفصیلی را ایراد نمائیم لکن پیشتر  
 از ایضاح مقصود تاریخ مختصر علم فقه را میخواهیم که بیان نمائیم تا ازان معلوم شود  
 که این علم از کدام وقت آغاز شده و بوقتیکه خصوصاً امام صاحب به ترتیبات و  
 تنسیقات آن عطف عنان نموده بچه حالت بود — :

تحفة الامان في سيرة النعمان حصه اخرى ( ١٩٩ ) مبدأ تأسيس علوم فقهيه

يك مضمون نهايت عمده را شاه ولي الله صاحب نسبت به تاريخ فقه قلم بند نموده است که ما درين جا به برخی از اقتباسات آن اکتفا می کنیم - وی میگوید که در زمانه نبویه اقسام احکام شرعیه - بوجود نیامده بودند ذات رسالت پناهی بحضور محابه وضو میفرمودند و چیزی را با آنها اساناً نمی آموزانیدند که این رکن و این واجب و این سنت وضو است محابه کرام او شان را دیده بر طبق عملیات او شان آنها نیز وضو میساختند - هکذا تفصیلات اجزای نماز را هم با آنها نمیگفت تنها به پیشوای محابه نماز میگذاشتند - و محابه همچنان تقلید شانرا می نمودند و به تحقیق و تدقیق فرائض و وجوب و استحباب آن نمی پرداختند - این عباس میگوید که من هیچ قومی را بهر از احساب رسول الله ندیدم که آنها در تمام ایام زنده گانی حضرت رسالت پناهی زیاده تر از سیزده مسائل را نپرسیده اند که احکامات آنها نیز در قرآن موجود است - البته آن واقعاتیکه به طور غیر معمولی بعمل می آمدند آنحضرت در آن واقعه هدایات و جوابات می فرمودند - اکثریه اینچنین نیز بوقوع می پیوست که بعد اتمام عمل و شغلیکه آنها محابه بحضور حتمی مرتبت اجراء می نمودند مورد تحسین و آفرین و یا از آن فعل ممنوع می شدند - و اکثریه امثال این واقعات و فتوی در مجمع های عمومی بطور می انجامید و مردمان اقوال و ارشادات پیغمبری را محفوظ می نمودند ؛ بعد از وفات آنحضرت فتوحات اسلامی وسعت مزیدی را اختیار کرد و همچنان که دایره تمدن نیز گشادگی را در خود گرفت و واقعات و حوادث باندازه کسب کثرت و وسعت را آغاز کرد که بدون ازاجتهاد و استنباط جاریه را ندیده او را يك امر حتمی و لازمی قرار دادند - و عطف عنان اسلامیان بسوی تفصیل احکام اجمالی گشت - مثلاً شخصیکه سهواً در نماز عملی را ترك نمود ازین بحثی در پیش افتاد که آیا نماز آن شخص درست است و یا نه ؛ بهرراه پیدا شدن این بحث این امر امکان پذیر نبود که تمام آن عملیاتی را که در نمازند : فرض گفته شود - لهذا محابه کرام بتفریق آن پرداخته معلوم نمودند که در نماز فلان اشیاء فرض و فلان واجب و استقدر سنت و باقی مستحب است - برای این تفریق اصول هائیکه مقرب می گشت در آن چون اتفاق اراء تمام محابه ممکن نبود - لهذا در آن اختلاف آراء قائم گشت



تحفة الامان في سيرة النعمان حصه اخرى ( ٢٠٠ ) - مبداء تأسيس علوم فقهيه

وبسيار اين چنين واقعات نيز بظهور آمده كه نام و نشان آنها در زمان رسول الله نبود  
درين صورت صحابه مجبور شدند كه از قياس و استنباط و تفريع و حمل النظر على النظر  
كار ببرند بدون اصول اين طريقه يكسان نبود پيدا شدن اختلاف ضرورى شد .

( مجتهد بن صحابه ) -

مقصد كه در زمانه صحابه كرام يك دفتر بزرگ مسائل و احكام تدوين يافت  
و فرقه هاى متعددى بنا بر همان اختلاف آراء اثبات و جود نمودند در ضمن صحابه  
اشخاصيكه بناى قياس و استنباط را گذار دند و بايد و شان خطاب مجتهد و فقيه  
كرده ميشود - در ميان آنها اين چهار شخص على و ممتاز اند حضرت عمر رض  
حضرت على رض . - حضرت عبدالله بن مسعود ، حضرت عبدالله بن عباس رض . -  
حضرت على رض و عبدالله بن مسعود پيشتر ايام زنده گانى شانرا چون در كوفه بسر  
برده اند از اين رو ترويج و تعميم علوم و مسائل دينى در آنجا پيشتر بعمل آمده  
رفته رفته كوفه بطورى دارالعلوم اسلامى گشت كه حرمين شريفين از بركت  
فيوضات حضرت عمر و عبدالله بن عباس لقب دارالعلوم را نائل گشته بود . -

اسدالله الغالب على رض اين ابى طالب عليه السلام از زمان صباوت در آغوش  
شفقت ختمى مراتب پرورش يافته بود و باندازه كه براى وي موقع اطلاع يافتن  
از اقوال و افعال رسالت بناهى دست داده است - ديگر اشخاص بدان كثر فائز  
شده اند . شخصى از او شان پرسيد كه علت كثرت روايت شما نسبت بديگر  
صحابه از كتابم رهگذر است ؟ فرمود كه من - هر چيز را كه از رسول الله ش  
مى پرسيدم بمن نشان ميدادند و اكثرية بدون سؤالم نيز بهدايت و تعليم من آغاز  
ميفرمودند علاوه بران اين ولايت مآب چنان ذهانت و قوه استنباط و ملكه  
استخراج را مالك بودند كه عموم صحابه بران معترف بودندند - تا اينكه مقوله  
عموميه حضرت فاروق رض اعظم همين مى بود كه خداوند آن موقع را نياورد كه  
كدام مسئله مهمه عارض بشود و حضرت على رض كرم الله وجهه موجود نباشند -  
باينكه عبدالله بن عباس نيز مجتهد و عالم و فقيه بود - اما ميگفت كه اگر فتوى حضرت  
على بكدام مسئله بهم رسد پس ما هيچ پروا و ضرورتى بديگر كس نداريم . -



تحفة الامان فی سیرة النعمان حصه اخری ( ۲۰۱ ) مبدا تالیس علوم فقهیه

عبدالله بن مسعود  $\text{رضی الله عنه}$  نسبت به عموم صحابه محدث کامل و فقهیه فاضل بود و همراه رسول الله همواره بدین پایه در خلوت و جلوت مہدم و ہمز می بودند — کہ صحابه دیگر کمتر بدان شرف مفتخر شدہ اند — .

در صحیح مسلم از « ابو موسی » مرویست کہ مابین از یمن آمدہ چندی رخت اقامت را در مدینہ افکندیم — در وقوع — عبدالله بن مسعود را باندازہ در خلا و ملا بہ نزد حضرت رسول الله ص ملاحظہ کردیم کہ او را از اہل بیت نبویہ کان میبردیم — عبدالله بن مسعود اکثریہ دعوی می نمود کہ در قرآن مجید این چنین آیہ نخواہد بود کہ من — شان نزولش را ندانم و نیز می گفت کہ اگر احدی نسبت بہن پیشتر در تفسیر قرآن می دانست ہما کہ من سفر میکردم و تعلیم از وی میگرفتم — در « صحیح مسلم » مزیور است کہ وی در یک مجمع بزرگی از صحابه دعوی نمود کہ تمام صحابه بہتر میدانند و بدین معترفند کہ من در تفسیر قرآن پیشتر معلومات دارم — درین جلسہ شقیق نیز موجود بود و میگفت کہ بعد ازین واقعہ من در اکثر مجالس با صحابه شرکت می ورزیدم و خوب دقت را بکار میبردیم اما احدی از آنها غائبانہ ہم بانکار این دعوی عبدالله نیرداختہ اند — عبدالله بن مسعود ہمواره بہ پیشگاہ عموم صحابه بہ تعلیم و تدریس علم حدیث وقفہ مشاغل داشت — و بدرسگاہ اش یک مجمع بزرگی از تلامذہ ہمیشہ موجود می بود کہ در میان آنها چند تن شان مانند اسود ، عید ، حارث ، علقمہ ، نہایت نامور بودند — .

( علقمہ )

( علقمہ ) در زندگانی آنحضرت تولد شدہ از حضرت عمر و عثمان و علی و عائشہ و سعد و حذیفہ و خالد بن ولید و خباب و دیگر صحابه مستفید شدہ و از آنها روایت آموختہ و مخصوصا بصحبت عبدالله بن مسعود و بیشتر مانده — طرز تعلیم و علوم فقیہیہ و احادیث نبویہ را بطوری از وی اخذ نمودہ کہ قسم بقدیم وی نہادند بر خود التزام نمودہ بود و عموما مردم او را بدین الفاظ می ستودند کہ اگر کسی عبدالله بن مسعود را ندیدہ ملاقات علقمہ برایش کفایت می کند — و خود عبدالله بن مسعود در بارہ او چنین میفرمود کہ معلومات من از علقمہ پیشتر نخواہد بود — و

تحفة الامان في سيرة العثمان حصه اخرى ( ٢٠٢ ) مبداء تأسيس علوم فقهيه

علامت دانشوري و فضل او ازین امر بیشتر معلوم می گردد که محابه گرام نزد وی آمده مسائل می رسیدند و در حلقه تدریس عبدالله احدی همسرش نبود البته مابعد از وی درجه اسود نداشته میشد .

### ✽ ابراهیم نخعی و حماد ✽

( ابراهیم نخعی ) بعد از انتقال علقمه واسود — مستدشین شان ابراهیم نخعی گشت و مسائل فقیهیه را بسیار وسعت داد تا اینکه لقب ( فقیه العراق ) را دریافت و در علم حدیث چنان مرتبه را فاز شد که مردم او را ( صیر فی الحدیث ) میگفتند امام شعبی که با لقب ( علامه الثابین ) شهرت داشت در موقع وفاتش میگفت که ابراهیم احدی را در عقب خود نگه داشته که نسبت بدو بیشتر محدث و عالم و فقیه می بود — شخصی این مقوله را شنیده تعجب کنان پرسید که آیا « حسن بصری » و ابن سیرین « هم ؟ » شعبی گفت که بمقابل ابراهیم نه تنها « حسن بصری » — و ابن سیرین هیچ هستند — بلکه در بصره ، و کوفه و شام و حجاز ، نیز همسر و عدیل او احدی بنظر نمی خورد — در عهد ابراهیم نخعی يك مجموعه کوچک مسائل فقهیه مرتب شده بود که ماخذش حدیث نبوی و فتاوی حضرت علی و عبدالله بن مسعود بود ، اگرچه این مجموعه بطور مرتب و نظم تاهوز قلمبند نشده بود لکن عموم تلامذه او مجموعه موصوفه را از بر یاد داشتند و بیشتر حصص این مجموعه نزد ارشد و زکی ترین تلامذه اش ( حماد ) محفوظ و مجموع بود که بعد از وفات استادش بنا بر قابلیت و دانشوری خویش مسند آرای محل تدریس او وی گشت — با اینکه در زمانه ( حماد ) چندان قرق نمایی در مسائل فقهیه بعین نرسیده تا هم حافظ بزرگ آن مجموعه ابراهیم نخعی بوده همان مولفه را بتلامذه خویش بکمال خوبی تعلیم میداد بعد ازینکه وی در سنه ١٢٠ هجری بیزیت مردم بمقام وی امام اعظم را نشانند —

### ✽ توجه امام ابوحنیفه بطرف مسائل فقهیه ✽

باوائل زنده گانی حضرت امام صاحب اگرچه بعض مسائل معتد به فقیه حلیه تدوین را دربر کشیده بود اما آن تدوینی بود که از روایات زبانی جمع شده است و قسم



تحفة الامان في سيرة النعمان حصه اخرى ( ٢٠٣ ) مبدأ تأسيس علوم فقهيه

فن فراهم آورده نشده بود و برای استنباط و اقتباس آن قواعد و ضوابط استدلالیه تقرر نیافته بود و نه اصول الضابطیه تفریع احکام معین شده بود و نه امتیاز مراتب حدیث و شبه النظر علی النظر — نام و نشانی داشت و از مسائل سواء از نام دیگر چیزی موجود نبود و آن مسائل را تأییدیه يك قانون مكفی و دستور العمل اعلى رسانیدن بسیار زینہ بیسهای بلندی را در کار داشت از کتب تاریخیه اثر این مسئله را پیدا نمودن — خالی از اشکال نیست که امام صاحب را کدام امر بسوی تدوین علوم فقهیه میلان داده و کشانید ؟ — مصنف قلاند عقود العقیان ازان انمودج القتال يك قصه را نوشته — دو شخصیکه باهم در معاملات شرکت داشتند — بحمام رفته نقد و جنسی که داشتند آنرا به نزد حمای نهاده بغسل مشغول شده بودند بعد از — وقفه یکی از آنها برآمده آن مال امانت را از حمای گرفته بدر رفت چون رفیق دیگرش از غسل فراغت یافت از حمای تقاضای مالش را نمود در جواب شنید که آن مال را بشریک شما دادم در نتیجه این مرد — دست در گریبان حمای — انداخته مسئله را به نزد قاضی شهر یمرافعه بردند قاضی نیز حمای را ملامت کرده گفت در صورتیکه دو شخص معاً به نزد امانت شانرا گذاردند — پس تو چرا بدون ازینکه هر دویشان حاضر میبودند یکی از آنها امانت را سپردی آن حمای سراسیمه به نزد ابو حنیفه آمد — وی بدو هدایت داد که تورفته آن مدعی را بگو تا شریکت حاضر باشد من هرگز تاوان مالت را داده نمیتوانم و نه قاعده تو تنها از من مال را گرفته میتوانی — بعد ازین واقعه شوق وی بسوی علوم فقهیه آمده در صدد تعلیم و تدوین آن برآمد — شاید که این واقعه هم درست باشد لکن اسباب اصلیه که توجه « ابو حنیفه را » بطرف علوم فقهیه نموده دیگر است از ملاحظه تواریخ این امر بخوبی روشن است که خیالات تدوین فقه برای وی تقریباً در سنه ۱۲۰ که تاریخ وفات استادش حماد است بوجود آمد و این آن زمانه بود که دائرة تمدن و اعتلای اسلامیت يك وسعت فوق العاده را احراز نموده بود و نسبت بمسائل عبادات و معاملات چندان واقعات و استفساراتی انبات وجود نموده بودند که بدون از بودن يك مجموعه مرتبه مسائل فقهیه برای دفع آن دیگر علاج مفیدی دیده نمیشد و سلسله روایات و سندات لسانی هرگز کفایت نمیکرد و نیز خلاصه و ملأ دیگر ملل



تحفة الامان في سيرة النعمان حقه اخرى ( ٢٠٤ ) مبدا تاسيس علوم فقهيه

واقوام ووسعت رقة اسلام بيشتر احتياجات مردم را باحكام اسلام وفتوای هدايت انجام نشان میداد و در بفرصت قدرتاً بدل هر کس این خیال جا گیر بود بهر طوریکه بشود باید فروغ و جزئیات مسائل بهمه اصول آن انضمام یافته يك فن مستقل مسائل فقهيه تاسيس گردد . چون انقضاء و پرميز کاری در طبیعت مجتهدانه امام ابو حنیفه بيشتر مرکوز بود و بهمه آن وسعت تجارت و تعلقات و ضروریات غیر واحد و طرز معاملات با عموم او را از این احتیاجات نیز خیردار نموده بود و آن استفسار های پشماري که هر روزه از اطراف و جوانب بغرض فتوی و اخذ روایت به پیشگاه او می آمد — او را زیاده تر از احتیاجات انسانی و وطن بسوی تدوین این فن حلی می نمود و علاوه بر آن سهو و غلطه فهمی های روزمره که از احکام و قضات محضوری در مسائل دینیه بوقوع میرسید بيشتر سلسله جنیان تنظیم و تنسيق علوم فقهيه میگشت و بهمه آن ممکن است که کدام وجه و داعیه مخصوصی ( چنانچه که در بالا مذکور شد ) این آمادگی او را محرک گشته آن خیال عالی او را از قوه بفعل آورده جامعه علمی پوشانیده باشد .

( شرکت تلامذه با ابو حنیفه در تدوین مسائل فقهيه )

بدان طریقه جامعه که امام صاحب در صدد تدوین مسائل فقهيه برآمد آن يك مشغله نهایت و سيع و يك امر پرخطر گردید ازین رو نخواست که همچو يك کار بزرگی را تنها بر رانی ذاتی خویش مفوض داشته و بر معلومات خویش آنرا منحصر نماید لهذا چند ذوات موقری را از شاگردان نامی خود که مساعدت و معاونت آنها برای تدوین مسائل فقهيه نهایت ضروری بود و آنها دران علوم و فنون ید طولی و معلومات مکفی داشتند ، انتخاب نمود . مثلاً یحیی بن ابی زائده و حفص بن غیاث و قاضی ابو یوسف — داؤد طائی ، جابن ، مندل — صاحب کمال در فنون روایت و آثار بودند — « و امام زفر » در قوه استنباطیه مشهور بود — « و قاسم بن معن » و امام محمد در فنون ادبیه صاحب فضل بودند . امام اعظم بشرکت و شمولیت این تلامذه محترم خویش يك مجلس مشترک با قاعده تدوین و ترتیب علوم فقهيه را انعقاد داد امام طحاوی بسند متصل از اسد بن فرات روایت میکند که عده آن تلامذه ابو حنیفه که با وی در تدوین مسائل فقهيه شرکت و معاونت نموده اند — چهل نفر بود که ذوات ممتاز در میان شان —

تحفة الامان في سيرة النعمان حصه اخرى ( ٢٠٥ ) مبدأ تاسيس علوم فقهيه

ابو يوسف زفر، داؤد طائي، اسد بن عمر، يوسف بن خالد التميمي يحيى بن ابي زائده است. و نیز امام طحاوی روایت میکند که بخدمات تحریریة این مجلس یحیی بن ابی زائده مامور بود و وی تا سی سال بکمال انهماک در ایفاء انجام این خدمت مشاغل داشت - اگر چه این قول تا اینجا صحیح است که سلسله تدوین و ترتیب مسائل فقهیه کم و بیش تا سی امتداد یافته است ( یعنی از سنه ۱۲۱ تا سنه ۱۵۰ که سال وفات امام صاحب است ) لکن این ادعا غلط است که از آغاز تا بانجام بکتابت آن یحیی شرکت داشت زیرا که سال ولادت او در سنه ۱۲۰ است علاوه بر اشخاص مذکوره بالا « طحاوی » می نگارد که اشخاص ذیل نیز در شرکتی آن مجلس محسوبند - عافیه - اوزی - ابو علی - عزی - علی مسعر - قاسم بن معن -

( طریق تدوین مسائل ) -

اولاً مسئله مخصوصی مطرح مذاکرات این مجلس میگشت اگر در جواب آن علی العموم متفق الرای می بودند - علی الفور قلمبند نمودن آن می بردا خستند و اگر در آن موضوع اختلافات بظهور می پیوست بکمال آزادی در آن سرگرم بحث و مذاکره می شدند گاه گاه این مذاکره بسیار طول میکرد و حضرت امام بکمال غور و تحمل باستماع تقریر آنها می پرداخت و در خاتمه آن چنان جواب مسکت پر زراکتی را میفرمود که برای متعارضین سوا از تسلیم دیگر چاره نمی ماند - در بعض احوال باوجودیکه امام صاحب در موضوعی اظهار رای می نمود - تا هم برخی از تلامذه شان همچنان بر مفکوره های شان قائم بوده در نتیجه نه تنها رای حضرت امام بلکه ارای دیگران هم بالتمام در قید تحریر می آمد - و یکی از شرائط این مجلس این بود که تا تمام اعضای آن مجموع نمی بودند هیچ يك مسئله را طی نمی نمودند - « مصنف جواهر المفضیه » در طی تذکره « عافیه بن یزید » از اسحاق روایت میکند - در موقعیکه اصحاب ابوحنیفه در کدام مسئله باهم مذاکره می نمودند - و عافیه موجود نمی بود - میگفت که این مبحث را وقتی خاتمه دهید که عافیه نیز موجود باشد - چنانچه تلامذه او انتظار احضار عافیه را کشیده - بعد ازان بالا تفاق آن مسئله را قلم بند میکردند - سلسله تدوین مسائل فقهیه بطوریکه مذکور شد در مدت ( ۳۰ ) سال بانجام رسید و اوقات



تحفة الامان في سيرة النعمان حصه اخرى ( ٢٠٦ ) مبدا تأسيس علوم فقهيه

اخيره زنده گاني حضرت امام صاحب درميان محبوبه سخا نه نیز با تمام همين کار عظيم  
الشان مصروف و مبذول بود - ترتيب اين مجموعه را بطور يک حافظ ابوالمحسن  
می نويسد بر طبق کتب مروجہ فقهيه بود يعنی اولاً باب الطهارة و باز باب الصلوة  
و باب الصوم - و بعد از اختتام مسائل عبادات احکام معاملات - و در خاتمه آن  
باب الميراث بوده است -

### ترويح مجموعه الفقه ابوحنيفه

در ايام زنده گاني حضرت امام صاحب اين مجموعه چنان حسن قبول را احراز  
نموده بود که هر قدر اجزاء آن که از تحت تسلط می برآمد - بیک جهان شوق و رغبت  
به تمام ممالک اسلامي نشر و اشاعت می پذيرفت ( اگر چه بدخاطر حالات اين عصر  
کثرت اشاعت آن غير متصور است ) درسگاه امام صاحب يك مدرسه قانوني بود که  
اکثري از مستخرجين آن مکتب بمأموريت های مهمه ملکیه قار شدند و نظامنامه  
و آئين حکمراني آنها همين مجموعه بود و بس جای تعجب است آن اشخاصي که لاف  
همسري را با حضرت امام میزدند آنها هم نتوانستند که خود هارا از اين مجموعه بی نیاز  
و مستغنی نشان میدادند - ابوسفیان نوري بکمال لطافت الحيل نقل کتاب الزهن اين  
مجموعه را حاصل داشته همیشه آنرا تحت مطالعه آورده ازان استفاده می نمود - زانده  
حکايه می کند که روزی من زیر سر امام نوري کتاني را دیدم که وی او را همیشه تحت  
مطالعه خویش میگذاشت من از وی اجازه خواسته بملاحظه آن کتاب آغاز نهادم  
چه دیدم که کتاب الزهن مصنفه ابوحنيفه است من بکمال تعجب از وی پرسیدم که آیا  
شما مصنفات ابوحنيفه را هم ملاحظه میکنید ؟ وی بجوابم گفت ای کاش ديگر تصنیفات  
وی هم به نزد من می بود ( ملاحظه شود باب دهم عقود النمان ) علاوه بران محل مزید  
تحير و تعجب است با وجودیکه در آن فرصت بسیار علمای فاضل و فضیلاي کامل و مدعیان علوم  
و فنون موجود بودند و اکثري از آنها در مخالفت امام صاحب میکوشیدند تا هم احدی  
از آنها به تردید و قدح اين مجموعه او جرات نورزیده اند « امام رازی » در مناقب  
الشافعي می نويسد که ( ان اصحاب الراي اظهر و امذهبهم و کان الدنيا ملوثة من المحدثين  
و رواة الاخبار فلم يقدر احد منهم الطعن في اقوال اصحاب الراي ) اصحاب الراي



تحفة الامان في سيرة التعمان حصه اخرى (٢٠٧) مبدأ تأسيس علوم فقهيه

(يعني ابو حنيفه وتلامذه او) در هنگامي باظهار مسائل واجتهاد خویش پرداخته اند که تمام دنیا از محدثین و رواة اخبار پر بود تا هم احدی از اوشان باعتراض نمودن بر آنها قادر نشده است امام رازی بنفی عمومی زبان کشاده است لاکن برای ما بعد از تتبع واستقصا تمام معلوم گشته است که تنها امام بیهقی تردید کتاب السیر بمجموعه ابو حنیفه را نوشته بود که متعاقباً «قاضی ابو یوسف» بحیواب آن تردید نیز پرداخته است اغلباً این مجموعه کتاب بزرگی بوده بر هزار مسائل مشتمل خواهد بود مصنف قلاند عقودالجمان بحواله کتاب الصیانه می نگارد که تعداد مسائل مدونه امام ابو حنیفه از دوازده لک و نود هزار (۱۲۹۰۰۰۰) چیزی بیشتر است شمس الانه کمروری مسطور داشته است که عدد آن شش لک (۶۰۰۰۰۰) مسئله است. ممکن است که این تعداد اخیر صحیح نباشد — اما جای هیچ شبهه نیست که تعداد آن از چند لک مسئله کمتر نباشد بلی جهت تصدیق این امر کتب مصنفه — یکی از شاگردانش که امام محمد است و فعلاً در همه جا موجود و متداول است. می باشد.

### ✽ فقدان مجموعه ابو حنیفه ✽

درین مسئله هیچ جای شک و شبهه نیست که در ایام زنده گانی خود امام صاحب این مجموعه فقهیه ترتیب شده نشر و اشاعه یافته بود و بنوت این امر در تمام کتب رجال و تاریخ موجود بود — انکار نمودن ازان گویا انکار از تواتر است — لاکن افسوس که آن مجموعه از یک مدت منادی ضائع و مفقود است و در هیچ یکی از کتب خانه های مشهوره روی دنیا اثر و خبری ازان موجود نیست «امام رازی» در مناقب الشافعی خویش تحریر داشته که فعلاً هیچ یک تصنیفی از ابو حنیفه بنظر نمی رسد — چون امام رازی در سنه ۶۰۶. وفات نموده معلوم است که کم از کم شش صد سال پیشتر دست زمانه آن مصنفه های نادره ابو حنیفه را معدوم نموده است. اگرچه فقدان تصنیفات ابو حنیفه موجب مزید تعجب نیست زیرا که اکثری از کتب آن زمانه که عدد آنها بیشتر از هزار است معدوم بلکه اثر و نام و نشان هیچ یکی از آنها هم موجود نیست — تالیفات او زای — ابن جریر — ابن عرویه — حماد بن ابی معمر در عین همان زمانه که امام ابو حنیفه بتدوین مسائل فقهیه — مشاغل داشت

تحفة الامان في سيرة النعمان حصه اخرى ( ٢٠٨ ) مبدا تاسيس علوم فقهيه

اشاعت یافته بودند اما اکنون نام و اثر و خبری از هیچ کدامی از آنها هم نمی‌رسد -  
حتی که کسی نامهای آنها را هم بخاطر ندارد - گم شدن این مجموعه امام صاحب يك  
وجه مخصوصی دارد باینکه آن مصنفه فی حد ذاته يك كتاب مرتب و خوش اسلوب  
بود لکن قاضی ابویوسف و امام محمد مسائل مندرجات آنرا بچنان توضیح و تفصیلی  
تحریر داشتند که بر هر مسئله اقامه استدلالات و براهین را نموده حواشی مفیده را  
بر آن ایزاد فرمودند چون آن شروح و مصنفات ترویج و تعمیم یافتند - مردم هم بی  
بروایی را از اصل مأخذ اختیار ورزیدند - بی نظیر دیگر این مسئله نیز موجود است  
که طبقه متأخرین نحوایان بواسطه که تشریح و توضیح و تقریعاتی را در مسائل نحویه  
ایجاد نموده اند مصنفات ائمه معظمه سابقه نحو را مانند فراء ، کسایی ، اخفش ،  
خلیل ، ابو عبیده ، - از نظر مردم انداخته تا اینکه آن مؤلفاتی که از اثرات  
مدونین و مترتبین علم نحو بودند معدوم شدند -

آن ذخیره مسائل و احکاماتی که امروزه بطرف امام صاحب منسوبند تماماً از تالیفات  
شاگردان رشیدش قاضی ابویوسف و امام محمد است که از اصل مجموعه امام صاحب  
آنرا اقتباس نموده زیاده تر در توضیح و تشریح آن بذل مساعی نموده - صورت  
تالیفی دیگری را در بر آن کشیده اند - ما در آئیه باسما مؤلفات و حالات مختصره  
این حضرات خواهیم پرداخت - فقه موجوده اگر چه عموماً بنام فقه حنفی مشهور  
است لکن در حقیقت مجموعه آراء چهار ذوات گرامی که امام ابو حنیفه - زفر ،  
قاضی ابویوسف ، امام محمد میباشند است - و در اکثری از مسائل قاضی ابویوسف  
و امام محمد بمخالفت رای امام اعظم پرداخته اند و فعلاً در کتب فقهیه آن اختلافات  
تماماً موجودند - لکن این ذوات مکرمه برین حرف معترفند که ما در اقوالی که  
مخالفت امام صاحب را نموده ایم آنهم در اصل از جمله اقوال مرجوعه اوست ( یعنی  
حضرت امام نسبت يك مسئله آراء مختلفه را اظهار داشته بالآخر يك رای قیام مینمود )  
این روایات در شامی ( رد مختار ) و غیره کتب فقهیه بالعموم مسطور اند لکن ما بمشکل  
بر آن عمل و تصدیق میکنیم - و این اظهارات تلامذه حضرت امام را که در اختلافات  
خویش میگویند بجز از يك حسن ظن دیگر چیزی گفته نمیتوانیم - زیرا که قاضی



تحفة الامان في سيرة النعمان حصه اخري ( ٢٠٩ ) مبدا تاسيس علوم فقهيه

ابويوسف و امام محمد بالذات -- منصب اجتهاد را احراز نموده اند حق اختلاف  
راي هر کدام شان بوده است بلى -- ترقيات عالم الحلام نيز تا بهمان زمان در جريان بود  
كه باوجود حسن عقيدت و كمال خلوص تلامذه بمخالفت علانيه اراء شيوخ و اساتذه  
خويش حقانه مي پرداختند و ترقى خيالات مردم مانند امروز محدود نبود .  
اين مسائلى كه بنام فقه حنفيه موسومند در همان موقع بكمال سرعت و پذيرائى  
در اطراف و نواحى انتشار و اشاعت يافت البته در مملكت عربييه چندان رواج  
و تعميم را محض از اين جهت مالك نشد كه در مدينه منوره « امام مالك »  
و در مكه معظمه ديگر ائمه بزرگ و صاحبان مذهب كه دعوى هم سرى را باحضرت  
امام صاحب داشتند و جدت و فعاليت خود هارا در اجتهاد و تفكر هائى شان نشان  
ميدادند نيافت -- اما در ماسواى ممالك عربييه در سراسر مملكات اسلاميه كه وسعت  
اورا در آن فرصت از سنده تا ايشياى كوچك گفته ميتوانيم يك رواج  
و تعميم فوق العاده را در خود گرفت حتى كه در هند -- و سنده و افغانستان  
و بخارى -- و تركستان -- بجز از مذهب و اجتهادى ديگر اجتهادات و مذاهب را  
كسى تسليم نمى نمود -- باينكه فقه شافعيه و حنبيه در بعض قطعات اسلاميه ترويج  
داشت اما ممكن نشد كه برفقه حنفيه غلبه و رسوخى مي نمود -- در بعض -- مقاماتيكه  
فقه حنفيه قليل و يا معدوم بنظر مي آيد مبنى آن بر علل و اسبابى است -- چنانچه  
در افريقه تاسنه ٥٠٠ء كاملا فقه حنفيه مروج بود و بر ديگر مذاهب و طرق مختلفه  
اهميت و غلبه فوق العاده را داشت اما چون معز بن باديس در سنه ٤٠٦ء زمام مهام  
آن مملكت را در دست گرفت در ترويج و تعميم و اشاعه فقه خيلى باندازم بذل  
مساعى و مقدرت ورزيد كه بقوة حكومت در تمام قلمرو خود همان فقه را قائم نمود  
كه تا هنوز در آنجا باقىست -- ( ملاحظه شود تاريخ اين خلكان ترجمه معز بن باديس )  
-- حنفى المذهب بودن اكثر سلاطين --

على العموم زمام حكومت و مهام سلطنت بدست زمامداران و سلاطين حنفى  
المذهب بوده است خلفائى عباسيه از اين مبحث خارجند -- زيرا تا زمانيكه اين خاندان  
در اوج اعتلاء بودند بهمراه سيف -- مالك قلم هم بودند و خود شان دعوى



تحفة الامان في سيرة العثمان حصه اخرى ( ٢١٠ ) ترویج و تعمیم مذهب مذهب حنفی

اجتهاد را داشته به تقلید دیگری احتیاج شان را نشان نمیدادند — ما بعد از تنزل  
در آنها چندان قابلیت نماند که از حالات و زندگانی آنها اثری در ملک و ملت  
بهم رسد تا هم شخصی که از خاندان عباسیه تقلید را بر خود گوارا نمود عبدالله  
بن معمر بود ( ملاحظه شود ترجمه عبدالله بن معمر در تاریخ ابن خلکان ) که موجود  
علم بدیع و در خاندان عباسیه شاعر و ادیب ناموری پنداشته میشد و تقلید مذهب  
امام صاحب را نموده حنفی المذهب بود — بعد از تنزل خاندان عباسیه اشخاصی که  
بر اوج حکومت عروج نموده اند — اکثریه حنفیه بودند — خاندان سلجوق  
که نامدت مدینه زمام حکمرانی را در دست داشت و وسعت دایره  
حکومت را طولاً از کاشغر تا بیت المقدس و عرضاً از قسطنطنیه تا آخر بلاد خزر رسانیده  
نیز « حنفی بودند » — « محمود غزنوی » که از کار نامهای او خورد و بزرگ  
استحضار دارد — يك عالم بزرگ در فقه حنفی بودند — و يك تصنيف عمده او شان  
درین فن بنام ( التفرید ) نیز موجود است که در آن کم از کم ششصد هزار مسئله  
حنفیه مندرج است — نام نور الدین « زنگی نیز مخفی و مستور نیست ( ملا حظه  
شود ترجمه نور الدین زنگی در جواهر المفیه ) بلکه وی در جمله قهرمانان نامور  
ما داخل است و در محاربات بیت المقدس ناموری ابتدائی را وی حاصل نموده  
سلطان صلاح الدین فاتح بیت المقدس یکی از مسلمانان در بارش بود و او این  
دارالحدیث را در دنیاوی قائم داشت و در احترام و اعزاز فقه شافعی و مالکی  
و دیگر مشاهیر اسلامی نیز میکوشید اما خودش و تمام خاندانش از روی مذهب حنفی  
بودند — اگر چه خود سلطان صلاح الدین شافعی بود اما در خاندان او اکثریه  
مذهب حنفی داشتند — « الملك المعظم عیسی الملك العادل » — که پادشاه يك  
مملکتی نهایت وسیع بود « و علامه ابن خلکان » در طی حالاتش مینگارده که « او نهایت  
عالی همت ، فاضل ، هوشمند دلیز ، بر رعب ، و در مذهب حنفی ، و صاحب غلو و غلو  
بود » — چرا که مصر — که در صدی نو متمکن از یک حکمرانی مصر گشتند و تا  
( ١٤٨ ) نه تنها فرمانفرمای آن دیار بلکه فاتح دیگر امصار کبار نیز گردیدند نه تنها  
خود شان حنفی المذهب بلکه در دربار او شان نیز فروغ این مذهب بیشتر بود سلاطین

تحفة الامان في سيرة العثمان حصه اخرى ( ٢١١ ) ترویج و تعمیم مذهب مذهب حنفی

ترکیه که کم از کم از عرصه شش صد سال یکی بعد از دیگری فرمانفرمای قسطنطنیه گردیده و تا امروزه روز از برکت و همت همان سلطنت عزت و وقار اسلام برقرار است علی العموم حنفی بودند و جمهور امراء و زمامداران مملکت افغانستان ما هم از مدت های متبادی حنفی المذهب بوده اند حتی اکثری از امراء و روساء و فرمان روایان عمده اسلامی مملکت هند نیز حنفی معرفی شده اند - و مخصوصاً در زمان حکمرانی آل « تیمور لنگ » بیشتر مراعات و پابندی این مذهب تحت نظر و وقت در تمام حصص وسیعۀ سلطنتش گرفته شده بود و بجز از آن دیگر مذاهب فروغ و ترویج نداشت - .

بعضی اشخاص چنان توهم میکنند که موجب فروغ و مزید قبولیت مذهب حنفیه تنها بوسیله سلاطین و حکومت بوده است « امام مشهور ارباب ظاهر این حزم » میگوید که دو مذهب بقوه سلطنت و حکومت رواج و عمومیت حاصل داشت است اول مذهب حنفی بوسیله قاضی القضاة بودن شاگرد رشید ابو حنفیه - در دوره هارون الرشید « و امتیاز دادن وی مرقضاء و مأمورین حنفیه را در اعطای مراتب و مناصب - دوم مذهب « مالکی » بواسطه تقرب شاگردش یحیی صمودی بهارگاه خلیفه اندلس که او هیچ احدی را بدون مشوره و صواب دید او بر منصب قضاء مقرر نمیداشت و آن مساوی اهل مذہبش را ابداً مستحق قضاء نمی انگاشت ( این قول را ابن خلکان در ضمن ترجمه یحیی صمودی نقل نموده است ) لیکن این توهم این حزم کاملاً ظاهری است امام ابو حنفیه در سنه ۱۲۰ بر منصب اجتهاد فائز آمد و امام ابو یوسف بعد از سنه ۱۷۰ بر منصب قضاء فائز آمد زیرا که ایام تقرر و عروج او در عهد « هارون رشید » بوده است - قبل از فروغ و برسر کار شدن ابو یوسف کاملاً پنجاه سال منقضی شده مذهب امام اعظم حسن تلقی و کمال قبولیت را قبلاً حاصل نموده و بهزارها نفر از تلامذه او سلسله درس و تدریس و فتاوی را قائم داشته مراتب قضا را اشغال نموده بودند - ظاهراً است که این کامیابی بطرف کدام شخص منسوب میگردد؟ بلی: در زمان قاضی ابو یوسف نیز برای مسائل حنفیه فروغ و حسن تلقی بحصول آمده است لاکن عروج اصلی مذهب حنفیه محتاج



تحفة الامان في سيرة العثمان حصه اخرى ( ٢١٢ ) ترويج و تعميم مذهب مهذب حنفی

بکوشش و مساعی قاضی ابو یوسف نبوده است - امام رازی باوجود مخالفت همین مدعی را که ماذکر نمودیم تسلیم نموده است - . ( ثم انه لما قوى مذهب اصحاب الراي واشتهر واعظم وقعه في القلوب ثم اتفق اتصال ابی یوسف و محمد بخدمة هارون الرشید عظمت تلك القوة جداً لان العام والسلطنة حصلاً مملاً - : - بعد از اینکه مذهب اهل الراي ( امام ابو حنیفه واصحابش ) قوت گرفت و شهرت را پذیرفت و عزت و وقعت آن در قلوب اهالی بیشتر متمکن گشت از حسن اتفاق امام محمد و ابو یوسف بدر بار هارون رشید رسائی یافته بیشتر در قوت و زیادت آن افزود زیرا که علم و سلطنت باهم مجتمع گشت ) - .

و علاوه بران اثر قاضی ابو یوسف تنهائزمانه « هارون رشید » محدود بود پس این رواج عمومی و این کامیابی غیر منقطع مذهب حنفی از کدام رهگذار است ؟ اگر این طور باشد پس اکثری از ائمه بزرگ دیگر در عهد خویش مراتب عظمی را مدرک و مقامات علیار نائل شده اند پس چرا مذاهب آنها ترویج عمومی نیافته است ؟ امام اوزاعی در ایام زندگانی و تامت بعد از رحلتش بمالم جاودانی - امام مطلق تمام شامات تسلیم شده و دران ممالک عموماً اهالی بطرف تقلید و پیروی او گرایده بودند لکن این يك اثر محدودی بود که به بسیار زودی زوال پذیرفت از امثال این واقعات صراحتاً این نتیجه بحصول می آید که مذهب امام ابو حنیفه دارای انجمن محاسن و مزایا و صفات و خوبی های است که در دیگر مذاهب چندان اثری ازان نیست .

#### ﴿ موجبات رواج دیگر مذاهب ﴾

عده از آن ائمه که مسائل فقهیه آنها در سراسر ممالک اسلامی حسب تفاوت رواج یافته چهار است . امام ابو حنیفه رح - امام مالک رح - امام شافعی رح - امام حنبل رح - اگرچه سبب اشاعت و ترویج مسائل فقهیه آنها خوبی ذاتی و عمدگی آنها است لکن درین امر هم جای شبهه نیست که عظمت و رسخ ذاتی همان واضع فقه نیز باو یکجائی و در آن مداخلت دارد بنزدیک مابستتای امام ابو حنیفه موجبات ترویج و اشاعت مسائل فقهیه دیگر مجتهدین پیشتر بواسطه خصوصیات ذاتی و امتیازات شخصی آنها بوده است - .



تحفة الامان فی سیرة النعمان حصه اخرى ( ۲۱۳ ) ترویج و تعمیم مذهب مذهب حنفی

مثلاً امام مالک چون باشنده مدینه منوره که مرکز نبوة و دار الصدقات خلافت و مقر خلفای راشد بود ازین مردم بیشتر با اهل مدینه مراتب خلوص و عقیدت را مرعی میداشتند و خاندان او نیز خاندان علمی و جد و جدش مالک بن عامر از صحابه بزرگ بسیار احادیث را آموخته بود و عم معظمش شیخ الحدیث گفته میشد و قتیکه امام مالک در فقه و حدیث صاحب کمال گشت این صفت عارضی او بر قابلیت ذاتیش طرئه ناز گشته جلوه دادن کمالش را آغاز نهاده تا اینکه در تمام دیار و امصار سکه اعتبار او را ضرب نمودند .

امام شافعی نیز زیاده برین دارای خصوصیات متعدده بوده موطن او مکه معظمه سلسله نسبش از طرف پدر قریشی و از طرف مادر هاشمی بود و تمام خاندانش از اول تا آخر صاحب عزت و رسوخ و امتیاز بوده پدر جدش سائب در غزوه بدر علمبردار آل هاشم بود که گرفتار شده بشرف اسلام افتخار یافت ولادت مکه معظمه ، اعزاز خاندانی ورشته هم نسبی با حضرت نبوی چنان صفاتی بودند که موجبات حسن قبول و رجعت اهالی بسوی امام شافعی گشت .

در وجود مسعود حضرت نعمان هیچ یکی ازین خصوصیات و امتیازات موجود نبود ، قریشی ، و هاشمی بودن در کنار عربی النسل هم نبود — در خاندانش نیز این چنین شخص نگذشته بود که شرف مرجع و مقتدا بودن اهالی را نسبتاً در خود میداشت — پیشه پدری وی تجارت بود و خودش نیز بسوداگری مشاغل داشت — باینکه دار ولادت او دارالعلم کوفه بود — اما بهیچ صورت کوفه همسر و برابر مکه معظمه ، و مدینه منوره شده نمیتواند — و علاوه بران بواسطه اسباب ناگزیر و اتفاقات یک گروهی از اهل روایت نیز که به مخالفتش بسته بودند — مقصد اینکه آن اسباب که برای حسن قبول و اثر عامه در کارند بالکل در وجود مسعودش موجود نبود با وجود آن هم که فقه او در تمام ممالک اسلامی وسعت و ترقی و رواج و تعمیم بی یابانی را احراز نموده — علی یقین برین امر دلیل است که طریقه اجتهاد و مسائل فقهیه او برای ضروریات انسانی نهایت موزون و مناسب افتاد — خاصه برای تمدن باندازه که فقه او مناسب و معاضدت بهم میرساند دیگر مذاهب این صفت را

تحفة الامان في سيرة النعمان حصه اخرى ( ٢١٤ ) تعميم ترويج و مذهب مذهب حنفی ندارد — و بهمین واسطه مذاهب دیگر ائمه بیشتر در همان منطقه ها رواج یافته که در آنجا تهذیب و تمدن بیشتر ترقی نموده بود — .

علامه این فلاون وجه این امر را نشان داده که سبب رواج و تعمیم مذهب امام مالک در اندلس و قطعات غربیه چرا بیشتر بود ؟ چون در اندلس و دیگر ممالک غربیه در آن فرصت آثار بدویت و وحشت زیادت داشت و مردمان آنجا دارای آن صفات و ترقیاتی نبودند که اهل عراق آنرا حاصل نموده بودند ازین سبب سواى فقه امام مالک در آنجا دیگر مسائل و احکام و مذاهب فروغ نیافت و رائج نشد — .

در فقه حنفی که علاوه بر زحمت کشی های ابوحنیفه مسائل غیر و احده تلامذه او نیز داخل و شامل است در آن زمانه يك نظامنامه بزرگت بلکه يك مجموعه جامع قوانین بود — اگرچه در ازمنه آتی دیگر علمای حنفی بران دیگر اضافات نموده در تفسیر و تشریح جزئیات اثر کوشیده اصول و فروع او را — بسیار ترقی و وسعت داده اند تا هم آن مراتب و خصائص و محاسنی را که اکثری از قرون در زمان ابتدایه داشته میباشد — تماماً — در آن مجموعه فقه امام ابوحنیفه موجود بود — . درین مجموعه علاوه بر مسائل عبادات و گذارشات عمومی معاملات بسیار قوانین ملکی و نظامی و دفتری و حکومتی و تعزیرات و محصولات و مالیات شهادت ، معاملات ، وراثت ، وصیت ، و غیره شامل بود — اندازه وسعت و خوبی آن ازین مسئله بخوبی هویدا است که در تمام سلطنت وسیع هارون الرشید اعظم که از سنده تالیسیای کوچک امتداد داشت همین اصول و قوانین رائج و تمام واقعات و معاملات این عصر و اعصار آتی بر همین مسائل و قوانین حل و تصفی می شدند — .

این نظامنامه حنفیه که بنام فقه مشتهر بوده است مشتمل بر دو نوع مسائل بود و بدین لحاظ واضع او را دو حیثیت مختلف است : — ( اول ) آن مسائل که از شریعت مأخوذند و احکام تشریعی گفته میشوند ( دوم ) احکام که شریعت در باره آن سکوت نموده و از ضرورت های تمدنی و معاشرتی بوجود آمده اند و یاد کر آن در شریعت موجود است اما بطور تشریعی مذکور نیست — .

بالحاظ مسائل قسم اول فقیه حیثیت شارح و مفسر را دارد و بدین اعتبار برایش



تحفة الامان في سيرة التعمان حصه اخرى ( ٢١٥ ) ترويح و تعميم مذهب مذهب حنفی

قابلیت و واقفیت در اقسام ذیل ضرور است — واقفیت نصوص ، مهارت زبان قوت استنباط توفیق متعارضات ، ترجیح دلائل — و نظر باحکام قسم دوم واضح فقه حیثیت یک مقنن را دارد و بدین لحاظ مراتب قابلیت و دانشوری او باید باندازه باشد که مقنن مشهوره دنیا دارای آن میباشند — این — هر دو حیثیت یکی از دیگرش ممتاز است بسیاری از ناموران اسلام چنان گذشته اند که در قرآن و حدیث مفسر و شارح عمده بوده لاکن از قابلیت مقتنانه معرا بوده اند . و همچنین یکدسته دیگر نیز از مسلمانان این چنین بودند که مقنن و واضع قواعد و نظامات بودند — لاکن مفسر نصوص شرعیه گفته نمیشدند — .

تألیفیکه ماتبع و استقراء نموده ایم و واقفیت داریم — درین دوره و سبب اسلام تنها دست قدرت این هر دو قابلیت را بدرجه نهایت اعلی در ذات ستوده صفات امام — ابو حنیفه مجموع داشته است — و در دیگر مجتهدین وائمه این دو صفات بهمین اندازه مجتمع نشده است — .

### ✽ مفارقت در بین فقه تشریعی و غیر تشریعی ✽

دیگر از جمله کارهای بزرگ حضرت امام ابو حنیفه اینست که در میان احکام تشریعی و غیر تشریعی امتیاز را قائم داشتند — در آن اقوال و افعال شارع علیه السلام که بر سلسله روایت مضبوط شده اند — اکثریه امور از آن قبیل اند که آنها بامنصب رسالت هیچ تعلق نداشتند — لاکن بطور اصطلاحی بران اطلاق لفظ حدیث کرده میشود در طی توضیح مسأله که یک غلطی شدید عمومی بعمل آمده اینست که مردم تمام این امور را به حیثیت شرعی محمول داشته اند و بهمین خیال بران بنیاد و مسائل و احکام را قائم داشته اند حالانکه آن احادیث بامنصب رفیع رسالت هیچ ربط و تعلق نداشت .

شاه ولی الله صاحب مینویسد « ١ » ( ملاحظه شود از صفحه ١٣٤ الی ١٤٠ حجه الله البالغه مطبوعه بریلی ) چیزیکه از ذات رسالت پناهی روایت گردیده و در کتب احادیث تدوین شده بر دو قسم است ( اول ) آن احکامیکه بابلیغ رسالت تعلق داشت که در همان موضوع این آیه نازل شده ( ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم فانتهوا ) آن امری را که رسول برای شما پیغام بیاورد او را قبول نمائید و از آنچه که شما را مانعت نماید از آن باز آئید



تحفة الامان في سيرة النعمان حصه اخري ( ٢١٦ ) مساعي ابو حنيفه در مسائل تشریعی و غیر تشریعی

( دوم ) آن اموریکه بمقام رسالت تعلق ندارد و نسبت بدان خود رسول الله چنین ارشاد فرموده اند ( انما انا بشر اذا امرتکم بشیء من دینکم فخذو به و اذا امرتکم بشیء من رأی فانما انا بشر مثلکم ) و قتیکه من برای شما نسبت بکیش و مذهب ثان حکمی نمایم — پس شما در تعمیم آن بکوشید — و اگر من از رأی خویش حرفی بشما بگویم پس من در آن موضوع حکم یک شخص را دارم و مانند شما بشر میباشم . در قسم ثانی آن احادیث داخلند که آنحضرت نسبت بطبیات فرموده اند و نیز در این قسم آن افعال و اقوال نبویه شاملند که بطور عادت فی بصورت عبادت از و شان صادر شده اند و یا اتفاقاً بوقوع رسیده اند نه قصد او یا آنحضرت آنها را بر طبق گمان قوم خویش بیان نموده است مثلاً « حدیث ام زرع » و حدیث « حرافه » و درین صنف آن امور نیز داخل است که ذات رسالت پناهی نظریه بعض مصالح جزوی آنها اختیار ورزیده است — و از همین رهگذر « حضرت عمر » میفرماید « که اکنون برای ما ضرورت مشغله رمل چیست — بفرض نشان دادن قومی که ما رمل می نمودیم آنها را خداوند هلاک گردانید — بسیاری از احکامات نبوی درین قسم شاملند مثلاً این حکم که من قتل قتیل فله سلبه « هر کسیکه کافری را گشت در موقع جهاد پس اسامحه و سامان آن کافر از آن اوست —

آن فرق دقیقی را که « شاه ولی الله » مرحوم در اقسام حدیث فعلاً بیان نموده این همان نکته ایست که از همه بیشتر جالب توجه حضرت امام را بطرف خود نموده بود و از همین سبب بسیاری از مسائل را مانند غسل جمعه و خروج النساء الی العیدین ، نفاذ طلاق ، تعیین حزیه تشخیص خراج ، تقسیم غنایم ، و امثال آنها در قسم دوم داخل نمود — لکن « امام شافعی » و دیگر ائمه آن احادیث را نیز در جمله احادیث تشریعی مشمول داشته اند — خصوصیت بزرگی را که فقه حنفیه نسبت بدیگر فقه دارد اینست که علی العموم مسائل آن بر همین اصول و قاعده مبنی است و از همین سبب در آن چنان وسعت و آزادی موجود است که در مسائل و مذاهب دیگر ائمه اثر و نشانی از آن نیست — با اینکه این قاعده نهایت صریح و صاف است اما متأسفانه اکثری از ائمه مراعات آنها ننموده اند و اگر نظائر خلفای راشده در امثال این

تحفة الامان في سيرة النعمان حصة اخري (۲۱۷) مساعي ابو حنیفه در مسائل تشریعی و غیر تشریعی

مسائل موجود نمی بود — همانا که امام ابو حنیفه نیز این جرأت را بر خود گویا  
نمی فرمود — اگر چه مابعد از امام صاحب آن آمده که دعوی اجتهاد را بمقابله  
آوداشتند پیروی این اصول عمده را نموده اند و بر همان مساعیه و غلط فہمی شایع  
بر خلاف امام صاحب قائم مانده اند — لکن درین امر جای هیچ شبهہ نیست که  
این رای حضرت امام نہایت صحیح و درست و مبنی بر دقت سنجی است —

### — نظائر و امثال مسائل غیر تشریعی —

محقق است کہ احدی بیشتر از خلفای راشدہ نکتہ شناس احکام تشریعی شدہ  
نمی تواند — دقت کرده شود کہ آنها نسبت باین مسائل کدام رویہ و طرز عمل را  
اختیار نموده بودند ؟ تا آغاز خلافت — حضرت فاروق « اعظم علی العموم  
» امہات الاولاد « ( یعنی کنیز کہانی کہ از صلب مولی اولاد میداشتند ) خرید و  
فروشی داشت و اوشان حکم امتناع اقباع آنها را اصدار دادند — ( رسول اکرم ص )  
در غزوہ تبوک بر افراد ذمی و لامذہب فی تفریک دیسار جزیرہ را منظور فرمودہ  
بودند — لکن « حضرت عمر ( رض ) » بعد از فتوحات ایران زمین مراتب جزیرہ را ( ۸ )  
و ( ۱۲ و ۶ ) دیسار تصویب فرمود — رسول اکرم ص « در موقع تقسیم غنائم حصص  
احباء و اقارب یغفیری را نیز معین میفرمودند — اما احدی از خلفای راشدہ حتی  
کہ حضرت علی نیز ایدآل ہاشم را حصہ ندادہ اند — بالینکہ طلاق مثلاً شرعاً  
حکم افتراق بین الزوجین را حاوی و مقرر بود اما بازمان فاروقی برخی از مردمان  
طلاق مثلاً را طلاق واحدہ می بداشتند لکن در عہد خلافت « فاروقی » منادی  
در اطراف و نواحی اعلان نمود کہ من بعد ازین طلاق سہ گانہ طلاق باش گفتہ می شود  
از حرمت شرب خمر و وبال و گناہی کہ بر فاعل آن می آید احدی انکار  
ندارد لکن در عہد نبویہ سزای معینی برای شاربین خمر مقرر نبود و در خلافت  
« صدیق اکبر » چہل درہ معین گشت اما در زمانہ « حضرت عمر » چون رواج  
شراب نوشی کسب شدت داشت لہذا ہشتاد درہ حد شراب نوشی مقرر شد —  
این امثالی را کہ مابین نمودیم از جملہ آن واقعاتی است کہ در کتب احادیث  
بالتفصیل مندرجند و احدی نمی تواند کہ از ثبوت آن انکار ورزد — پس چہ طور  
میتواند شد کہ خلفای راشدہ بعد ازینکہ یکی از احکامات نبویہ را بحکم



تحفة الامان فی سیرۃ النعمان حصہ آخری (۲۱۸) مساعی ابو حنیفہ در مسائل تشریعی و غیر تشریعیہ

تشریحی می بندها شد و باز بمخالفات آن می پرداختند . . . . . نعوذ بالله .

اگر خلفای راشدین دیده و دانسته از احکام تشریع نبوی انکار ورزیده بجای آن از خود تصرفات می نمودند — پس آنها را ( عیاذاً بالله ) خلفای راشدہ نباید گفت بلکه حریف و مقابل ذات رسالت بنامی لقب باید گذارد !!! حقیقت اینست که آن اصحاب گرامی که شب و روز بخدمت رسول اکرم مشرف میبودند و از فیوضات هم نشینی و محبت او شان برای آنها که اداء شناس رموزات شریعت بودند تمیز و تفریق این امر نهایت سهل و آسان بود که کدامین امر حدیث حکم تشریحی را دارد و کدامین کدام اشیاء در حدود آن داخل نمیشدند — که نسبت بدان خودشان هدایت داده اند که ( انتم اعلم بامور دنیا کم ) « نمایان نسبت بمن در امور دنیاداری خود بهتر میدانید » حضرت عائشہ صدیقہ بعد از وفات سرور کائنات در یک موقعی میفرمودند : — اگر امروزه روز ذات رسالت مآب در قید حیات می بودند ما را که اجازه رفیق نسوان را بساجد نمیدادند . — این مقوله صراحۃً اثبات همان مدعا است که بی بی عائشہ آن اجازت نبویہ را در جملة احکام تشریع محسوب نداشته است . — و الا اختلافات ازمنہ دران هیچ گونه از و مداخله کرده نمیتوانست . —

درین مرحله امام ابو حنیفہ طرز عمل صحابه و ادلیل راه خویش قرار داده در امتثال این مسائل کاملاً بروفق کردار آنها گفتار و رفتار نموده است لکن اشخاصیکہ نگاه آنها بکنه این حقیقت نرسیده . — تنها حضرت امام — بلکه — صحابه عظام و امور و اتهام و الزام قرار داده اند — چنانچہ قاضی شوکان بعد از نقل نمودن قول « حضرت عمر » رضی الله عنه در مسئلہ طلاق می نگارد که « بیچاره عمر بمقابلہ ذات نبویہ چه مزیت و حقیقت دارد » — اما متأسفم که قاضی شوکانی خودش بدین مسئلہ ندانسته است که خود حضرت عمر نیز خود را بمقابلہ شمعہ پاشی انوار رسالت بنامی هیچ بلکه کمتر از هیچ می بندها شد . —

### مساعی ابو حنیفہ در مسائل تشریعیہ

کار مهم را که امام ابو حنیفہ در قسم نخستین مسائل فقهیہ بانجام رسانیده است انضباط قواعد و استنباط مسائل است که بواسطه آن علم فقهیہ ( که پیشتر از زمانہ

تجفة الامان في سيرة النعمان حقه اخرى (۲۱۹) ايضاً مسامی ابوحنيفة

حضرت امام نام مسائل جزويه بود ( يك فن مستقلى گرديد — در تاريخ علمى امام صاحب چيزيكه بيشتر از همه چيز قابل قدر و تعجب انگيز است استنباط و تحديد قواعد مسائل فقهيه است در همه يك زمانه ابتدائيه كه تا آن وقت نقل و كتابت بزر رواج نداشت — بنياد و اساس گذاشتن همه يك كار دقيق و مشكل حقيقتاً بايد صحه كار ابوحنيفة باشد و بس على العموم چنان گمان كرده مى شود كه اين قواعد را كه فعلاً بنام اصول فقه موسوم است بيشتر از همه كس امام شافعى اساس گذارده است — اين دعوى اگر از اين نقطه نظر باشد كه آنها را امام شافعى بطور مستقل در قيد تحرير نخست از همه كس آورده است — هما كه اين دعوى درست و صحيح است والا بنياد اصلى اين فن بسيار بيشتر از زمانه امام شافعى گذاشته شده بود و اگر قيد تحرير از آن بر داشته شود ميتوانيم صحه ماموچيد اين فن امام اعظم را بگوئيم —

در حقيقت اصول استخراج و طريقه استنباط — آن وقت صورت علمى را نداشت چنانچه كه عوام از طرز كلام و اندازه عبارت استنباط نتايج و تفريع احكام را از روى مذاق و وجدان خودها مى نمايند و نمى دانند كه اين استنباط و تفريع شان بر کدامين قاعده و اصول مبنى است و قيودات آن چيست ؟ همچنين مسائل فقه بزر در آن موقع استخراج و استنباط ميشدند و هيچ اصلاح علمى و قواعد و اصول فنى براى اومعين و مقرر نشده بود — در دوره اخيره خلافت بنواميه بعضى مصطلحات علميه موجود آمد — چنانچه واصل بن عطاء كه موجود علم كلام است به تقسيم احكام شرعيه پرداخته ميگفت كه طريقه ثبوت حق چهار است — قرآن ، حديث متفق عليه ، اجماع امت ، عقل و حجت ( قياس ) و علاوه برين چند اصطلاحات ديگرى را هم فراهم داشت مثلاً « عموم و خصوص دو مفهوم جدا گانه است » و نسخ تنها در او امر و نواهي ممكن است و اخبار و واقعات احتمال نسخ را ندارد ( اين مسائل را ابو هلال عسكرى در كتاب الاوائل بطرف واصل بن عطاء نسبت داده است ) .

نظر بدین مسائل بايد كه فخر اوليت اصول فقه بطرف واصل نسبت كرده شود ليكن اين اوليت از آن قيل است چنانچه از بيان نمودن دوسه قاعده نحوه گفته ميشود كه موجود فن نحوه حضرت على رض است بهر حال چيزيكه تازمانه ابوحنيفة در



تحفة الامان في سيرة النعماني حصه اخري ( ٢٢٠ ) ايضاً مساعي ابو حنيفه

معرض وجود آمده بود بيشتر از اين نبود — اما چون امام صاحب علم فقه را بطريق مجتهدانه و فن مستقل ترتيب و تدوين داد لهذا محتاج بسوي بقرر اصول واستخراج مسائل و استنباط گرديد بآنكه بعد از زمانه او اصول فقه يك فن نهايت وسيع ومستقل گرديد — تا هم چي هيچ شبهه نيست كه مبهات و ضروريات اين فن در زمانه امام اعظم منضبط و مقرر گرديده بود مثلاً مسائل توضيح اصول اربعه ، مراتب احاديث و احكام آن ، اصول جرح و تعديل ، ضوابط حدود اجتماع امت ، شرايط واقسام قياس انواع احكام ، تجديد عموم و خصوص — قواعد دفع تعارض ، طريق فهم مطلوب ، كه تماماً اركان و اساس اصول فقه و قواعد و ضوابط از حد ضروريه آن ميباشند در عهد ابو حنيفه مضبوط و مقرر گرديده بود — اصولي را كه حضرت امام نسبت باحاديث مقرر داشته اند — ما آنرا در بحث حديث قبلاً ذكر نموده ايم و علاوه بران در ديگر ابواب و مسائل ضروريه نيز قواعد و ضوابط امام اعظم منضبط و معين گشته است مثلاً ( مالم يثبت بالتواتر ليس بقرآن الزيادة نسخ ، لا يجوز الزيادة على الكتاب بخير الواحد حمل المطلق على المقيد زيادة على النص — عموم القرآن لاستخصص بالاحاد ، العام القطعي كالخاص ، ان كان متأخراً خصص العام ، وان كان مقدماً فلا — بل كان العام ناسخاً للاختصاص وان جهل التاريخ تساقطاً ويطلب دليل آخر — مفهوم العفة لا يتجح به النهي لا تبدل على اليعلان — امثال اين اقوال ابو حنيفه در تمام تصنيفات تلامذه او و ديگر مصنفات اصول فقه كه احناف و شوافع آنرا قريبند نمودند چنانچه وجسته چسته مذكورند كه اگر احدي باجماع تمام آن عطف عنوان نمابد همانا كه بصورت يك رساله مختصره مجتمع خواهد گشت ) اما ياد بايد داشت كه در كتب اصول فقه آنچنان اصول بسيار مذكورند كه نسبت بران چنان دعوي نموده اند كه آنها از جمله اقوال امام اعظم است شاه ولي الله صاحب در حقه الله البالغة خویش درين موضوع يك تقرير نهايت دلچسبي را ايراد نموده است اما خود شاه ولي الله صاحب از قبوليت بعض اقوال كه بروايت صحيحه بحضرت امام صاحب منتهي گرديده نيز انكار نموده است ( نظر همين اصول گفته ميشود كه امام ابو حنيفه يك طريقه مخصوصه اجتهاد را بنا نموده است و بنا بر اتحاد همين اصول طريقه امام محمد وقاضي ابويوسف از قواعد امام ابو حنيفه عليحده

تحفة الامان في سيرة التبعان حصه اخرى ( ۲۲۱ ) ايضاً مباني ابوحنيفه

پنداشته نمیشود — حالاً آنکه تجزیات مسائل در هزارها مسئله امام ابوحنیفه با تلامذه خویش هم اختلاف دارند — بواسطه مخالفتی که امام شافعی و دیگر ائمه با امام صاحب در همین اصول فقه نموده اند بسیار ابجاث و سب و دقایق لطیفی بوجود آمده بودند — افسوس میکنم این تالیف محصره ما گنجایش تحریر آن ابجاث را ندارد و در کتب اصولیه بالتفصیل مندرجند — من اراد الاطلاع علیها فلیرجع الیه —

توجهات ابوحنیفه در مسائل غیر شرعی

چنانچه ما در فوق ذکر نمودیم که امام صاحب درین حصه تشریعی فقهیه حیثیت یک مفسر و مستنبط را دارد — و درین امر جای شبهه نیست که حضرت امام درین موضوع چنان خدمتی را انجام داده که نه تنها تاریخ اسلامی بلکه در تمام تواریخ دنیا نظیر و مثل آن بنظر نمی آید — در روی جهان دیگر هم این چنین اقوام موجودند که به نزد آنها نیز کتابهای آسمانی بود آنها هم از آن کتب اخذ احکام می نمودند — لکن هیچ یک قومی بدین طور دعوی کرده نمیتواند که آنها قواعد استنباط و اصول استخراج دیگر مسائل را نیز از آن در تحت قید و انضباط آورده او را یک فن مستقلی قرار داده باشند —

حصه دومین فقه که حیثیت قانونی دلرد نسبت بحصه اولی زیاده و نهایت وسیع است و این آن حصه مخصوصی است که دران ابوحنیفه علانیاً از دیگر مجتهدین درجه امتیاز را گرفته است بلکه اگر راست گفته شود شخصی که در اسلام واضع قانون گشته تنها امام ابوحنیفه است — در طبقه اسلامی همواره توضیع احکامات و قوانین مفوض بآرای اشخاصی بوده که پیشوایان مذهبی می بودند و در زهد و اتقاء — درجه عالی را فایز می بودند — او صافیکه در طبقه مذهبی قابل اعتبار و تقدیر می بود ایست — مجرد از امورات دنیوی ، کم آمیزی با خلائق ، شدت در معاملات ، بی خبر بودن از واقعات عمومی ، تنفر از اشخاص غیر مذهبی و غیره و تمام این اوصاف از آن قبیل میباشد که مخالف شیوه مدنیّت و ادب فطره انسانیت است و در ذات هر کسی که این اوصاف بیشتر از حد اعتدال موجود باشد ، — و یا فطره مخالفت باین امور داشته باشد ، — وی به مشکل اندازه دان ضروریات تمدن شده میتواند —



تحفة الامان في سيرة النعمان حصه اخرى ( ٢٢٢ ) ايضاً مساعى ابو حنيفه

از روی تقدس و پاکیزه نمى هر قدر که اندازه و تخمین آن اشخاص کرده شود اندک است لکن کارهای دنیوی و دیناری کمتر از ایشان گرفته میشود - از عظمت و شان حضرت جنید بغدادی ، معروف کرخی ، شیخ شبلی ، داؤد طائی ، و غیره ذوات گرامی علیهم الرحمه کدام شخص انکار کرده میتواند - لکن این امر ظاهر و هریدا است که این حضرات واضح این قوانین شده نمیتوانستند .

آن مجتهدینی که بنام فقه قوانین شخصی و ملکی را تدوین نموده اند - اگرچه از حدود رهبانیت دور بودند تا هم این چنین دعوی نمودن که نظریات آنها بر تمام تعلقات و سیمه تمدن رسیده است - خالی از اشکال نیست - زیرا که - آنها در تمام ایام زندگانی خویش بان معاملات سرو کاری نداشتند و از همین سبب در اکثری از مواضع در قوانین موضوعه شان چندان شدت و عصرت موجود است که عمل در آمد آن نهایت صعب و مشکل میباشد - چنانچه در مذهب امام شافعی ، دیگر ائمه گواه نکاح بجز از اشخاص فقه دیگر کس شده نمیتواند - و برای همسایه حق شفعه نمیرسد - و بیع بالتعاضی جائز نمیشد - و شهادت اهل الذمه در هیچ محل قابل استماع نیست - و یک نفر مسلمان میتواند بلاعذر و سبب هزارها نفری از اهل الذمه را به قتل برساند و در نتیجه از قصاص و مجازات برای الذمه باشد - معلوم است که از امثال این مسائل کارهای دنیوی گاهی کامیاب و ثمرور شده نمیتواند - و بهیچ طور اثرات تمدن در آن پای ثبات و استقامت خود را محکم کرده نمیتواند - تنها امام ابو حنیفه درین صفت از تمام مجتهدین و معا صرین خویش گوی سبقت را ربوده است - که به همراه تقدس و عظمت مذهبی اندازه شناس اغراض دنیاوی نیز بود و از لوازم و ضروریات تمدن خوبتر اطلاع داشت - بواسطه اینکه مرجع عمومی و محل حل و فصل بامسائل ضروری و رموز دان مسائل غامضه و عقده کشای هزارها معاملات پیچیده بودند - و مجلس - تدریس او بزرگترین « عدالت العالیه » بود و هر روزه در آن بسیار دعاوی را فیصله میداشت - حیثیت ملکی را داشته بود - و علاوه بر آن ارا کین سلطنت در بسیاری از مهمات سلطنت از وی مشوره میکردند - و هزارها - نفر از تلامذه او شان بمنصب قضا فائز بوده طبائع او شان عموماً معامله سنج و مقتنا نه بود -

تحفة الامان في سيرة النعمان حصه اخرى ( ٢٢٣ ) ايضاً مساعي ابو حنيفه

و هرامري را بحيثيت قانوني ملاحظه مي نمودند و بكنه دقائق و نکته گيري آن بخوبي  
ميرسيدند — اندازه اين مدعا و مقوله فوق از تذكر واقعه ذيل كه اكثري از مورخين  
قابل و محرر آن ميباشند — بخوبي كرده ميشود .

روزي « امام اعظم » بغرض ملاقات « قاضي بن ابی ليلى » رفت قاضي صاحب  
در آن فرصت باستماع دعوى مشغوليت داشت . مدعى ميگفت كه ( فلان مردما درم را  
زانيه گفته است . لهذا من مدعى « ازاله حثيت » ميا شوم ) « قاضي صاحب »  
بمدعى عليه كه در آن جا حاضر بود مخاطبه كنان گفت تودرين دعوى چه ميگوئي ؟ —  
« امام صاحب » بقاضى گفت كه « اين دعوى اصالتاً تاهنوز بصحت نرسيده است  
شما از مدعى اظهار بگيريد كه مادرش زنده است — يا مرده ؟ زيرا كه اگر مادرش  
زنده باشد — بايد او نيز درين دعوى شامل بشود — و اگر او از جانب خویش پسرش را  
و كیل گرفته باشد — پس بايد <sup>كه</sup> و كالت نامه خود را حاضر نمايد »  
و قتيكه قاضي اين استفسار را از مدعى نمود معلوم شد كه مادرش مرده است —  
لهذا قاضي صاحب در صدد اصدار حكم و فيصله شد — « باز امام صاحب » گفت  
باز هم از مدعى پرسیده شود كه ديگر خواهر و برادري دارد و يانه — اگر  
داشته باشد — بايد كه آنها نيز در دعوى شركت نمايند زيرا كه آنها نيز درين دعوى  
حق — دارند — هكذا چند هدايات ديگر يراهم « امام صاحب در عمدين موضوع  
« بقاضى صاحب » داده — متعاقباً اجازه داد كه حالا از مدعى عليه اظهار گرفته  
فيصله دعوى را شرعاً بنمايد . . : از اين حكايه ظاهر است كه قاضي صاحب بطرز  
عوام و اشخاص بازاري در صدد تصفيه اين دعوى بود اما « امام صاحب » با اينكه  
آن دعوى يك واقعه عادى و معمولى بود — خواهشمند بفيصله نمودن درست و  
احكام باقاعده شد — كه اصول ضروريه آن اينست — كه در يك حق هر قدر اشخاصيكه  
باهم شركت داشته باشند تماماً بايد كه در دعوى حاضر باشند — تا كه براى محاكم  
عدليه در فيصله يك دعوى تكليف بار بار عائد نشود و تمام دعوى كنده گان نيز  
از جريات استحضار يافته اگر جرح و دفع و گفتني داشته باشند معاً بگويند — .  
بطور يكه امام ابو حنيفه در تدوين و ترتيب حصه آخيره فقه بذل مقدرت



تحفة الامان في سيرة النعمان حصه اخري ( ۲۲۴ ) استغناء قانون اسلام از ديگر قوانين نموده است و بان ضبط و ربطی که تمام جزئیاتش را استقصاء نموده در آن زمانه يك قانون نهايت وسيع بود - اگرچه تعبير آن بيك لفظ عامه ( فقه ) کرده ميشود لکن در وی حقیقتاً بسیاری از قوانين و نظامات بطوری مندرج است که اليوم در تمام ممالك متعدينه همان مسائل و ابواب را ترتيب داده و هر کدامش را جدا گانه رنگ مالي نموده و روغن داده بنامهای گوناگون موسوم و مشتهر نموده اند مثلاً قانون معاهده، قانون بيع، قانون محصولات، قانون ماليه، قانون تعزیرات، قانون حکومتي و امثال آن - .

### — قانون اسلامي از ديگر قوانين گرفته نشده —

نظر بدین وسعت و جامعیتی که در فقه حنفیه موجود است واکثري از ممالك متعدينه از اقتباسات آن مستفيد شده اند - بعضی مصنفین اوروپائی و فضلاي غربي چنان گمان می نمودند که امام ابوحنيفه در تدوين مسائل فقهيّه از « رومن لا » يعني از قوانين روميه بسيار اقتباسات و امداد گرفته است و بسیاری از مسائل روميه را در فقه اسلاميه داخل نموده است و جهت تأييد اين خيالات خویش بدین امور تمسک و استظهار نموده اند - .

( ۱ ) بسيار مسائل حنفیه بر طبق مسائل « رومن لا » است ( ۲ ) چون « رومن لا » در فرصت فتوحات اسلامي در تمام ممالك شاميه جريان داشت و در بسيار از امورات معاشيه و معاشره و مدنيت بر مسلمانان اثرات مردم شام افتاده از اوضاع و اطوار آن مملکت بسيار مستفيد شده اند - ممکن است که عالمان اسلاميه در مسائل قانونيه نيز از آنها استفاده نموده باشند - . ( ۳ ) اين قدر مسائل متکثره و توانين و سعه که در فقه حنفیه مسطور است ابدأ بدون از معاونت و مدد گرفتن از ديگر قوانين تدوين و ترتيب آن ممکن نیست

تصفیه این ادعا و اتهام اوروپائی ها در موقعي خوب تر کرده می شد که عموم مسائل « رومن لا » و فقه حنفی بکمال دقت نظر و استقصاء مقابله کرده می شدند - تا اندازه این امر سپس از ان مجبوبي کرده می شد که تنها همان قدر مسائل فقه حنفیه و « رومن لا » باهم توافق و تطبيق دارند که ديگر قوانين از روی ضرورت باهم ديگر

تحفة الامان في سيرة النعمان حصه اخرى (۲۲۵) استغناي قانون اسلامي از ديگر قوانين

عموماً مطابقت دارند و يا متجاوز از حد توارد است ؟! خودم اولاً از « رومن لا » واقف نيستم و اگر معلوماتي دران مي داشتم — باز اين قدر فرصت و وقت ندارم كه تمام مسائل آنها را با هم ديگر مقابله كرده بتوانم . لهذا بايد كه برين امرا اعتراف كنم هر چيزي را كه درين موقع مي نگارم — رتبة آن از قياس و ظن زياده نيست . لا كن بايد داشت اشخاصي كه درين بحث پيچيده اند آنها هم از « رومن لا » مانند ما اطلاعي ندارند و اين مسئله را آنها هم از روي ظن و قياس قلمبند نموده اند — زيرا كه با وجود تحقيق و معلومات مزيد ما اين چنين معصف اروپائي را سراغ نداريم كه وي « رومن لا » را سراپا ملاحظه نموده باشد باز تكليف مقابله سراباي فقه حنفيه را باوي بر خود گورا نموده باشد ؟

ازين امر انكار كرده نميشود كه در فقه حنفيه اين چنين مسائل موجود است كه قبل از شيوخ اسلام در ممالك عرب و عراق « معمول به » بود لا كن درين امر فقه حنفي خصوصيت ندارد — و اين مسئله تا بسيار پيش رفته است و آن مسائلي كه اليوم مخصوصاً مسائل اسلامي نداشته ميشود — و در قرآن مجيد مذكور است مسائل متعددي از آن چنان است كه در زمانه جاهليت نيز معمول و متداول بود « علامه ابو هلال عسكري » در كتاب الاوائل تفصيل آن مسائل نيز پرداخته است قواعديكه « حضرت عمر » رضي الله عنه در باره خراج و محصولات مقرر داشته است على العموم همان محصولات و تكاليفي است كه « نوشيروان عادل » آنها در زمانه حكمراني خویش وضع نموده بود — و اين توافق از قبيل توارد نيست بلكه حضرت عمر رض ديده و دانسته باقتضاء و يروي همان مسلك نوشيروان پرداخته است — چنانچه علامه طبري و اين الاثير اين مدعي را بالفاظ نهايت صريح و صاف قلم بند نموده اند —

مقني كه اولاً در صدد قانون ساختن كدام مملكتي مي بر آيد وي تمام آن احكامات و رسم و رواج و عادات و اطوار و قضايي همان مملكت را به پيشگاه نظرش ميگذارد كه در آن جا قبل ازان مرعي و معمول بوده اند در نتيجه برخي از آنها را عينا اختيار ميكند — و در بعض ترجمات و اصطلاحات ديگري را مداخله ميدهد و عده ازان را كاملاً مخالف مي كند بلا شبهه « امام صاحب » نيز همچنين كرده



تحفة الامان في سيرة النعمان حصه اخرى ( ۲۲۶ ) مساعی ابو حنیفه در مسائل تشریعی و غیر تشریعی

خواهند بود — لا کن ازین حیثیت باید که وی نسبت به « رومن لا » از قوانین و عادات « ایران و افغانستان » ( حسب توهم او و یا بیان ) بیشتر استفاده نموده باشد زیرا که وی اولاً بالذات فارسی النسل و زبان مادریش فارسی بود و دوم و طبعش در کوفه بود که آن از جمله مناطق فارس بحساب میرود — . مطلب اینست که این امر بهر حال قابل تسلیم گفته میشود که « حضرت امام » رادر موقع توضیح مسائل فقه بالضرور از رسم و رواج قواعد مروجۀ اسبق آن ممالک مدد و معاونتی بهم رسانیده خواهد بود — لا کن سوال اینست که ازین استعانت بدین حیثیت با امام ابو حنیفه که واضع قانون اسلامی است چه اثر و تقوی بهم میرسد ؟ یعنی او یک واضع بالا استقلال شمرده میشود یا ناقل و جامع محض است ؟ !

تأجلیکه ما معلومات داریم و تحقیق نموده ایم عالم اسلام از تصانیف قانونی اقوام دیگر و آئین غیر اسلامی کمتر واقفیت حاصل نموده اند در قهرست ترجمهای کتب ملل غیره هزارها کتب بر خورده ایم که مسلمانان آنرا از السنه غیره بزبان عربیه ترجمه نموده اند — لا کن علی العموم آن کتب طب فلسفه و غیره علوم — متداوله بوده است — نام هیچ کتاب قانونی را ندیده ایم و نه سرائی از آن داریم که بزبان عربی ترجمه شده باشد و این قدر قطعاً ثابت است در موقعیکه « امام ابو حنیفه » بتدوین مسائل فقهیه مشاغل داشت ابدأ هیچ یک کتابی در هیچ علوم و قونی ترجمه نشده بود لهذا احتمال این خدشه که امام صاحب از کتب قانونی دیگر مردم استفاده نموده خواهند بود بالکل بی اصل است و آن قوانین و رسم و رواجی که در آن موقع در آن ممالک نافذ و رائج بودند این چنین قابلیت نداشت که در حیرت تحریر آمده لقب قانونیه را حاصل کرده بتواند .

خاص اینکه آنچه قرائن و تحقیقات تاریخیه را که ما ملاحظه میکنیم هرگز از آن این مسئله ثابت نمیکرد که حضرت « امام » کدام یک تصنیف قانونی روم و یا فارسی و یا دیگر اقوام را بدست آورده بر طبق نمونه آن بنیاد مسائل فقهیه را گذارده باشد و ازین امر نیز انکار کرده نمیشود که هر آن قدر مسائلی که قبل از زمان ابو حنیفه جمع نموده شده بود حیثیت فن مستقلی را نداشت — نتیجه این مذاکرات حسب

تحفة الامان في سيرة العثمان حصه اخرى ( ٢٢٧ ) استفنای قانون اسلامی از دیگر قوانین  
اللزوم اینست که مسائل فقه حیثیت قانونی را دارد و امام ابوحنیفه مقنن واضح آن  
قانون است البته برای او از رسوم و رواج و مسائل « معمول بها » و فتوای علماء  
آن عصر معاونت بهم رسیده است — لیکن این معاونت از قبیل آن امداد است که  
احدی از واضعین قوانین روی جهان ازان بی نیاز شده نمیتواند و آن معاونت از رتبه  
مقننیت حضرت امام چیز را کاسته نمیتواند .

( تردید قول مستر شیلد ایموز )

علامه شبلی در کتاب سیرة النعمان خویش که اصل این ترجمه است در آغاز این  
مبحث بر حمله ( بعض از مصنفین اروپائی چنان گمان میکنند که قانون اسلامی از  
« رومن لا گرفته شده ) حاشیه ذیل را متعاقباً افزوده است که : — ما این مفکوره  
خویش را بنام شهرت عامه نوشته بودیم لکن بعد از تالیف این کتاب برایم معلومات  
حاصل شد که مستر شیلدون ایموز که درین روزها سر معلم قانونی دارالعلوم لندن است  
در کتاب رومن رسول خویش از تحفة ( ١٠٦ ) الی ( ١١٥ ) به بسیار شدت در پی  
انجات مدعا برآمده که فقه حنفی از « رومن لا » مأخوذ است و بروی یک مبحث  
مفصلی را ایراد نموده است ، ازین ترقی و تعالی که درین ایام محنت التیام اروپا رابه تمام  
اقوام دنیا عموماً و بر عالم اسلام خصوصاً حاصل است در قلوب مصنفین و مؤلفین اروپائی  
این سخن طبعاً تولید شده است که آنها تمام کارنامه های ماضیه مسلمانان را بنظر  
تحقیر مینگرند و اگر چنین یک کمال و افضال بدیهی و نمائنی را در کارهای اسلاف  
مسلمانان ملاحظه نمایند که از آن انکار نمودن برایشان ممکن نباشد پس چنین دعاوی  
میکند که این امر از انجازات مسلمانان نیست بلکه از علوم و فنون یونان و روم و مصر و غیره  
ممالک مأخوذ و منقول گردیده است — و همین آرزو خیالات « مستر شیلدون ایموز » را نیز  
به پیچیدن در این مبحث مجبور نموده است که وی این دعوی خویش را نه تنها بر فقه  
حنفیه محدود داشته است بلکه بر قانون عمومی اسلام چنین حمله و دعوی نموده است  
که ما آنرا در مضمون خودش باندک تفاوت لفظی نقل مینمایم و مینگیریم که وی در  
دعوی خویش تا کدام مقام کامیاب است « مستر » مذکور این مبحث را بدین تمهید  
شروع نموده است که : — در مشرق — دفعه پدیدار شدن سلسله قانون جدید



تحفة الامان في سيرة النعمان حصه اخرى ( ۲۲۸ ) استفنای قانون اسلامی از دبیر قوانین

طبع زای قائم بالذات که نسبت بدان چنان دعوی کرده میشود که از قرآن و حدیث  
ماخوذ است آنچنان سخن عجیبی است که خواه نخواه از آن این سوال پیدا میشود  
آن دعوائیکه نسبت بشریت اسلامی کرده میشود بنیاد تاریخی آن چیست ؟ علاوه  
بر آن دیگر شهادتنامه های قیاسی ومؤثر خانه نیز مخالف این دعوی است —

بعد از آن پروفیسر مذکور برین کلیه بحث نموده که لزومیشه این دستور جاریست  
که هر سلسله قانونی را بنام واضع قانون واقعی یا فرضی موسوم می نمایند ، باز مینویسد  
که — بدین لحاظ از آغاز چنان يك قیاس قوی پیدا میشود که آن سلسله  
قانون مضبوط و با تربیتی را که فاتحان اسلامی در ممالک مفتوحه جاری نموده اند بمقتضای  
هیئت در اصل خویش کدام سلسله قانون مروج و مکملی بوده است پروفیسر هذا  
از شهادتنامه های تاریخی ثابت نموده است — در آن فرصتیکه مسلمانان — شام —  
ومصر را مفتوح نمودند درین ممالک مدارس متعدده قوانین رومیه موجود بود در بیروت  
از زمانه ( الگرندر سیورس ) يك مدرسه قانونی جریان داشت — و در آن چهار سر  
معلم مقرر بود — و در قیصریه يك جمعیت و کلاه مسکن داشت در اسکندریه نیز  
تعلیمات قانون نافذ بود

بعد از تفصیل این واقعات مصنف مذکور می نگارد که نسبت بدین قیاس که برین  
قوانین اسلامیة — اثر قانون رومیه افتاده است این قدر گفتن کفایت میکند — لیکن  
اگر بطریقه که فتوحات اسلامی بعمل آمده و بطوریکه درین ممالک مفتوحه اهل اسلام  
تمرکز ، و آبادی را اختیار نموده اند — غور کرده شود پس این قیاس یقین تبدیل میشود  
از فتوحات اسلامی پروفیسر مذکور این چنین استدلال گرفته است که در آغاز فتوحات  
مسلمانان بر اقوام تغییر بخیز از گرفتن جزیه دیگر هیچگونه اثر و تکلیفی را عائد نه نموده اند —  
اما در موقعیکه زمانه ترقیات علمی شان آمد پس آنها برای اقوام غیر چنان قوانین  
را وضع نمودند که از قواعد مروجۀ همان قوم اخذ و اقتباس شده است — دیگر  
الفاظ مسطورۀ آن پروفیسر اینست که — « بطرف این امر نه در ابتداء خلافت  
کوششی بعمل آمده و نه در قرآن تفصیلی مندرج بوده است که در پیچیده گی  
های معاملات دنیوی آن اقوام اعلی و بزرگی که در تحت حکومت اعراب آمده بودند

تحفة الامان في سيرة النعمان حصه اخري ( ۲۲۹ ) استغناي قانون اسلامي از ديگر قوانين  
مداخلت کرده شود و نه در ميان آنها اين چنين دماغ و فکري بود که اين وظيفه  
مهمه را اجرا مي نمود — و نه فرصت — بر ايشان مساعدت ميکرد چنيکه — بغداد  
اندلس — و قاهره — و ديگر امصار را فتح نمودند — و در سر تا سر اين ممالك  
امن و امان حکم فرما گشت و موقع او شانرا بطرف غور و خوض و مطالعه کشانيد —  
به ترقيات طب ، و رياضي و منطق و علوم نقيسه کشانيد — چنانچه اعراب از ارسطو  
منطق را همچنين از « پسلو » و ديگر شارحين يوناني قانون را نيز اخذ نمودند —  
بعد از اين پروفيسر مزبور بر قطعيت اين خيال دليل قائم نموده که « در قرآن چنان  
احکامات قليله موجود است که بر آن بنياد قانون گذارده نمیشود » پروفيسر صاحب  
ميگويد که « آنها در قرآن همين احکام است که ( ۱ ) خداوند را نشان سوگند خود  
مسازيد ( ۲ ) شما عيالهاي تارا دود فعه طلاق داده ميتوانيد و باز آنها را بشفقت  
و ملاطفت از خود علحيدہ کيد ( ۳ ) سود خوران بروز قيامت مانند آسيب رسيده  
گان مبعوث ميشوند ( ۴ ) قروض مي عادي را قهر بند نماييد ( ۵ ) اگر بهرمراه زنان  
تان شيوه انصاف را مرعي داشته ميتوانيد تا چهار زن را نکاح کنيد ( ۶ ) مردان  
را در ميراث دو حصه داده شود و براي زن يك حصه و اگر بيار زنها باشند — دو —  
( ۷ ) شوهر را نصف ميراث ميرسد ( ۸ ) در مرض الموت بوقت وصيت — بودن  
دو گواه ضرور است ( ۹ ) يك سال دوازده ماه ميباشد ( ۱۰ ) تمسك نامه آزادي  
مكاتب را اگر رضا باشيد بنويسيد ( ۱۱ ) مجازات زنا و غيبت —

بترد پروفيسر مذکور تنها همين قوانين در قرآن ماموجود است لهذا بزعم  
او بر قرآن محيد تاسيسي و بنياد قوانين وسيع را گذاردن مشکل است چنانچه مينويسد از ان  
قواعد يکه در فوق ذکر شده بمشکلي اثر و خبر بنياد قوانين رومي معلوم ميگردد —  
بدین لحاظ اين امر بشتر موجب حيرت و استعجاب است که آن عمارت قانوني را که  
فقهای اسلاميه از مصالح کهنه تعمير نموده اند تقريباً در هر ( بيچ وقاب و اجزاي )  
خويش ( گل و خشت و چوبه و صورت تعمير کاخ ) قوانين رومي را ياد دهاني  
ميکنند — . بعد از اين پروفيسر صاحب مي نويسد که : — « در مسائل مندرجه ذيل  
( که ما آن را درين جا بغير تعويل تحرير نکرده ايم اما در آينه بسياري از آن



تحفة الامان في سيرة النعمان حصه اخرى ( ۲۳۰ ) استغناء قانون اسلام از ديگر قوانين

مسائل را مي نويسيم « شبلي » قانون رومي و اسلامي كاملاً موافق ويك سان است .  
بالآخر از آن اين نتيجه را اخذ نموده است كه اين سلسله قانون در اصل خويش  
قانون رومي است — اما — تبديل هيئت آن کرده شده است — .

پروفسر مذکور اين بحث را در نو صفيه تحرير داشته است و ماحلاصه آنرا  
نقل نموديم اما هيچ يك استدلال و ثبوت و فقرة مخصوص او را قلم انداز نموده ايم —  
پروفسر مذکور از مقدماني كه استدلال نموده است مختصراً برين منوال است —  
« در قرآن شريف احكام قليلى مسطور است كه از آن قانون ساخته نميشود » « در  
تمام ممالك مفتوحه از اول قانون رومي جريان داشت » « مسلمانان تعاليف يونان و غيره  
اقوام را ترجمه نموده اند » « در فلان فلان مسائل قوانين اسلامي و رومي متحدند » —  
اين بحث يك مبني نهايت مفيد و ( بر لطافت و نزاکتي است لاكن چنانچه ماقبلاً  
ذکر نموديم درين مذاكرات بايد شخصي مداخله كند كه از فقه اسلامي و قوانين  
رومي كاملاً اطلاع بدست داشته باشد — بلا شبهه پروفسر مذکور نسبت به  
« رومن لا » دعوى واقفيت خويش را کرده ميتواند — لاكن در مسائل اسلاميه  
چندان وسعت معلومات ندارد — چنانچه دعوى مي نمايد — كه چند احكامات  
معدودى در قرآن مجيد است و وي به تفصيل آن نيز قرار فوق پرداخته حالانكه  
بائيد آياني كه از آن احكامات و قواعد اسلامي مأخوذ شده در قرآن شريف  
موجودند — اگرچه اكثري از آن مخصوص بعبادات است تا هم آن آياني كه از آن  
احكامات قانوني استخراج شده است كم از كم ( ۱۰۰ ) صد آيت است و هر کدام  
آن عليحده عليحده جمع شده علماء بران تفاسير متعددى را تحرير داشته اند —  
واقف شدن از تمام اين احكامات بركنار حالت وسعت معلومات پروفسر صاحب اينست  
كه او شان را درين قدر مسائل نكاح و طلاق جعفر دومسئله معلوم بوده است ( ۱ )  
تعداد طلاق ( ۲ ) تعداد نكاح — حالانكه در قرآن مجيد احكامات محرمات نكاح .  
موطوءة الاب ، جمع بين الاختين نكاح با مشركات . طلاق قبل از خلوت صحيحه . و طلاق  
بعد از خلوت . خلع ايلاء و غيره بالتفصيل مذکورند —  
متأسفانه از اين امر هم مطلع نيست كه كاملاً احكام و رائج بالاجمال در قرآن

تحفة الامان في سيرة الثعمان حصه اخري ( ۲۳۱ ) استغنى قانون اسلامي از ديگر قوانين  
مستور است و مخصوصاً حصه والدين — و احكام كلاله بالتصريح در آن موجود  
است و علاوه بر آن مسائل قصاص و ديت بالتفصيل و احكام قتل عمد و خطاه نیز  
تشریح شده است که پروفیسر صاحب ازان قطعاً اطلاع ندارد باین واقعیت محدود  
خویش جای حیرت است که چه طور پروفیسر جرأت می نمودن این مبحث بزرگ  
را نموده است —

خير اين يك بحث ضمنی بود اکنون ما توجه خویش را بسوی آن استدالات  
می گماریم که پروفیسر صاحب بران تمسك کرده است و این امر را خود او نیز تسلیم  
نموده و در حقیقت مبنی بر واقعیت است که در آغاز اسلام یعنی تا اواخر خلافت  
راشده عالم اسلام از اقوام غیر و دیگر مذاهب کاملاً جدا مانده از احکام و قوانین آنها  
هیچ واقعیت بهم رسانیده است — لهذا اثرات آن قوانین « رومن لا » که در مدارس  
دمشق و بیروت و اسکندریه بقول خود پروفیسر صاحب جریان داشت بروی نیفتاده  
است — اکنون مسئله قابل لحاظ ( اینست آن مسائلی را که پروفیسر صاحب درین  
دعوی پیش نموده که بر طبق « رومن لا » میباشد دیده شود که ایجاد شده کدام  
فرصت و زمانه است . مثلاً متعلق بوراثة . پروفیسر صاحب می نگارد که مسائل ذیل  
یعنی سلسله اولاد اصولی و رشته داران طرفی که اعلانی و اخیافی باشند و یا اعیانی —  
و زوج و زوج و مولای غلام آزاد این همه ترتیبات « رومن لا » است و بعد ازان  
تجر برداشته که در مسلمانان ترک که این چنین تقسیم میشود که کاملاً بر طبق « رومن لا »  
است یعنی تمام حصص او این است نصف . ربع . ثمن . دو ثلث . ثلث . سدس . لا کین  
پروفیسر صاحب معلومات ندارند که این حصص تماماً در خود قرآن مجید مذکور  
است . بلی باید که نباشد زیرا که پروفیسر صاحب از قرآن  
معلوماتی در سنی ندارند ؟ و هم خودش تسلیم نموده است که در قرآن شریف  
اثری از بنیاد قوانین رومی نیست ؟ البته بعضی از ورثه در قرآن مجید مذکور نشده اند  
لا کین آنها هم در زمانه رسالت و خلافت کاملاً معین و مقرر شدند — چنانچه درین  
مطلوب جهت اثبات دیگر مدعای مادرین فرصت کتب نهایت قدیمی احادیث موجودند  
که بعد از خواندن آن اشخاصی که بسیار متعصب هم باشند ازان انکار کرده نمیتوانند —



تجفة الامان في سيرة النعمان حصه اخري ( ۲۳۲ ) استغنى قانون اسلامي از ديگر قوانين

مسائلي را كه نسبت بوصيت پرو فيسر از « رومن لا » مأخوذ نداشته است  
كه وصيت خواه تفريري باشد يا تفريري — بايد به پيش دوتفر گواه كرده شود —  
وصي پيشتر از ثلث ملش را تاوقي وصيت كرده نميتواند كه تمام ورثه بران رضامند  
نباشد لا كن اين مسائل نيز در زمانه رسالت و خلافت طي شده اند و از تصديق  
اين امر يك شخص معمولي عربستان هم انكار ورزيده نميتواند — پروفيسر صاحب  
ديگر چند مسائلي را نيز هم چنين شمرده است كه حسب زعم او آنها هم از « رومن لا »  
مأخوذاند اگر ما به تفصيلات آن پردازيم همانا كه بجز از طوالت مضمون ديگر فايده  
دران متصور نيست و بجواب تمام آنها — بالاخصار همين قدر گفتن را كافي  
مي انگاريم كه تمام آن مسائل مباحث فقه در فرائض در ميان مسلمانان مرتب شده  
كه نسبت بدان خود پرو فيسر صاحب تسليم نموده اند كه مسلمانان در آن موقع  
از قوانين و رسوم و رواج ديگر اقوام اطلاعاتي را بدست نياورده بودند — .

پرو فيسر صاحب را اين مسئله پيشتر در ورطه تحير افكنده است كه در قرآن عديد  
واحاديث نبوي احكامات و قوانين نهايت كميترند پس چه طور ميتواند شد كه بر آن  
بنباد اين قدر مسائل و سيع و قوانين بسيار نهاده شده است و همين جرات او را  
عجيبور نموده كه وي فقه اسلامي را خوشه چين « رومن لا » تصور كند — .

لا كن مانعيد انهم كه كدام يك از مسائل دينيه و علوم فقيهيه موجب مزيد تحير  
و استعجاب پرو فيسر صاحب نخواهد بود — خير مسائل قانوني ( بر طبق كاش )  
اگر از رومن لا « مأخوذ است پس نسبت

بخاز ، ورزه ، حج و زكات چه ميگرمابند . كه احكام آنها نيز در قرآن واحاديث  
بهمين اندازه موجود است — و باز در فقه چرا اين قدر مسائل معركه الاراء  
عظيم الشان بروجود آمده است ؟ !

ايا مسائل عبادات خویش را نيز عالم اسلام با اين تعميل و تشریح بي پايانی كه دلود  
« از رومن لا » اخذ نموده اند ؟ و اگر از اين مسئله نيز صرف نظر كرده شود پس  
درباره ديگر علوم اسلاميه چه خواهند گفت كه در زمان رسالت پناهی نام و نشانی از  
آنها — نبود و متعاقباً چه طور در معرض وجود آمدند ؟ ! پروفيسر صاحب ميتوانيد

تحفة الامان في سيرة النعمان حصه اخري (۲۳۳) استغناي قانون اسلامي از ديگر قوانين

که بگویند؟ چند مسئله تفسیر و حدیث و اصول حدیث و اصول فقه و اسماء الرجال و غیره در زمان نبوت موجود بود و بعد از چندی چرا مسائل متعدده هر يك از علوم متذکره بالا کسب وسعت و شدت و از دیاد و رزید؟... آیا هر کدامی از این علوم الیوم فنون مستقل جدا گانه نمیشاند؟ آیا از این علوم اندازه دقت نظر، تیزی طبع و سعت خیال مسلمانان کرده میشود؟ آیا این علوم را هم مسلمانان بر طبق زعم شما از مردمان روم و یونان آموخته اند؟

مسائل فقهیه را که پروفیسر صاحب از «رومن لا» ماخوذ می بندارند چنان مسائلی است که در آن زمانه که خود پروفیسر مذکور می نگارد که مسلمانان با دیگر اقوام و مذاهب خلاصه و ملامت و تعلقات شانرا قائم نموده بودند، بوجود آمده رواج عمومی را اختیار نموده اند لکن در زمانه ما بعد که دیگر ملل و طوائف نیز بر زیر نظارت و حکومت مسلمانان آمدند ابدأ مسلمانان در احکامات مذهبی و امورات دنیوی پیروی آنها را نکرده اند و مسائل فقهیه اسلام بار احسان «رومن لا» و دیگر قوانین دنیا را گاهی رد و خویشتن نکرده است —

این قول پروفیسر مزبور صحیح است که در عهد ترقی خلفای عباسیه مسلمانان علوم و فنون متعددی را از مردم یونان و مصر و دیگر ممالک اخذ و اقتباس نموده اند لکن پروفیسر صاحب باید بداند که تنها آن يك گروه مخصوص اسلامیه در صدد بدست آوردن علوم و فنون ممالک غیر و مذاهب دیگر مشاغات داشتند که این امر را برای خویش عیب نمی پنداشتند — اما در مسلمانان يك جمعیت بزرگ دیگری نیز انبات وجود داشت که آنها بزعم فصل و کمال خویش بطرف اقوام غیر اسلامی ابدأ مراجعت و التفاتی نکرده اند و آنها همین گروه مذهبی مجتهدین و فقها و علماء و فضلاء و مشائخند —

کتبی که از یونان و روم و مصر و دیگر ممالک غیر اسلامی بزبان عربی ترجمه شده اند ما دران موضع معلوماتی مفصلی را بدست داریم و مشروحاً میتوانیم که فهرست آنها را بنویسیم که کتب متعدده باسانی مختلفه در فنون ذیل ترجمه گردیده است فلسفه، طب، ریاضی، نجوم، کیمیا، صنعت، تاریخ، لائف (سوانح عمری) ناول، لیکن



تحفة الامان في سيرة النعمان حصه اخرى ( ٢٣٤ ) مساعي ابو حنيفه در مسائل تشریعی و غیر تشریعی

هیچ يك كتب قانونی را ترجمه نكرده اند و اغلباً وجه آن همین امر خواهد بود كه علماء و فضلا و مجتهدین و فقها و مشائخی كه واضع قوانین اسلامی میباشند درین فن خوشه چینی از اقوام غیر را لمن و طعن میگفتند حتی گروه متعصب شان کسی را كه قوانین غیر اسلامی را بنظر استحسان مینگریست حكم بكفر نیز میدادند .

این دعوی را كه بروفسر صاحب نسبت با امام ابو حنیفه و امام مالك و امام شافعی و امام احمد و غیره ائمه نموده كه آنها این قوانین فقهیه را كه نزد آنها يك حصه مذهبی بود از مردم روم یا یونان آموخته اند اگر وی از حالات اجمالی این بزرگان دین اطلاعی میداشت و نیز ازین مسئله هم استحضار میافت كه در زمانه آنها تمامی ابواب فقهیه حلیه تدوین و ترتیب را در بر كشیده است پس هر گز جرأت بهیچ يك دعوی بلا دلیلی نمیکرد .

البته مسئله قابل لحاظ اینست كه چرا در بعض احكامات مسائل فقهیه با قوانین « رومن لا » متحد است ؟ در جواب ما میگوئیم كه این امر را بفقّه تخصیص نباید داد زیرا قانونی كه نهایت مستقل باشد و در آن تقلید هیچ يك از قوانین مروجّه دنیا كرده نشود — باز هم اگر کسی در صدد مقابله آن قانون با دیگر قوانین عالم برآید بسیاری از مسائل او را بر طبق مقررات دیگر قوانین حواله دهد — و نظر بتقاضای طبیعی و خواهاشات قدرتی ضرور باید كه هم چنین باشد زیرا كه اكثری از سكّنه روی زمین در ضروریات و لوازمات ملکی و تمدن ذاتی و احتیاجات انسانی با هم متحد و یكسان میباشند و نظر بهمین احتیاجات و ضروریات و ارتفاع همین تكالیف واحد در همه جا زعمای ملت بوضع قوانین می پردازند پس مشترك بودن مسائل و مفاد قوانین چندان تعجب انگیز و حیرت افزا نیست زیرا كه گفته اند — در مواقع طراوش يك حقیقت از دو فكر و دو قلم بواسطه وحدت اساس حقائق و امکان تصادف نباید یکی را دزد فكر دیگری خواند .

دو راهرو كه يك را روند در يك سمت

عجب نباشد اصرار اوفتند بی دریغی

تحفة الامان في سيرة النعمان حصه اخري ( ٢٣٥ ) محاسن وخصوصيات نقلیه و قلمیه فقه حنفی

✽ خصوصیات فقه حنفی و تطبیق آن با اصول عقلی ✽

بعد ازین مباحث عمومی میخواهیم که بتذکر آن خواص فقه حنفی پردازیم که وی بواسطه آن بر دیگر مسائل فقهیه مزیت و ترجیح دارد ( باید دانست که دعوی این خصوصیتی را که ما نسبت بمسائل حنفی نموده ایم بلحاظ عمومیت و اکثریت است لهذا امکان دارد که در بعض جزئیات این خصوصیات بنظر نیامده برخلاف آن در فقه دیگر ائمه موجود خواهد بود لکن دعوی ما این چنین است که در اکثری از مسائل حنفی مراعات این امر بخوبی شده که در دیگر مذاهب این خصوصیات با العموم موجود نیست و شبلی )

اول مقدم تر از همه خصوصیت قابل قدری که در فقه حنفیه ملحوظ شده اینست - که هر مسئله منی بر اسرار و مصالح میباشد - زیرا که نسبت با حکامات شرعیه از ابتداء در جمعیت اسلامی دو فرقه باعتبار عقائد قائم - گشته اند - یکی ازان میگوید که تمام احکام شریعت احکامات تعبدی میباشد - یعنی در آن مراعات هیچگونه اسرار و مصالح کرده نشده - مثلاً شراب خوری و فسق و فجور محض بدین واسطه غیر مشروع و نا پسندیده میباشد که شریعت از آن ما را ممنوع داشته است و خیرات و صدقات تنها ازین نقطه نظر مستحسن میباشد که شارع تاکید بدان نموده ورنه این افعال فی نفسه خوب و خراب شده نمیتواند - میلان امام شافعی بیشتر بدین طرف دیده میشود و شاید از اثرات همین تمیل امام شافعی است که ابوالحسن اشعری که بانی علم کلام شوافع است بنیاد علم کلام را بر همین عقیده گذارده است -

عقیده گروه دوشمین چنین است که تمام احکام اسلام بر فوائد و اسرار و مصالح میباشد البته بعضی از ایجابات شرعیه این چنین هم خواهند بود که مصالح و فوائد آنرا عقول عامه درک نموده نمیتواند لکن آن هم در حقیقت از فائده و مصلحت خالی نیست - این مسئله محض بدین واسطه که طرفداران هرپهلوی آن علمای عالیشان میباشد - یکی از مسائل معرکت الا راه گردیده است - لکن اگر انصافاً گفته شود این مبحث قابل اینقدر اختلاف و مباحثه نمیشد - زیرا که مصالح و غایت کلام تمام مسائل مهمه در کلام الهی مسطور و مخصوصاً - طرز استدلال





تحفة الامان في سيرة النعمان حصه اخرى ( ٢٢٧ ) محاسن و خصوصيات عقلیه و قلمیه فقه حنفی  
بعید باشد بهمان اندازه آن را خوب می ندارند — امام رازی در بحث زکوة مناقب  
الشافعی خویش می نویسد که مذهب امام شافعی نسبت به مذهب حنفی باین دلیل زیاده تر  
صحیح است که مذهب شوافع از عقل و قیاس بعید است و همین دلیل درست بودن  
اوست زیرا که مسائل زکوة علی العموم احکامات تعبدی میباشد که در آن رای و عقل  
را مداخلت نیست .

این میلان طبیعت امام اعظم بسوی نجس و تغشش اسرار و مصالح احکامات  
شرعیه و تطبیق دادن او را با بیجا بات عقلیه يك وجه مخصوص داشت که امام صاحب  
در اول مرحله زندگانی علمی خویش در علوم کلامیه مشاغل داشت و از ممارست  
و مباحث آن دارای چنان قوت فکر و حدت نظر گردید که در همه چیز علل و اسباب  
عقلیه آنرا مینگریست و علاوه بر آن علی العموم با علمای معتزله که آنها پیشتر پابند اصول  
قیاسی میبودند اتفاق مناظره و مباحثه او می افتاد و آنها را همواره در مسائل متنازع  
فیه خصوصیات و اسرار و مصالح مسائل را نشان میداد ازین غور و خوض و تدقیق  
و تحقیق این امر بدو بخوبی روشن و آفتابی گشت که تمام مسائل شرعیه با اصول  
عقلیه مطابقت دارد و بعد معلومات تامه علم کلام بسوی تعلیم و تدوین علوم فقهیه همت  
برگماشته در تمام احکام آن نیز همان اصول را مراعات می نمود — و برخلاف آن دیگر  
مجتهدین و ائمه و معاصرین امام ابوحنیفه از ابتداء بسوی آموختن علوم فقهیه و احکام  
شرعیه توجه نموده هیچ داعیه و واسطه که اوشان را بسوی تطبیق دادن مسائل شرعیه  
با اصول عقلیه می کشانید بر اوشان لاحق و عارض نبود .

اگر کسی بمقابله نمودن مسائل حنفیه با فقه دیگر ائمه پردازد همانا که علانیه  
برای او این تفاوت ظاهر میگردد که نه تنها در معاملات بلکه در عبادات نیز که نسبت  
بدان ارباب ظاهر چنان خیال دارند که در آن اصول عقلیه گنجایش ندارد — مسائل  
و مذهب حضرت امام را بر طبق عقل و قیاس خواهند یافت — اگر برین امر دقت  
کرده شود که نماز ، روزه ، حج ، زکوة بنا بر کدام مصالح و محاسن فرض کرده  
شده اند و بلحاظ آن مصالح طریقه بجا آوردن این احکام چه طور باید باشد ؟ پس  
همان طریقه موزون و درست بنظر خواهد آمد که در فقه حنفیه ثابت گردیده است —



تحفة الامان في سيرة العبدان حصه اخرى ( ٢٢٨ ) محاسن وخصوصيات ثقلية وقلبية فقه حنفی

مثلاً نماز — نام مجموعه چند افعال و اقوال است — لا کن بدین لحاظ غرض اصلی از نماز چیست ؟ ( یعنی خضوع ، اظهار تعبد ، اقرار به عظمت خداوند ، دعا ) و در راه حصول آن کدام افعال را نسبت بکدام حق مداخلت حاصل می باشد ؟ مراتب این افعال مختلف فیه است بعضی ازان لازمی و ضروری است — که از عدم وجود آنها غرض اصلی نماز فوت میگردد — این افعال از زبان اهل شریعت بفرائض تعبیر کرده میشوند — بعضی از افعال آنچنان است که در طریقه اداء حسن و خوبی را تولید میکند اما از قوای آن اصل مطلوب فوت نمیشود چون رتبه این افعال نسبت بقسم اول کم است و او را به سنت و مستحب تعبیری نمایند —

قبلاً ما ذکر نمودیم که ذات رسالت پناهی به تفصیل و تصریح فرض — واجب — سنت — و مستحب — برداشته اند — اما درین امر نیز جای شبهه نیست که تمام افعال و اجزای آن نماز من حیث المراتب یکسان نمی باشند — ازین دو وجه مجتهدین را بامتیاز مراتب و تفریق در جات آن از روی اجتهاد و استنباط ضرورت افتاد و مدارج مختلفه این افعال را قائم نموده نامهای جداگانه را بالای آنها گذاشتند امام ابوحنیفه درین امور یاد یگرائمه مشترک است البته ترجیح و نزاکتی را که مذهب او برد یگر مذاهب دارد اینست که او افعالی را بهر رتبه که مقرر داشته حقیقتاً رتبه او همان بوده است مثلاً اهم واقعه از همه چیز این مسئله بود که ارکان نماز چیست ( ارکان نماز افعالی است که بغیر ازان نماز ادا نشود ) چون نماز در اصل خویش نام اقرار عبودیت و اظهار خضوع است — ازین سبب عموم مجتهدین درین امر متفق اند که تکمیل ، قرائت ، رکوع ، سجود ، و غیره که علائم بزرگ عبودیت و خضوع می باشند ، فرض و لازمی است — و خود شارع بطرف فرضیت و لزوم آن نیز اشاره بلکه تصریح نموده است اما — دیگرائمه زیادت و مجاوزه که درین امور نموده اند اینست که آنها خصوصیات این ارکان را نیز فرض قرار داده اند — حالانکه آن خصوصیات لازمی نمی باشند — و از همین سبب است که امام ابوحنیفه قائل بفرضیت آن خصوصیات نیست یعنی به نزد امام صاحب تکبیر تحریمه بماسواى الله اکبر ( بد یگر الفاظی که ازان این معنی اداء میگردد نیز جائز است ) مثلاً الله اعظم ، الله اجل ) و به نزد امام شافعی

تحفة الامان فی سیرة النعمان حصه اخری ( ۲۳۹ ) محاسن و خصوصیات نقلیه و قلمیه فقه حنفی و برخی از دیگر ائمه جائز نیست — و به نزد امام اعظم اگر تکیه بر زبان فارسی و افغانی گفته شود نیز جائز است ( مثلاً خدا بزرگ است ، خدای لوی دی ) و به نزد امام شافعی بگفتن الفاظ غیر عربی نماز باطل میگردد — به نزد امام صاحب نماز بخواندن آیه از آیات قرآنی صورت جواز را می پذیرد — و به نزد امام شافعی بغیر از خواندن سوره فاتحه ابداً نماز صحیح نیست به نزد امام صاحب شمسکه از خواندن قرآن بر زبان عربی معذور باشد میتواند که ترجمه او را در نماز بخواند — و به نزد امام شافعی قطعاً خواندن ترجمه جواز ندارد .

ازین تصور نباید کرد که امام ابوحنیفه یاد یگر مجتهدین تنها بامورات عقلی و فرائض قیاسی به تعیین ارکان پرداخته است — زیرا که ائمه جهت نبوت این ارکان علی العموم از تصریحات و اشارات احادیث استدلال گرفته اند چنانچه دلائل نقلی تمام مجتهدین درین مباحث در کتب فقهیه به تفصیل مذکور است مطلب اینست که امام ابوحنیفه در همه جا مدعا و مفکوره خویش را نه تنها بدلائل نقلی بلکه با بحجرات قیاسی و عقلی نیز تطبیق داده در هر مسئله خویش این امر را ثابت داشته است که مذهب او — اسرار و مصالح شریعت را بنگاه نهایت دقیق و باریک ملحوظ نموده است .

مسائل زکوة را نیز همچنین باید بداشت — مقصد اصلی از اعانت و همدردی بی نوع است — و بهمین واسطه در مصرف زکوة همان افرادی تعیین و اختصاص یافته اند که نسبت بدیگر محتاجین بیشتر مستحق اعانت و غمخواری میباشند یعنی « فقراء ، مساکین ، عمال زکوة ، مقروض ، مسافر ، غزاة ، مکاتب ، از انجا که تصریح این اشخاص در قرآن شریف موجود است درین مصرف عموم مجتهدین اتفاق دارند — لاکن این تعیین یک رقم اختلاف دیگر را تولید نموده که امام شافعی از تذکر این افراد چنان توهم داشته است که اعطای زکوة بتمام این صنوف یک امر لازمی است — در صورتیکه یکی ازین اشخاص زکوة داده نشد هاتا که فرض ساقط نمیشود . و بر خلاف آن در مذهب حنفی باید که زکوة ازین اصناف خارج نشده و بدیگری داده نشود و اگر یکی ازین اقسام داده شد پس فرضیت باقی نماند و اینست که زکوة بتمام آنها داده شود یا به برخی از آنها ، موقوف باقتضای وقت و ضرورت است البته امام



تحفة الامان في سيرة النعمان حصه اخري ( ٢٤٠ ) محاسن وخصوصيات ثقلية وقلبية فقه حنفی

و حاکم وقت بلعاط ضرورت میتواند که ازین صنوف هر کدام را انتخاب نماید - مسئله دیگری که دران امام اعظم بادیگر ائمه اختلاف دارد اینست که طریقه تادیبه زکوة مال مواشی چیست ؟ به نزد امام صاحب در زکوة مواشی اعطای حیوانات و باقیمت آن هر دو جائز است - به نزد امام شافعی باعطای قیمت زکوة اداء نمیشود - حالانکه در تادیبه زکوة قیمت مال و خود او در جه متساوی دارد - چنانچه مقوله عامه است - که « بز باقیمت بز » - ازین است که شارع به تفصیل آن پرداخته است - علاوه برین مسائل هزارها مسئله دیگری نیز در عبادات موجودند که در هر کدامی از آنها در فقه حنفی خصوصیات اسرار و مصالح ملحوظ است - لاکن ما به بعض خوف تطویل به تفصیل آن پرداخته نمیتوانیم - در مسائل معاملات این مدعی ما نهایت روشن و صاف بوده از ملاحظه آن این عقده خویر کشاده میشود - که در مذهب ابوحنیفه چه قدر مصالح و اسرار و مفاد موجود و یکدام اندازه بر طبق دلائل عقلیه موافقت دارد - .

### سهل و آسان بودن فقه حنفی

خصوصیت دیگری در فقه حنفی آنست که نسبت بادیگر مذاهب نهایت سهل و آسان میباشد - در مواقع متعدده قرآن شریف مسطور است که خداوند میخواهد که بر شما تکلیف عائد نگردد ازین رو در همه چیز مراعات آسانی را بشما ملحوظ میدارد ( یرید الله بکم اليسر ولا یرید بکم العسر ) و نیز رسول اکرم ( ص ) میفرماید که « من شریعت نرم و آسانی را برای شما آورده ام » بلاشبه تنها اسلام را بمقابل عموم مذاهب این فخر و مزیت حاصل است که وی « از طرق رهبانیت » نهایت بعید بوده در وی عبادات شاقه موجود نیست و علی العوام - مسائل او آسان و یسیر العمل میباشد - و مخصوصاً ترجیح و فضل فقه حنفیه بر دیگر مذاهب نیز بهمین متوال است آسان و سهل بودن فقه حنفیه يك امر متعارف و مشهور است که عموماً شعرا و مصنفین او را بطور ضرب المثل در هر جا استعمال می نمایند - تمام مسائل عبادات و معاملات و ابواب و فصول آن مشتمل بر خوبی و درستی و آسانی است و مطابق شریعت سهله محمد ( ص ) نهایت نرم و یسیر العمل می باشد - برخلاف آن احکامات دیگر ائمه نهایت سخت و دشوار

تحفة الامان في سيرة النعمان حصه اخري ( ٢٤١ ) محاسن وخصوصيات نقلية وقلبية فقه حنفی وعبير العمل می باشند چنانچه تفاوتی وینونت باهری که موید این مدعا و شاهد عدل این دعوای ماست « از مسائل کتاب الجنایات » و کتاب الحدود امام ابوحنیفه و دیگر ائمه ظاهر میگردد .

درین مبحث ما مناسب میدانیم که جهت فہمائش ناظرین چند جزئیات کتاب السرقه را بنویسیم این امر به نزد عموم علماء و مجتہدین مسلم است کہ در یاداش دزدی ( سرقه ) قطع دست لازم می آید — لاکن ائمه در تعریف دزدی چند قیود و شروط دیگری را ایزاد نموده اند کہ در صورت عدم وجود آنها قطع ید لازم نمیشود بلحاظ این شروط آنانی کہ بر احکامات میرسد آن نیز از جزئیات ذیل معلوم میشود و علاوه بران این امر نیز بخوبی ذهن نشین میگردد کہ مبنی مذهب ابوحنیفه چقدر سهل و آسان و بروفق تمدن و شائستگی است .

| مذاهب امام ابوحنیفه                                                                              | مذاهب دیگر ائمه                                        |
|--------------------------------------------------------------------------------------------------|--------------------------------------------------------|
| (١) نصاب سرقه کم از کم يك اشرفی است                                                              | (١) ربع اشرفی نصاب سرقه است                            |
| (٢) اگر در يك نصاب سرقه دزدی متعدد شرکت نمودند قطع ید هیچکدام لازم نیست تنها تاوان مال را میدهند | (٢) بنزد امام احمد باید ضرور دست یکی از آنها بریده شود |
| (٣) بریحه نابالغی که دزدی کند قطع ید لازم نیست                                                   | (٣) بنزد امام مالک باید دست چپ نیز بریده شود           |
| (٤) بدزدی کفن مرده قطع ید لازم نمیشود                                                            | (٤) بنزد عموم ائمه بر کفن دزد قطع ید لازم است          |
| (٥) اگر یکی از زن و شوهر مال يك دیگر را دزدیدند قطع ید لازم نیست                                 | (٥) بنزد امام مالک لازم میگردد                         |
| (٦) اگر فرزند مال پدر را بدزدد قطع ید لازم نیست                                                  | (٦) بنزد امام مالک لازم است                            |



تحفة الامان في سيرة النعمان حصة اخري (٢٤٢) استغناي قانون اسلامي از ديگر قوانين

| مذهب امام ابو حنيفه                                                                                                              | مذاهب ديگر ائمه                             |
|----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|---------------------------------------------|
| (٧) بر اقارب قريبه مانند برادر و عمو<br>و غيره اگر دزدی کند قطع نيست                                                             | (٧) بزد ديگر ائمه لازم است                  |
| (٨) اگر شخصي چيزي را از کسی<br>بطريق استعاره برده ازان انکار کرد<br>قطع لازم نمیشود                                              | (٨) بزد ديگر ائمه لازم ميشود                |
| (٩) اگر مردی چيزي را دزدید و باز<br>بطريق بيع يابه مالک آن گشت قطع<br>لازم نميگردد                                               | (٩) * * *                                   |
| (١٠) بر اشخاص غير مذهب که مستامن<br>در مملکت اسلام باشند و يا با مسلمانان<br>مخالقه مندي دارند و چيزي را بدزدند<br>قطع لازم نيست | (١٠) بزد امام شافعي و امام مالک لازم<br>است |
| (١١) بدزدیدن قرآن مجيد قطع يد<br>لازم نمیشود                                                                                     | (١١) بزد امام شافعي و مالک لازم<br>است      |
| (١٢) بدزدیدن چوب و يا اشياي که<br>زود خراب می شوند قطع يد لازم نمیشود                                                            | (١٢) بزد ديگر ائمه لازم ميگردد              |

( تصور نبايد کرد که مرتکبين جنایات فوق که بمذهب مذهب حنفي از قطع معافند  
باز برسی هم نمیشوند بلکه هر کدام آنها حسب المراتب بعد از استرداد اصل و یا تاوان مال  
تغزير ميشوند . ب . و )

حصة بزرگ فقه کتاب الحظر والا باحت . يعني تفصيل حرام و حلال و جائز  
و ناجائز است از ملاحظه اين باب اين مدعا که فقه حنفي سهل و آسان است پيشتر صاف  
و واضح ميگردد . درين باب اگر بمسائل و فتواي ديگر ائمه پايندي کنند موجب تکليف  
و دشواری زندگانی ميشود و برخلاف آنها احکام امام اعظم درين باب نهايت ساده

تحفة الامان في سيرة النعمان حصه اخرى ( ٢٤٣ ) محاسن و خصوصيات فقيه و قلميه فقه حنفی و نرم و آسان است — مثلاً بزد امام شافعی — آبی که با آتش سرگین و یارو و غیره گرم کرده شود غسل و وضو کردن بدان جائز نیست ( ) بی آب حمامهای که بسرگین و یارو گرم می شوند کاملاً مشکوک است و ( ) و هم چنین آن ظروف سفالینی که با آتش سرگین و خاشاک پاک و ناپاک نجسه شده باشند در آن خوراك جائز نمیشاند و ظروف بلور و آینه و امثال آن را استعمال کردن نیز ناجائز است هم چنین پوشیدن و استعمال نمودن پوشیدنی بشمینۀ سمور و امثال آن نیز درست نیست و آنها را پوشیده بهمراه آن نماز خواندن هم صحیح نمیشاند — زین و کرسی — و ظروف و هر چیزی که بران گل کاری شده باشد شرعاً قابل نشستن و استعمال نمودن نمیشاند — و بیع بالمعاملات که علی الاموم مروج است جائز نیست تا زمانی که لفظ « بیعت » و « اشتریت » از طرف خریدار و فروشنده گفته نشود — در تمام این مسائل مذهب امام اعظم برخلاف امام شافعی است که ازان صراحة معلوم میگردد که در مذهب حنفی مانند دیگر مذاهب سخت گیری و سنگی نمیشاند .

( قواعد فقه حنفی وسیع ، و در معاملات بر طبق تمدن است ) —

.....

خصوصیت سوم : — حصه بزرگ فقه حنفی که متعلق بارتفاع ضروریات دنیوی است . حصه معاملات آن میباشد . و این همان موقی است که دران اندازه کامل دقت نظر ، وسعت فکر ، نکته شناسی و مجتهد کرده میشود — تا به زمانه امام ابوحنیفه احکامات معاملات بچنان حالت ابتدائی بود که برای یک مملکت متعدد تهذیب یافته بالکل ناکافی پنداشته می شد نه قواعد استحکام معاهدات مستحکم . و نه اصول تحریر و نطق جات و دستاویزها قائم گشته بود و نه طریقه ادای شهادت و حل و فیصله قضایا تقرر داشت — « ابوحنیفه » اولین شخص است که این چیزها را بصورت قانونی آورد — اما افسوس است آن مجتهد بزرگ در عقب او بوجود آمدند — بجای اینکه آن قواعد و ضوابط را وسعت میدادند — او را بیک حالت غیر متعین گذاشتند و منشاء آن همان خیالات زاهدانه است که در دماغهای علمای مذهبی جاگیر شده بود — یکی از محدثین مشهور بر فقها چنین طعن گفته « که به نزد این مردمان اگر



تحفة الامان في سيرة العبد العبد العبد ( ٢٤٤ ) تسهيلات فقه حنفیه در امور مناکحه  
و عوی کدام قطعه زمینی در محکمه عدلیه عارض شود لازم که در صورت حال خویش  
مدعی حدود اربعه آن زمین بالتفصیل و حیثیت و صورت آن تحریر و تشریح نماید -  
حالا نکه در زمانه رسول الله ص و صحابه نام و نشان این جزئیات و قیود هرگز نبود -  
گویا بنزد محدث مذکور این بک الزام بزرگی است برفقه‌ها - اما اگر خود همان  
محدث صاحب را اتفاق بسکونت یکی از ممالک متهمه می افتاد و در معاملات دنیوی  
بیز مداخلت میورزید همانا که برای وی بخونی معلوم میشد - آنچیز را که وی  
برفقه‌ها خورده گیری نموده بدون ازان شرائط و قیودات بسر کردن زنده گانی برای  
او مشکل میگشت -

امام شافعی در هبه قبض نمودن را ضروری نمیداند و حق شفعه را برای همسایه  
جائز نمینداند - و در عموم معاملات شهادت اشخاص مستور الحال را نا جائز گفته -  
برای شهود نکاح عدالت و تقه بودن را قید لازمی تحریر داشته در معاملات خانگی  
و با همی اهل ذمه نیز شهادت آنها را برخودشان جائز نمیگوید - بلاشبیه این امور  
در ممالک که در آن تمدن و تهذیب کسب و صنعت نموده به بسیار آسانی بروی کار آورده  
میشود - زیرا که عموم معاملات آنها ساده و آسان و در حالت انفرادی و ناآشنائی  
میباشد اما در ممالکی که عروج تمدن بر اوج ترقی باشد و عموم معاملات صورتهای  
مختلفه و اشکال پیچ در پیچ را اختیار نموده باشد - بغیر از تحدید و انضباط حقوق  
چاره در آنجا نباشد - پس قائم نمودن این احکامات در آنجا خالی از پریشانی و  
اشکال نیست و ازین رهگذر امام « ابوحنیفه » درین مسائل بمخالفت امام شافعی  
و دیگران تمسک پیدا نموده است و بنا به همین محاسن مذهب او زیاده تر در ممالک متهمه بر  
خلاف دیگران ترویج یافته است چنانچه این خلدون مورخ مینویسد که مذهب  
امام مالک تنها در همان ممالک رائج شده که در آنجا تمدن را وسعت بحصول نیامده  
بود وجه آن همین است که در مسائل امام مالک رعایت اصول تمدن کرده نشده است -

( نکته سنجی و تسهيلات امام اعظم در امورات از دواجم )

اندازه صحیح آن دقت نظر و نکته شناسی امام اعظم که بدان در انضباط احکام  
معاملات پرداخته در صورتی بخونی کرده میشود که بر چند ابواب معاملات تبصره های

تحفة الامان في سيرة النعمان حصه اخري ( ٢٤٥ ) تسهيلات فقه حنفیه در امور مناسكه مفصلي تحرير شود لاكن جهت اين تفصيل نه وقت مساعدت ميکنند و نه اين كتاب مختصره . گنجایش آنرا دارد تا هم بفحواي ( ما لا يدركه لا يتركه ) بطور نمونه چند مسائل نکاح را که جامع عبادات و معاملات است ذکر می نمایم اگرچه فقهاء نکاح را در عبادات شامل نموده اند لاكن اين يك اصطلاح محض است والا بدین لحاظ که از نکاح نتایج بزرگ تمدن و معاشرت متفرع شده باید که يك جزو اهم همه معاملات قرار داده شود : —

يك وجه انتخاب مسائل نکاح بر دیگر مسائل اينست که بعضی از مصنفین اروپائی چنین دعوی نموده اند — که مسائل نکاح اسلامي نهايت وحشیانه و ظالمانه است — لاكن ما درین مبحث نشان خواهیم داد — که امروزه روز در ممالك نهايت متقدم نیز در امورات نکاح ، قانونی که عمده تر و خوبتر از قواعد حنفیه باشد بنظر نمیخورد — ( متهم ) در کلمات ( یوتلی ) مینویسد ( که بموجب « رومن لا » قواعد نکاح را باید يك مجموعه ظلم تعبیر کرد ) ما نیت می نمایم که بموجب قواعد فقه حنفی قواعد نکاح يك مجموعه عدل و انصاف است و اغلباً ازین مبحث خیالات آن مردم نیز قدری درست و اصلاح خواهد شد که از روی غلطی خویش فقه حنفی را از « رومن لا » مأخوذ می انگارند . —

از دواج و نکاح يك حصه وسیع تمدن و معاشرت و بقول حکیمی « نکاح اصل شیرازه تهذیب جماعت ها و بنیاد تمدن است ازین رو این چنین گفتن صحیح است که آن مقنی که به تشریح و توضیح عمده اصول و ضوابط آن پرداخته وی يك نکته شناس بزرگ قانون تمدن است — اگرچه امام — ابوحنیفه موجد آن اصول و ضوابط نیست — مهمات این مسئله را خود شارع بیان نموده است تا هم بدان نکته سنجی که او به تشریح اصول آن پرداخته و بران احکامات را متفرع نموده آن يك شغل مقنن بزرگ نداشته میشود — زیرا که کلام شارع در بعض مواقع محل و در جای محتمل المعین و در مقامی صرف اشاره نموده مخصوصاً جزئیات بالکل کثر در آن مذکور است — و همین واسطه در اکثری از مسائل آراء مجتهدین اختلاف نموده و بسا مسائل و مباحث مختلف فیہ را در آن بوجود آورده که در آن زمینه جوهر اجتهاد امام اعظم



تحفة الامان في سيرة العثمان حصه اخرى ( ٢٤٦ ) تسهيلات فقه حنفیه در امور مناکحه در خشان میباشد و علانیت معلوم میشود بطوریکه در آن مواقع وی به تفصیل اجمالات شارع و معانی محتمل و اشارات آن تصریحات و توضیحات نموده به تفریع جزئیات آن بذل مقدرت کرده آن تنها کار امام ابوحنیفه و مخصوص بمذاق و مفکوره وی بوده است که احدی از مجتهدین دیگر با او درین موضوع دعوی همسری را کرده نمیتواند —

اصولیکه مسائل نکاح بران متفرع شده اینست ( ١ ) نکاح بهمراد کدام اشخاص باید منعقد بشود ( ٢ ) در معامله نکاح اختیار بدست کیست ( ٣ ) بقاواستحکام نکاح تا به کدام حد ضروری است ( ٤ ) حقوق فریقین ( ناکح و منکوحه ) چه قرار داده شده ( ٥ ) نکاح بعد از تعمیل کدام دستورات و رسومات منعقد میگردد —

### — محرمات نکاح —

تحدید و سعت نکاح تا یک درجه باندک تفاوت در تمام مذاهب یک رنگ و یکسان دیده میشود عرقومی چند محرماتی را مقرر داشته اند که بآنها از دواج را ناجاز می دانند — و این محرمات تقریباً در تمام مذاهب مشترک است و وجه آن همین است که این امر مبنی باصولهای صریحه عقلی است — دلالتی را که شاه ولی الله در حجة الله البالغه و فلا سفر بنسبهم در کتاب یوتلئی خویش در حرمت محرمات نکاح قائم نموده اند کاملاً باهم مشترکند ، از آنجا که این امر بر طبق اصول فطرت است و در قرآن مجید مصرحاً اسمای محرمات نکاح مذکور است — در اصل مسائل عموم فقهاء باهم اتفاق دارند — لا کن در آن جزئیات که در ذیل نص صریح نمی آیند اختلاف دارند — از آنجمله مسئله « حرمت بالزنا است » که در آن امام ابوحنیفه و امام شافعی باهم اختلاف دارند و اباحت معرکه الا راه را بران قائم داشته اند — امام شافعی زنار را موجب حرمت نکاح نمیداند — مثلاً اگر پدری با زنی زنا کنند پدرش میتواند که آن مزنیه پدر خود را بنکاح بگیرد — او باندازه درین مسئله وسعت را دخل داده است که اگر از نقطه زانی در بطن این مزنیه دختری تولد شود آن زانی شرعاً میتواند که آن دختر بنت الزنای خویش را در حباله نکاح خویش بیاورد — و دلیلی را که بر این قولش می آورد اینست که زنا « فی حد ذاته » فعل حرام است

تحفة الامان فی سیرة النعمان حصه اخری (۲۴۷) تسهيلات فقه حنفیه در امور مناکحه  
 وفعل حرام نمیتواند که حلال را حرام گرداند - امام اعظم برخلاف اوست و میگوید  
 که اثری آن تعلقات فطری که در بین مرد و زن از امثال این مقاربت ها بوجود  
 می آید بنکاح محدود و موقوف نیست و این يك امر بدیهی است باصولیکه حرمت  
 محرمات مبنی است آنرا بانکاح خصوصیتی نمی باشد اولادیکه از نطفه زانی پیدا شده  
 نکاح و مقاربت کردن را بآن جائز گفتن برخلاف اصول فطرت است موطوءه الاب  
 را نیز برین قیاس باید کرد و در باره آن در خود قرآن مجید نیز اشارات موجودند -  
 از انجا که مادرین محل از مباحث نقلیه و مرویه فارغ و مباحثه در اصول درایت و عقلی  
 داریم بتذکر آن نمی پردازیم -

### اختیار نکاح از کیست

بحث دومین این است که در نکاح اختیار بدست کیست ؟ این يك سوال نهایت  
 مهمت بالشان است که اثرات خوبی و خرابی نکاح عموماً بر همین امر منحصر میباشد -  
 بنزد « امام مالک و شافعی » اگر چه دختر عاقله و بالغه هم باشد در نکاح خویش اختیاری  
 ندارد و هیچ صورت نمی تواند که عقد نکاح خود را بخواهش خویش با کسی منعقد  
 نماید - بلکه اختیار عقد او موقوف بر رضاء و اختیار ولی او است - این بزرگان  
 از يك طرف اختیارات زن را محدود نموده ناتوانسته اند درین امر وی را مجبور  
 بقبول نمودن قول ولی او قرار داده اند - و از جانب دیگر برای ولی چنان اختیارات  
 وسیع را عنایت نموده اند که وی جبراً نکاح زن را با هر که بخواهد انعقاد دهد و  
 برای آن زن مسکینه در آن امر هیچ حق انکار را جائز نداشته اند - « امام ابوحنیفه »  
 میگوید که دختر عاقله و بالغه در امر نکاح خویش خودش اختیار دارد است بلکه اگر  
 در حالت عدم بلوغ او را ولی او بکسی منسوب نموده باشد بعد از بلوغ حق دارد که  
 آن نکاح را فسخ نماید -

بنیاد اصلی این اختلا بر مسئله حقوق نسوان مبنی است ، حالت نسوان در تمام  
 مذاهب نهایت پست قرار داده شده و حقوق آنها را بنهایت تنگدلی قبولدار شده اند  
 حتی در مذهب هندو و عیسویان زن را مستحق میراث نمیدانند - و در عرب نیز



تحفة الامان في سيرة النعمان حصه اخرى ( ٢٤٨ ) تسهيلات فقه حنفیه در امور مناکحه  
قبل از ظهور اسلام همین رواج دوام داشت و همچنین در بسا امورات دیگر نیز زنان  
کتر پنداشته شده اند لکن در اسلام درجه ذکور و اناث یکسان قرار داده شده  
و دران برای اهل اسلام چنین خطاب آمده ( للرجال نصيب مما اكتسبوا وللنساء نصيب  
مما اكتسبن وهن لباس لکم واتم لباس لهن ) مراعات این اصول را حضرت امام  
صاحب در همه امور بدرجه اتم معمول داشته است و همین یکی از آن خصوصیات  
است که فقه او را بر فقه دیگر ائمه امتیاز داده است مثلاً در نکاح ، طلاق ، عتق و  
دیگر معاملات بنزد « امام صاحب » اعتبار شهادت نسوان مانند گواهی مردان معتبر  
است بخلاف آن بنزد دیگر ائمه شهادت نسوان قابل اعتبار نیست و در بعض اموریکه  
شهادت زن را جائز پنداشته اند در آنجا قید و شروط مقرر داشته اند که شهادت  
دو زن را مانند شهادت یک مرد میدانند — و در نزد امام شافعی در هر حالتی که  
نصاب شهادت زنان از چهار تن کم باشد قابل اعتبار نیست و همچنین بنزد امام اعظم  
شهادت زنان نیز در مواقع مخصوصه و لازمه قابل قبول میباشد حتی زن غله و فاضله  
میتواند که مقام رفیعۀ قضا را اشغال نماید — لکن دیگر ائمه برخلاف این مسئله  
میباشند و از همین واسطه امام صاحب زنانرا هم بر طبق مردان که آنها در معامله  
نکاح خود مختار میباشند ، حقوق و اختیار داده است که بامر کسیکه خواهشمند باشند  
نکاح خود را بر بندند — درین صورت متنازع فیه مذهب امام ابوحنیفه علاوه از  
اصول عمده مساوات یک خصوصیت دیگری را — نیز دارد که معامله نکاح را نباید بر  
دیگر معاملات عمومی قیاس کرد چه نکاح عبارت از آنچنان تعلقی است که اثر آن  
نهایت وسیع و تا اخیار ایام زنده کافی قائم می ماند ( بلی سوهان عمر است ) لهذا  
درین معامله یک فریقی را کاملاً بی اختیار قرار دادن کمال ظلم و بی انصافی است —  
درین مبحث مدار اقوال امام شافعی تماماً بر دلائل نقلی است لکن درین میدان  
هم امام صاحب از وی در عقب نمانده است اگر امام شافعی بر حدیث « لالنکاح  
الابلولی » استدلال میکند امام ابوحنیفه بحدیث « الیاب احق بنفسها من ولیها و  
والبکر تستاذن فی نفسها » را تمسک خویش را قرار میدهد لکن موقع این بحث ( نقلی )  
در اینجا نیست !

تحفة الأمان في سيرة النعمان حصه اخرى ( ٢٤٩ ) تسهيلات فقه حنفیه در امور منا که

### استحکام نکاح

بحث سوئین که بقاء و استحکام نکاح تا کدام حد ضروری است ، میباشد —  
خوبی ها اینکه نسبت به عقد نکاح گفته شد که بنیاد تمدن و شیرازه جماعات است —  
دران صورت کاملاً بوجود می آید که يك معامله دیریا — و مضبوط باشد و اگر  
دوام و ثبات نداشته باشد تنها او را ذریعه قضای شهوت باید گفت — امام ابوحنیفه  
مراعات این اصول را به نهایت دقت ملحوظ نموده در تمام آن قواعدیکه آنرا نسبت به  
بأنقاده نکاح ، و تعیین مهر ، — ایقاع طلاق ، و نفاذ طلاق — قرار داده همین اصول را  
زیر نظر گرفته است — در این باب مسئله مقدمترین او اینستکه ( « الطلاق مع استقامة  
حال الزوجین حرام » ) طلاق دادن در صورتیکه زوجین در حالت استقامت باشند حرام است «  
در حالت ضروری و مجبوری طلاق را ( ایفای المباحات ) گفته ، جایز قرار داده است  
و طریقه او را طوری مقرر داشته که از آن امید رجعت و اصلاح منقطع نمی شود —  
یعنی سه طلاق جداگانه برای زن بدهد و فاصله درمیانی هر طلاق کم از کم یکماه باید  
که باشد تا که درین اثنا شوهر باطراف و جوانب این اراده خویش خوب دقت نموده  
برای فیصله صحیح او را موقع کافی در دست باشد و اگر از آن اراده خویش باز آمدن  
خواهد و از آن قصد خویش بشیان گردد هم رجعت کرده بتواند ، و مستحب آنست  
که رجعت نماید و اگر درین مدت وسیع نیز توقع اصلاح و آشتی بنظر نیفتد و از  
تجربه هم ثابت شده باشد که این برهمی گرفتگی خاطر فریقین اصلاح پذیر نیست  
پس باید مجبوراً او را طلاق کند و بعد از طلاق اعطای مهر بر شوهر لازمی است و  
تا سه ماه رجعت روز دیگر ( میعاد عدت ) باید کفالت اکل و شرب و دیگر ضروریاتش  
را نیز بکند — گویا ازین وضعیت علاوه بر فوائد آن يك مقصد اینست تا زمانیکه  
زن شوهر دیگر پیدا نکند جهت گذاره و بسر بردن اوقات خویش متحمل تکلیفی  
نگردد و مبلغ مهرانه او در دیگر احتیاجات ضروریه آتی او بخرج رسد —  
آن مسائل امام اعظم که درین موضوع با دیگران مختلف است ما آنرا در ذیل میگذاریم  
تا ازان دانسته شود که امام صاحب معامله نکاح را بکدام اندازه معامله مهمم بالشان  
و مضبوط پنداشته بهر حالت کوشش قیام آنرا نموده است —



تحفة الامان في سيرة النعمان حصه اخرى ( ٢٥٠ ) تسهيلات فقه حنفيه در امور مناکحه

| مذهب امام اعظم رح                                                                                                                                                                                                                                              | مذاهب دیگر ائمه رح                                                                                                                                                                                    |
|----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| ( ١ ) — تا زمانیکه فریقین در حالت استقامت باشند طلاق دادن حرام است                                                                                                                                                                                             | ( ١ ) — بزرگ امام شافعی در حالت استقامت طلاق دادن حرام نیست                                                                                                                                           |
| ( ٢ ) — یکمرا به سه طلاق دادن بمنکوحه خویش حرام و مرتکبش عاصی است                                                                                                                                                                                              | ( ٢ ) — بزرگ امام شافعی و امام احمد حنبل یکبار دادن طلاق مثله باکی ندارد                                                                                                                              |
| ( ٣ ) — نصاب مهر کمتر از ده رویه جائز نیست و مقصد ازین عدد آنست که مرد باستانی جرأت طلاق دادن منکوحه اش را نکنند زیرا که این مبلغ از نقطه نظر غرباء بسیار است و آداء آن برای مفاسد باندازه مشکل است که امرا و اغنیاء بدان هزار رویه نیز آن قدر پیریشان نمیشوند | ( ٣ ) — بزرگ امام شافعی و امام احمد حنبل یک جبهه را مهر قرار دادن نیز جائز است که در نتیجه آن مردی با کانه جرأت رها کردن غیالش را نمیکند و زن نیز بعد از مفارقت مفلس و نادار بوده متحمل تکالیف میگردد |
| ( ٤ ) — بعد از خلوت صحیحه ( که تعریفش در فقه مذکور است ) مهر کامل بر مرد لازم می شود                                                                                                                                                                           | ( ٤ ) — بزرگ امام شافعی بعد از خلوت صحیحه نیز نیمه مهر لازم می آید                                                                                                                                    |
| ( ٥ ) — امراض جسمانی مانند رص و جزام موجب فسخ نکاح نمیشود                                                                                                                                                                                                      | ( ٥ ) — بزرگ امام شافعی و مالک این امراض موجب فسخ نکاح است                                                                                                                                            |
| ( ٦ ) — اگر مردی زنش را در مرض الموت طلاق بدهد و خودش در میعاد عدت زنش بمیرد زن از مال او میراث می برد                                                                                                                                                         | ( ٦ ) — بزرگ امام شافعی میراث بدو نمیرسد                                                                                                                                                              |
| ( ٧ ) — بعد از طلاق رجعی و طی زن حرام نمیشود یعنی تعلقات زوجیت از امثال این خفقاتهای معمولی انقطاع نمی یابد                                                                                                                                                    | ( ٧ ) — بزرگ امام شافعی و طی حرام است و زن باید ازو جدا شود                                                                                                                                           |

تحفة الامان في سيرة النعمان حصه اخري ( ٢٥١ ) تسهيلات فقه حنفيه در امور مناسكه

| مذهب امام اعظم رح                                                                                                                                              | مذاهب ديكر ائمه رح                                                |
|----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-------------------------------------------------------------------|
| ( ٨ ) — براي طلاق رجعي اظهار لسانی ضروري نیست بلکه هر فعلی که از آن رضامندی و خوشنودی مرد محسوس شود حکم رجعت را دارد مطلب اینکه بآسانی باز ادامه نکاح بعمل آید | ( ٨ ) — نزد امام شافعی بدون از اقرار و اظهار لسانی رجعت صحیح نیست |
| ( ٩ ) — برای رجعت گواه گرفتن ضروري نیست والا در بعض مواقع ممکن است که شاهد دستیاب نشود چون مدت رجعت قریب الانقضاء است مبدا طلاق رجعی باقی شود                  | ( ٩ ) — نزد امام مالک بدون از استشهاد رجعت درست نیست              |

### ( حقوق زنا شوی )

مسئله چهارمین تعیین حقوق فریقین است زیرا که يك امر نهایت ضروری جهت مرتب شدن فوائد نکاح قائم نمودن حقوق زوجین است به نهایت اعتدال و فیاض دلی . و باید در امور یک زن را با مردان حق مساوات حاصل است بطلان پذیرد زیرا که از نکاح برای زن باید همان امن و راحت متصوره او کاملاً بهم رسد . نه اینکه حقوق اصلی او یا مال گردد . این از فیاض های مخصوصه اسلام است که نظیر آن یکی از مذاهب دیگر موجود نیست که اسلام در معامله نکاح حقوق زنان را بکمال وسعت قائم داشته و مخصوصاً امام ابوحنیفه مراعات تمام این اصول را در مسائل فقهیه خویش نموده است و ازین جا است در مسائلی که دیگر ائمه با او درین موضوع مخالفت نموده اند مرتکب اغلاط صریحه شده اند مثلاً در مسئله خلع که مشابه طلاق است — درین مسئله تمام علماء متفق اند — که چنانچه برای مرد حق طلاق داده شده همچنان برای زن نیز اختیار خلع را داده اند که وی چیزی داده خود را از آن مرد رها کند لکن درین امر باهم اختلاف است که صورت آن معاوضه چطور باشد —



تحفة الامان فی سیرة النعمان حصه اخری ( ۲۵۲ ) تسبیلات فقه حنفیه در امور مناکحه  
امام ابوحنیفه میگوید که اگر قصور از جانب زن باشد و بد سلوکی و بد گذرانی او  
موجب تفریق گردد - پس باید که باندازه مهر خویش بشوهرش معاوضه داده خلع  
کند - و اگر مرد از آن مقدار بیشتر خواهان باشد اخذ آن مگروه است - اما اگر  
شرارت و بد خلقی از طرف مرد بظهور رسد پس زن بدون تادیبه جرمانه و معاوضه  
مستحق خلع میباشد و برای مرد اخذ معاوضه در بنصورت خالی از کراهیت نیست -  
نزد امام شافعی و امام مالک رج مرد بهر اندازه که معاوضه و بدل الخلع از زن بگیرد  
مختار است و میتواند که زن را بر تادیبه آن مجبور کند اگر چه بد سلوکی و شرارت هم از  
جانب مرد باشد - حالا نکه این امر صراحه ظلم و بی انصافی است که زن هیچ  
قصور و نداشته موجب افتراق و مخالفت نیز بد سلوکی و بد اخلاقی مرد شده باشد -  
تا هم وی میتواند که حسب خواهش خویش هر قدر مبلغی را که از زن مطالبه کند  
گرفته میتواند .

#### ( دستور و رسوم نکاح )

مبحث آخرین ما اینست که نکاح بعد از تمعیل کدام رسوم و دستورات قائم میگردد  
از تذکر این رسوم تنها بیان نمودن دو مقصود به پیش نظر ماست اول اینکه باید  
رضامندی هر دو فریق محقق بشود - دوم اینکه عقد مشتهر گردد نظر بدین اغراض  
امام ابوحنیفه رج قواعد بسیار متناسبی را قرار داده است - یعنی باید فریقین چنان  
الفاظی را استعمال بکنند که از آن ظاهر بشود که آنها معامله نکاح را قبول نموده اند  
و ایستی عقد نکاح به پیشگاه دو نفر شاهد بعمل آید که هر دو مشروط بشروط ساده  
و آسان میباشد که در هر موقع استعمال آن موجب زحمت نمیشود - لاکن برخلاف  
آن برخی از ائمه درین شروط چنان قیود شدید بر اخلاق نموده اند که بایندی آن  
خالی از اشکال نیست - امام شافعی میگوید باید گواهان نکاح اشخاص عادل باشند  
والا نکاح صحیح نمیشود - آن معنی عدالت را که ائمه مخصوصاً امام شافعی نموده  
است بدان در هزاران اشخاص ممکن است که يك عادل پدید آید - لهذا اگر  
در شهادت نکاح کسی مراعات آن قیود را ضروری بنماید - - همانا وجود نکاح را  
هر چند که تلاش نماید نخواهد یافت .



تحفة الامان في سيرة النعمان حصه اخرى ( ٢٥٣ ) تسهيلات فقه حنفیه در باره اهل ذمه

بیزد امام شافعی و امام احمد حنبل بایستی که شهود نکاح مرد باشد اما امام اعظم رح شهادت سوان را هم منظور داشته است که آن قرین عقل نیز میباشد. بیزد امام شافعی این قید نیز ضروری است که باید الفاظی را شهود استعمال کنند که مخصوص بزویج باشد حالانکه بیزد امام صاحب پایندی بدان الفاظ مخصوص چندان فائده را عائد نمیکند. مرافضی که مفهوم آن دلالت بر نکاح داشته باشد. مانند هبه و تمليك و غیره استعمال تمام آن جائز است.

### ( حقوق اهل ذمه )

خصوصیت چهارمینی که در فقه حنفی مرئی است مراعات و خاطر داری اهل ذمه میباشد یعنی اشخاصیکه مسلمان نمیشدند. اما در تحت حکومت اسلامی معیانه زندگانی شانرا بسر میبردند. فقه حنفی اهل ذمه را به نهایت فیاضی و آزادی حقوق کاملی بخشیده. و درین موضوع مذهب امام دارای چنان امتیاز و خصوصیت است. که نظیر آن در عموم مذاهب و مسائل دیگر ائمه و مجتهدین بنظر نمی خورد اگر چه نسبت به تحفظ حقوق اهل ذمه جانبها هدایات شارع نیز موجود است اما چون آن کلیات عمومی است و علاوه بر آن در برخی از مواضع ظاهر اقوال شارع نیز برخلاف آن بنظر میخورد ازین رو در تعبیر مطالب آن اختلافات پیدا شده است. تا هم جای هیچ شبهه نیست تعبیراتی را که امام ابوحنیفه در آن فرموده نهایت صحیح و درست میباشد.

حکومت اسلامی بر یک خطه نهایت وسیعه نافذ بود و در منطقه های حکمرانی او هزارها نفوس از اقوام غیر زندگانی شانرا بسر می بردند و حال نیز موجود اند. لهذا اگر حفاظت حقوق لازمی آنها کرده نمیشد قیام انضباط و امنیت یک روزه بیزد در آن ممالک ممکن نمی بود. امام ابوحنیفه حقوقی را که برای اهل ذمه داده هیچ یک از حکومتیهای دنیا این چنین امتیازات را با اقوام غیر نداده اند. آن حکومتیهای اروپائی که همواره بر قوانین منصفانه خویش ناز میکنند. و الحاق که در آن دعوی زبانی خویش حق بجانب هم گفته میشوند. نمیتوانند که یک مثال علمی این دعوی خود را تقدیم نمایند. حالانکه این احکام ابوحنیفه در تمام حکومتیهای اسلامی نافذ و رائج بود و مخصوصا در حکومت وسیعه « هارون رشید » بر همین قوانین در سر تاسر



تحفة الامان في سيرة النعمان حصه اخري ( ٢٥٤ ) تسهيلات فقه حنفیه درباره اهل ذمه حکمرانی او احکامات جریان و در عهد سلاطین ما بعد اسلامی ( و خاصاً در عهد فرخ مهدي « امير امان الله غازی ما » ) نیز بیشتر مرعی و معمولند .  
درین موضوع مسئله بزرگ کوائف قتل و قصاص اهل ذمه است — بنزد امام اعظم رج خون اهل ذمه — مانند خون مسلمانان است — یعنی اگر مسلمانی قصد آ یکی از اهل ذمه را هلاک نماید آن مسلمان نیز در بدل آن قصاص میشود — و اگر بخطاه او را بکشد پس دینی که از کشتن باخطای مسلمان لازم می آید همان دیت را بورنه ذمی مقتول بایستی بدهد !

امام فخرالدین رازی در کتاب مناقب الشافعی خویش درین موضوع حنفی ها را طعنه زنان بدوشان تعریضاً مینویسد که « به نزد احناف خون ابوبکر صدیق رض و یک ذمی ذلیل و حقیر مساوی و برابر است » یعنی اگر ابوبکر صدیق بی جرم و بی گناه یکی از اهل ذمه را میکشد — پس نزد احناف بقصاص کشتن او نیز لازم می آید — اگرچه علمای حنفیه در تعمیم این مسئله در هیچ کدام مقامی این مثال را که امام رازی از خود تراشیده نوشته اند و امام رازی محض جهت بدنام کردن این مسئله این مثال فرضی را از خود نوشته است لکن ما بکمال فخر این طعنه را قبول داریم — و بلا شبهه در نقطه نظر حکومت عدل و انصاف مرا تپ شاه و گدا ، و مردود و مقبول ، یکسان است — الحق که این از جمله محاسن و فیاضی های اسلام است که وی رعایای خویش را مانند خویش می بیند — اسلام و خصوصاً احناف باید که بر امثال این امور بر عدل و داد و انصاف خویش داد تقدر و ناز را بدهند اگر امام رازی را برین مسئله عار و و شرم می آید بیاید . با کی ندارد .

باید که درین موضوع بسوی اقوال و افعال صحابه کرام تکرار شده شود — حضرت علی کرم الله وجهه میفرماید « من کانت له ذمتنا قدمه کدمنا و دینه کدیننا » : خون ذمی مانند خون مسلمان و دیت او مانند دیت ما است . این امر برای حضرت علی رض موقوف نیست بلکه اقوال و عقائد عموم صحابه و مهاجرین و انصار درین گفتار یکسان برقرار است — عبدالله که فرزند عمر فاروق رض بود در وقت مجروحیت پدر بزرگوارش بر دو تنی از کفار ذمی مشته گشته آنها را قتل نمود — چنانکه حضرت

تحفة الامان في سيرة التعمان حصه اخرى ( ٢٥٥ ) تسهيلات فقه حنفیه در باره اهل ذمه

عثمان ذی النورین رضی سریرا رای مسند خلافت گشت این مسئله را به پیشگاه مجلس  
مهاجرین و انصار انداخت آنها بالاتفاق بقصاص نمودن عبدالله احکام اصدار نمودند .  
قواعدی را که امام اعظم برای اهل ذمه مقرر داشته نهایت خوب و قوانین فیاضانه  
میباشند اهل ذمه در تجارت مانند اهل اسلام آزاد است و بهر رقم تجارت میتوانند  
که مشاغل و ورزند . و از اوشان همچنان محصول عمری تحصیل میگردد که آنرا از مسلمانان  
• حاصل می نمایند . جزیه که در حقیقت محصول تحفظ اهل ذمه است . مراتب  
آن حسب حیثیت اشخاص مقرر میگردد . بلکه زمین مفلس از اعطای جزیه نیز  
معاف میباشد و اگر در ذمه شخص جزیه اش باقی مانده بمیرد از ورثه اش تحصیل  
کرده نمیشود . و بمعاملات خانگی و مذهبی اوشان نیز اجازه داده شده که بر طبق  
مقررات مذهبی اوشان قطع و فیصله گردد و تا جایی این امر را وسعت داده است که  
اگر یکی از محو سیان دختر خویش را بجهاله نکاح خود آورده باشد شریعت اسلامی  
نیز حرمت مذهبی او را ملحوظ داشته آن نکاح را صحیح تسلیم میکند . شهادت  
اهل ذمه را در معاملات با همی شان نیز قبول میکند و بحالت اعزاز اهل ذمه باندازه  
در مذهب حنفی وسعت داده شده که آنها میتوانند که بحرم محترم که یکی از مواضع  
متبرکه و مقامات مقدسه اسلامی است و بودن کفار را در آنجا مستحسن نمی پندارند ،  
بروند و در مکه معظمه و مدینه منوره سکونت را اختیار کنند و در مساجد و مزارات  
اسلامیه بدون اجازه دخول ورزند و بجز ازان امصار مخصوصه که آنرا مسلمانان آباد نموده  
اند در همه جامعب های جدید آباد کرده میتوانند . و اگر بمقابله کفار محارب یا  
یکی از کفار اهل ذمه بوقوع آمده بنای مقاتله را با هم بگذارند و زیر حرپه اسلامی شریعاً  
باید که طرفداری ذمی را نموده بهر طوریکه میتواند برای ذمی مدد برساند . هم  
چنین دیگر حقوق و مراعات نیز با اهل ذمه از طرف امام ابوحنیفه عطا و عنایت شده  
است که از ملاحظه تمام آن چنان معلوم میشود که حقوق مسلمانان و اهل ذمه  
یکسان است .

و اگر حقیقتاً گفته شود در بعض مواضع زیاده تر از حد اعتدال بر اهل ذمه  
فیاضی نموده است . مثلاً این مسئله که ذمی در هیچ حالت و بهیچ کیفیت از تحفظ  
ذمت بی نصیب و عهد شکن گفته نمیشود . حتی اگر با خود جمعیتی را برخلاف حکومت



تحفة الامان فی سيرة النعمان حصه اخرى ( ۲۵۶ ) تسهيلات فقه حنفیه در باره اهل ذمه  
ملحق کند و یا خیال مقابله سلطنت را داشته باشد - در هیچ صورت حقوق و امتیازات  
اونیز باطل نمیشود - یعنی اگر چه جزیه را اداء نکند - و یا بکدام زن مسلمان زنا نماید  
و یا بجا سوسی و خبر رسانی کفار و اعداء اسلام اقدام نماید - و یا مسلمان را بکفر ترغیب نماید  
و یا در شان خدا و رسول او بی ادبی نماید - در تمام این مسائل بجز از آنکه مستحق  
سزای می باشد ابداً باغی شمرده نمی شود - و حقوق او بطلان نمی پذیرد -  
اکنون بمقابله این مسائل بمذهب دیگر ائمه دقت باید کرد - بنزد امام شافعی اگر  
مسلمانی بلا جرم عمداً یکی از اهل را ذمه بکشد بروی قصاص لازم نمیگردد - البته  
باعطای معاوضه مالی ( دیت ) خواهد پرداخت که مساوی به ثلث دیت مسلمان  
مقول باشد و به نزد امام مالک نیمه دیت واجب آید - و آن چنان شدت و سختی  
را بر اهل ذمه عائد داشته اند که اگر در سالی ده بار يك مال تجارنی را از يك شهر بدیگر  
شهر نقل و حرکت دهد هر ده بار باید باعطای محصولات نمرکی به پردازد -  
در باره جزیه مذهب امام شافعی آنست که هر صورت باید از يك انترقی کمتر از  
نستاقه و از اعطای جزیه احدی از طبقات اهل ذمه حتی کور ، کر ، شل ، شت ،  
مفلج ، تارک الدنیا ، معاف نمیشود - بلکه به يك روایتی از امام شافعی چنان مروی  
است - هر آنکسیکه از اهل ذمه بر اعطای جزیه مقتدر نباشد او را در عمله داری  
اهل اسلام نباید گذاشت خراج زیاده تر از آن مبلغی که او را « حضرت عمر » معین  
داشته بر اهل ذمه مقرر داشتن جائز است البته قلت و کم کردن آن در هیچ صورت  
جواز ندارد - شهادت اهل ذمه اگر چه مدعی و مدعی علیه ذمی باشند در هیچ  
حالت مقبول نیست - و درین مسئله امام مالک و امام شافعی هر دو متفق الرای میباشند -  
ذمی ابداً بداخل شدن در حرم محترم مجاز نیست و در حرمین شریفین سکونت را اختیار  
کرده نمیتواند - و امام مالک ابداً بآنها اجازه دخول مسجد را نمی دهد و اهل ذمه  
در منطقه های حکمرانی اسلامی معبدی را مجدداً ساخته نمیتوانند - و نباید بر اهل  
ذمه اعتبار کرد - و نه آنها را در سلك افواج اسلامی مشمول داشت - و اگر یکی از  
اهل ذمه قصداً مسلمان را بکشد و یا بایک زن مسلمان فعل شنیع زنا را بعمل آورد  
علی الفور تمام حقوق او باطل میگردد و یکی از کفار حربی شناخته میشود - مستحق

تحفة الامان في سيرة النعمان حصه اخري ( ٢٥٧ ) تسهيلات فقه حنفیه در باره اهل ذمه  
بمراعات بزرگ امام شافعی مخصوصاً اهل کتاب ( یهودی نصرانی ) است بت پرستان و  
آتش پرستان با اینکه قبولدار اعطای جزیه هم بشوند در حدود اسلامی سکونت  
کرده نمی توانند

تمام این احکام چنان سخت و شدید میباشند که متحمل آن اقوام نهایت ضعیف  
و مشرکین هم شده نمیتوانند - و بنا بر همین اسباب مذاهب غیر حنفی را سلاطین  
اسلامی اختیار نموده اند با اینکه بر حکومت مصر تا یک مدتی سلطنت شوافع بود -  
در نتیجه همواره رعایای عیسائی و یهودی آنجا بغاوت و سرکشی را از حکومت اختیار  
می نمودند درین موقع این امر را نباید پوشید که در کتب فقه حنفی نسبت باهل ذمه  
چند شرائط شدیدی که تماماً مبنی بر کمال سختی و تنگدلی است نیز مذکور می باشد  
و آن مسائل را چنان نشان داده اند که مذهب امام اعظم است ازین رواقوام غیر نه تنها  
بر مذهب حنفیه بلکه بر ملت اسلامی بواسطه همان چند مسائل حمله آوری میکنند  
در هدایه مسطور است که باید اهل ذمه سلاح نیوشند و زنار را بر خود معلق دارند  
و بر پیوت خود یک علامتی مخصوص را تعبیه نمایند - که از آن خنهای شان شناخته  
شود که مالک این خانه از دایره اسلام خارج است و غیره و غیره - وجه احکام را  
صاحب هدایه چنان بیان می نماید که این امور محض جهت تحقیق اهل ذمه مقرر شده  
است در فتاوی علمگیری نیز سخت ازین احکام شرائط بی رحمانه دیگری هم بر اهل  
ذمه عائد شده که تمام این مسائل ایجاد شده دست علمای متأخرین بوده دامن امام  
ابو حنیفه ازین داغها پاک است -

چیزیکه از امام اعظم درین باب مرویست این چنین است که ذمی باید زنار بندد  
( ملاحظه شود جامع صغیر امام محمد ۱۲ ) و بر چنان زین سواری نماید که مانند کف  
دست باشد ( زین انگریزی شکل ) البته قاضی ابو یوسف برخی از احکامات دیگر را  
برین ایزاد نموده ( این احکام را قاضی ابو یوسف در طی احکام کتاب الحراج خویش  
مستور داشته است ۱۲ ) که باید وضع و قطع البسه ذمی مانند مسلمان نباشد در سواری  
با هم مشابهت نکند و کلاه های درازی را بسر دارند و چوب زین آنها باید گرد باشد  
و تسمه های زین و رکابهای آنها باید دوتا باشد و مستورات آنها بر کجاوه نشینند



تحفة الامان فی سيرة التعلمان حصه اخري ( ۲۵۸ ) تسهيلات فقه حنفیه در باره اهل ذمه  
وقاضی صاحب این را هم نوشته است که حضرت عمر رض این احکام را برای اهل  
ذمه اصدار داشته است و وجه آن همان قول حضرت عمر رض است که میفرمودند که  
باید وضع و قطع اهل ذمه از مسلمانان متمسک باشد —  
بلا شبهه که این احکام از حضرت عمر رض است — اما از آن این چنین وجهی را  
تصور نمودن که این جهت تحقیر اهل ذمه مقرر شده کاملاً ارتکاب سهو و غلطی  
است — متأسفانه که مرتکب این سهو و خطا متأخرین فقهای حنفیه شده اند —  
بلا شبهه در مذاق حضرت عمر رض طبعاً این امر موجود بود — که امتیازات فوق را  
می‌پسندید و اکثریه در فرامینی که برای افواج اسلامی می‌نوشت — این وصایا را نیز  
قلمبند میداشت که در ایام سرما نباید در آفتاب نشستن را ترك کنید و براسپ های  
خویش ببدن رکابها سوار مشوید و البسه بزرگ و درشت را زیب تن ننمایید که مقصد  
از این احکامات تنها تحفظ عادات و اطوار و خصوصیات و طایفه اعراب بود و بنا بر همین  
مسئله اوشان همان مردمانی را که از اهل عجم بشرف اسلام نائل شده بودند تا کید  
میفرمودند که آنها خصوصیات قومی خود شان را ضائع و متروک نمایند اهل عجم قبل  
از تشرف باسلام زنا می‌پسند و کلاه های درازی را بسر می‌نمودند ( خلیفه منصور  
نیز برای اهل دربار خویش همین طور کلاه ها را مخصوص نموده بود که عموم مورخین  
نسبت بدو می‌نویسند که تقلید عجم را نموده است ) و زین های اوشان مشابه به زین  
های انگریزی مروجی امروزه می‌بود و زنان شان بر اشترها سواری نمیکردند و همین  
احکام را امام ابوحنیفه وقاضی ابو یوسف نیز در فقه خویش مقرر داشته‌اند که مقصد  
از آن تنها همین قدر است که باید مرد و قوم بر خصوصیات اصلیه خویش الآن کما  
کان قائم باشند و بس —

البته امام اعظم چنان حکم داده است که در شهرهای اسلامی اهل ذمه عبادتگاه  
های جدید بنا نکنند — لکن مقصد او از این حکم همین قدر است که در امن و امان  
خلی بوقوع نرسد و آن مسلمانان عربی که بعد اهای ناقوس و شمشای زنگ  
عادت ندارند و بشنیدن آن آشنا نمیشدند — بفساد و ضرر آماده نشوند — و این حکم  
برای اهل ذمه چندان تکلیف و دق را هم عائد نموده است زیرا که آن اعراب را

تحفة الامان فی سیرة العثمان حصه اخری ( ۲۵۹ ) موافقت فقه حنفیه بانصوص شرعی

که مسلمانان آباد نموده اند از پنج شش شهر زیاده نبوده است — و در امصار دیگر که قبلاً آن آباد کرده شده دست اقوام غیر از ما سبق بوده معبد های آنها در آن معمور بود — و در آن امصار حق تجدید عبادتگاه ها نیز برایشان حاصل است و این قید در شهر مسای اسلامی نیز تا آن زمان معمول بود که فساد احتمال داشت — اما چون آن احتمال زائل گشت — برای اهل ذمه علی العموم اجازت ساختن عبادتگاه ها است — چنانچه در بغداد که یک مرکز مخصوص مسلمانان است معابد اهل ذمه و کلیسا های بی شماری موجود بود .

( موافقت فقه حنفی بانصوص شرعی )

خصوصیت پنجمی که در فقه حنفی مرئی آن مطابقت عموم مسائل اوست با احکام نصوص شرعی — و در مواقع اختلاف آن طرف و پهلوی را که امام ابوحنیفه اختیار نموده است عموماً نهایت قوی و مدلل ، و بانصوص قرآنی و احادیث نبوی موافقت تامی دارد — و بدین لحاظ آن احکام نیز منصوص خوانده میشود — که نه از قرآن بلکه از احادیث باثبات رسیده باشد — لکن ما در اینجا نمی توانیم که به بحث این بنابر چند وجوه پرداختیم اول اینکه اقسام آن مسائل نهایت بسیار است که اگر ما باختصار مختصر آن بگوئیم — یک حصه از آن هم درین کتاب مختصر گنجایش ندارد — اگر چند مسائل او را بطور نمونه بنویسیم در انصورت برای اشخاص بدگمان جهت سوء ظن موقعیت بحصول آمده خواهند گفت که مسائل قویه را نقل نموده — از مسئله های ضعیفه صرف نظر کرده شده است — دوم اینکه امروز فیصله آن مسائل بطور مجتهدانه ممکن نیست که بشود — زیرا که نسبت بصحت و عدم صحت احادیث اباحت بزرگ پیدا میشوند — و بنا بر همین واسطه مسائل فقهیه مختلف الاراء گردید است — که به نزد مجتهد یک حدیث قابل حجت است و به نزد دیگر نیست — اسباب و کتبی که برای تصفیه این مباحث در کارند حسب دلتخواه درین ممالک میسر نمیشود — و از آن کتبی که درین فن موجودند نسبت به هیچ یک حدیثی فیصله مجتهدانه کرده نمیشود مرحله بزرگی برای تصفیه این امر « اسماء الرجال » است و کتبی که درین فن



تحفة الامان في سيرة النعمان حصه اخرى ( ٢٦٠ ) موافقت فقه حنفیه بالنصوص شرعیه

به مملکت ما موجودند — مثل تهذیب الکمال مزنی — تهذیب التهذیب — میزان الاعتدال — طبقات الحفاظ تهذیب الاسماء واللغات — و غیره و در آنها اقوالی که نسبت ببحر و تعدیل مذاهب ائمه مذکورند اکثریه در سلسله آن سند مذکور نیست ازین رو بحیثیت محدثانه نسبت بنیوت و عدم نیوت آن تصفیه امکان پذیر نیست — و علاوه بر آن اکثر جروح آن هم میباشند و جرحی را که مفسر ها قرار داده اند — آن نیز از ایهام خالی نیست بلاشبیه بواسطه تصنیفاتی که آنرا قدماء تخریر داشته اند این مباحث طی میگردد — اما آن مصنفها ممکن نیست که فعلاً میسر گردد علمای احناف مخصوصاً درین موضوع که فقه حنفی تماماً از احادیث نبوی ثابت است — کتابهای متعدد پرا نوشته اند اگر کسی را میل و شوق بسوی این مبحث باشد — پس باید بدان کتب مراجعت نماید

لاکن در قرآن مجید سلسله بزرگ این بحث انقطاع می پذیرد — زیرا که در نبوت قرآن احدی کلام ندارد — ازین سبب مدار نزاع آنها برین امر می ماند آیا مسائلی که از قرآن استنباط شده اند صحیح میباشد و یا خیر؟ درین صورت این بحث مختصر میگردد و بکمال رسائی فیصله میشود — بلی! احکامیکه از قرآن شریف ثابت شده تعداد آنها اندک نیست — بلکه مشتمل بر — مهمات مسائل است . لهذا اگر این امر ثابت بشود که فقه حنفی زیاده تر بالنصوص قرآنی مطابقت دارد — پس در مهمات فقهیه ترجیح برای مذهب ابو حنیفه باسانی به نبوت می انجامد — و از آن نیز بآیات میرسد که امام ابو حنیفه را من حیث الاجتهاد بر تمام ائمه ترجیح و مزیت است — زیرا که زیاده تر مدار اجتهاد بر استنباط و استخراج است . —

— عدم مخالفت فقه حنفی با احادیث نبوی —

اگرچه ما بنا بر آن وجوه آنها بر همان مسائل اکتفا میکنیم که از قرآن ثابت شده اند تا هم یک بحث اجمالی نسبت با احادیث نیز ضرور است تا از آن موقع سوء ظن برای بدکانها بحصول نرسد — بعضی اشخاص چنان توهم میکنند که مسائل امام صاحب اکثریه برخلاف احادیث صحیحیه میباشد و بعضی از آنها چنان الزام را

تحفة الامان في سيرة النعمان حصه اخرى ( ٢٦١ ) موافقت فقه حنفیه باصوص شرعیه

بنو عائد داشته اند که امام صاحب دیده و دانسته بمخالفت احادیث پرداخته و بعضی اشخاص منصف وجه آنرا چنان بیان داشته اند — که تا زمانه امام صاحب استقصاء احادیث بعمل نیامده بود ازین رو بسیاری از احادیث تابوی نرسیده اند — لاکن تمام این خیالات باطل و لغو و اقوال بی سر و پا میباشند اگر بزعم آنها تا زمانه امام صاحب احادیث سید الانام جمع نشده بودند — همانا که در ازمه آیه بعد از امام صاحب مجموع شده بود پس چرا محدثین کامل و شیوخ فاضل همان مسائل اورا بنظر استحسان و قبول تلقی میکردند —

و کعب بن الجراح که روایات شیره او در صحیح بخاری موجود است — و نسبت بنو امام احمد حنبل چنین میگفت که من کسی را بزرگتر از وی حافظ احادیث ندیده ام وی عموماً تقلید مسائل امام ابوحنیفه را می نمود — خطیب بغدادی درطی حالات او میگوید ( کان یقی بقول ابی حنیفه ) یعنی و کعب بن الجراح که فتوا میداد بقول ابوحنیفه ( ملاحظه شود ترجمه و کعب بن الجراح در تاریخ بغداد ابن حزمه ١٢ ) یحیی بن سعید القطان که موجد فن جرح و تعدیل احادیث است نیز در اکثری از مسائل پیروی امام صاحب را می نمود و نسبت بوی میگفت ( قد اخذنا کثیر اقواله ) بتحقیق که ما اکثری از اقوال ابوحنیفه را اختیار نموده ایم ( ملاحظه شود ترجمه امام ابوحنیفه در تهذیب التهذیب حافظ ابن حجر ٢١ ) امام طحاوی که حافظ احادیث و درجه مجتهد فی المذهب را داشت و اولاً بمذهب شافعی بود — و متعاقباً مسائل حنیفه را اختیار کرد و همیشه میگفت که من مقلد امام اعظم نمیباشم — بلکه مرا با وی توارد است — طحاوی هم عصر امام بخاری و مسلم بود — و این ان زمانه است که دفاتر احادیث کاملاً مرتب شده است — در محدثین متأخر نسبت بعلاوه ماوردینیه ، حافظ : ربیع ، ابن الهمام ، قاسم بن قطلوبغا ، و غیره هم — کدام شخص دعوی قلت نظر را کسرده میتواند حالا نکه این ذوات مکرر مه عموماً بحیثیت مسائل حنفی بوده اند —

علاوه بران اشخاصیکه علی العموم حافظ احادیث تسلیم شده اند مسائل آنها هم برطبق مذهب حنفی است — در طبقه اولی بزرگتر از همه محدثین امام احمد حنبل است



تحفة الامان في سيرة النعمان حصه اخرى (٢٦٢) موافقت فقه حنفیه با نصوص شرعیه

که بشاگردی او بخاری و مسلم تفخر و مباهات می نمایند و نسبت بدو عموم محدثین چنان میفرمایند — « حدیثی را که امام احمد حنبل نداند و روایت نکند حدیث نیست » — اکثریه مسائل او مخالف بمذهب امام شافعی است و بامذهب حنفی موافقت دارد خوا رزمی می نویسد که از فروع و جزئیات مسائل صرف نظر نموده — در امهات مسائل فقهیه در یکصد و بیست و پنج مسئله امام احمد حنبل با امام ابوحنیفه متفق است — و با امام شافعی مخالف — خود مانیز به تطبیق بسا مسائل امامین مذکورین پرداخته ایم و ازان تأیید این قول خوارزمی را می نمایم — سفیان ثوری و امام احمد حنبل را عموم محدثین امام الحدیث لقب داده اند و قاضی ابو یوسف میگفت « والله سفیان اکثر متابعه منی لابی حنفیه — بخدا سفیان ثوری بیشتر از من بمتابعت ابوحنیفه میگویند » — و در صحیح تر مذی اکثر مسائل سفیان ثوری موجود است که عموماً با امام شافعی مخالف است — و با امام اعظم موافقت دارد — .

و چه بزرگ پیدا شدن این خیال آنست که بعض محدثین مانند امام بخاری و ابن ابی شیبته در مسائل متعدده نسبت با امام ابوحنیفه صراحت می نکرانند که خلاف حدیث است و ابن ابی شیبته به تردید امام ابوحنیفه يك كتاب مستقلی را نوشته است — لاكن این گو تا نظری خیال کنندگان است زیرا که اکثری از ائمه بريك دیگر شان جرح و اعتراض نموده اند با وجودیکه امام شافعی يك شاگرد با اخلاص امام مالک بود و همیشه میگفت که بزیر آسمان کتابی صحیح تر از موطاء امام مالک نیست اما بتردید امام مالک يك كتاب مستقلی را قلم بند نموده است و در آن دعوی نموده که مذهب امام مالک در اکثری از مسائل بر خلاف احادیث صحیحه است امام رازی در مناقب الشافعی دیباچه این کتاب را نوشته و خود آن هم از نظر ما گذشته است لبت بن سعد که یکی از محدثین مشهوره است همیشه میگفت که « امام مالک در هفتاد مسائل مخالفت حدیث را نموده است — و من اراده دارم که نسبت بدین امر بدو مکتوب بنویسم » امام شافعی نیز از امثال این اعتراضات نجاست نیافته است — و باید که بزیر اعتراض می آمد — زیرا که در جهر خواندن بسم الله و قنوت فی الفجر و ترك توريث ذوی الارحام و دیگر مسائل مذهب وی نیز برخلاف احادیث

تحفة الامان فی سیرة النعمان حصه اخرى ( ۲۶۳ ) موافقت فقه حنفیه بالنصوص شرعیه

صریحه است لکن در حقیقت این امورات اجتهاد است و بدین لحاظ ما نمیتوانیم که مذهب هیچکی از ائمه را مخالف حدیث بگوئیم زیرا حدیثی را که یکی از مجتهدین صحیح انگارد این امر ضروری نیست که دیگر محدث نیز او را صحیح بنماید .

### بحث استدلال و استنباط

بعد از طی شدن این مرحله بحث استدلال و استنباط باقی می ماند که دران مجتهدین بسیار کم متفق الرای شده میتوانند . زیرا که اصول استدلال و استنباط بنزد هر کدام جدا گانه است . جزء القراءة امام بخاری را خود ما دیده ایم . و در جامع خویش هر جائیکه وی بعطف امام ابوحنیفه اشاره میکند . ازان نیز و اقیقت بدست داریم . بلا شبهه دران مسائل امام بخاری دعوی میکند . که مذهب امام صاحب برخلاف حدیث است لکن اگر تحریر امام بخاری و فتوی امام صاحب هر دو به پیش نظر انداخته شود البته که در ظاهر مذهب امام صاحب مخالف حدیث یا مخالف رأی و اجتهاد امام بخاری دیده میشود .

استدلال امام ابوحنیفه در قرائت سورة فاتحه برین آیت است و اذا قرى القرآن فاستمعوا له وانصتوا امام بخاری در جزء القراءه خویش می نویسد که این آیه درباره خطبه نزول یافته است . یعنی تعاقب نماز ندارد . این مقوله امام بخاری تا کدام اندازه حیرت انگیز است . اگر خود ما رساله جزء القرائت او را نمی دیدیم . بمشکل نسبت این مقوله را بوی میکردیم . و علی الیقین نمی بنداشتیم که این قول اوست . اولاً از روایات پیشمار ثابت شده است که این آیه در باره نماز نازل گشته لکن اگر ما قول خود او را هم تسلیم نمائیم . پس کیست که این امر را نمی داند که باوجود این موقع مخصوص و در این حکم صریحی عمومی که درین آیه است مخصوص شده نمی تواند . در مذهب امام ابوحنیفه باید که امام و مقتدی آهسته آمین بگویند . لکن امام بخاری برخلاف آن قائل بجهر گفتن اوست . و در دلیل می گوید که آنحضرت فرموده است « و قتیکه امام ولا الضالین بگوید . شما آمین بگوئید . اما درین حدیث حکم بجهر آن کجاست ؟ از مطلق آمین گفتن امام صاحب کجا انکار دارد ؟ در مذهب حنفیه « بیذ التمر » بشرطیکه مسکر نباشد بدان وضو کردن



تحفة الامان فی سیرة النعمان حصه اخرى ( ۲۶۴ ) موافقت فقه حنفیه بانصوص شرعیه

جائز است — امام بخاری برخلاف آن ترجمه الباب مستقی قام داشه این حدیث را می نگارد که کل ما اسکر حرام — امام ابوحنیفه می گوید که برای مقتدی خواندن فاتحه ضروری نیست — و امام بخاری مدعی وجوب قرائت اوست — و در جامع صحیح خویش در یک باب که علحدده مسطور است می نویسد که بر امام و مقتدی در هر نماز ( سفر . حضر ) مبری باشد یا جهری قرائت فاتحه ضروری است — و برین دعوی خویش دو حدیث را دلیل تقدیم نموده است — اول اینکه « مردم کوفه بزرگ حضرت عمر شکایت سعد بن ابی وقاص را نمودند و حضرت عمر او را معزول نمود و بجای او عمار را مقرر داشت و مردم کوفه از عمار نیز شکایت نمودند که وی هم بخواندن نماز نمی داند — حضرت عمر به عمار پیام فرستاد و بدو داناند که مردم نسبت بخودت چنان کان دارند — عمار گفت والله که من او شانرا چنان نماز میدهم که رسول الله « آن را می خواند — در دور کعت اول تادیر می ایستم و بدو رکعت اخیر تخفیف میکنم » — میدانم که ازین دو حدیث چگونه وجوب فاتحه را ثابت می نمایند — تاویلاتی را که حافظ بن حجر و غیره نموده اند — ازان ها هزارها دقت اگر بر وجوب آن استدلالی هم بشود — پس آیا ازان این چنین دعوی نمودن جائز است که امام ابوحنیفه مخالفت حدیث را نموده است — در حقیقت نسبت به یک از محدثین این چنین دعوی نمودن که بوی نسبت بدین احکام حدیثی نرسیده — یک غلطی صریحی است اما چون معیار تحت احادیث — و جوه استنباط طرق استدلال بزرگ تمام مجتهدین یکسان نیست ازین و جوه اختلافات در میان مسائل ضروری افتاد —

اکنون ما این بحث ضمنی را گذاشته بجانب اصل مقصد مرا جعت می نمایم — و همان مطلوب خود را که معنی اصلی و واجب العمل آن آیینی که ازان مسائل فقهیه استنباط شده اند — همان چیز است که او را امام ابوحنیفه اختیار نموده است . ما ثابت میکنیم — چون در قرآن شریف عدد آیینی که ازان احکام مأخوذ شده اند از حد آیت متجاوز است ازین رو نمی توانیم که باستقصاء کلی آن عطف عنان کنیم البته بطور مثال به تذکر چند مسائل آن می پردازیم تا ازان یک خیال اجمالی قائم گردد —

تحفة الامان في سيرة النعمان حصه اخرى ( ٢٦٥ ) موافقت فقه حنفیه بانصوص شرعیه

— ( فرائض وضو ) —

بزرگ امام اعظم فرائض وضو چهار اند — و امام شافعی دو فرض را زیاده کرده است — یکی نیت — دوم ترتیب — و امام مالک بجای آن موالات را فرض می شمارد — و در مذهب امام مالک گفتن بسم الله ضروریست — و اگر قصداً نسیه نگویید وضوی او باطل میگردد و امام صاحب چنان استدلال میکند که در آیه وضو تنها ذکر چهار احکام است ازین سبب اشیاء که علاوه برین چهار است آنرا فرض نباید گفت — و ذکر نیت — و ترتیب و موالات ابدأ در آن آیت نیست اگر چه گمان بودن ترتیب از بودن و او عاطفه به بخیه می رسد اما چون علمای عربیه برین امر اتفاق دارند که در مفهوم و او عاطفه ترتیب را هیچ شمولیتی نیست ازین خیال ترتیب درین جا غاسط است — .

امام رازی در تفسیر کبیر خویش بفرضیت ترتیب دلائل متعددی را تقدیم داشته است ! اما اگر انصافاً گفته شود مراتب آن دلائل از حد تأویل متجاوز شده نمی تواند استدلال بزرگش این است که در فاعلو او جو حکم فاعل از برای تعقیب است که ازان اینقدر امر حتماً فهمیده می شود که اول شستن روی فرض است — و قی که در یک رکسن ترتیب ثابت شد همانا در ارکان دیگر بطریق اولی باید که ترتیب معمول گردد — دلیل دومش اینکه حکم وضو حکمی است برخلاف عقل لهذا در تعمیم آن باید همان ترتیب را مرعی داشت که در آیه مذکور است زیرا که چنانچه حکم وضو برخلاف عقل است باید که ترتیب نیز برخلاف عقل باشد چون مراتب این دلائل امام رازی فائداً ظاهر است ازین رو ما محتاج به رد و قدح او نمیشیم .

عدم نقض وضو از مساس نسوان

امام ابوحنیفه می گوید که مساس عورت موجب نقض وضو نیست — امام شافعی درین مسئله مخالف است و در استدلال خویش این آیت را پیش می کند و انکنتم مرضی اوعلی سفر اوجاء احدی من الفاط اولا مستم النساء فلم تجرد و امانه قبیحوا ( الا ینه ) یعنی اگر شما بیمار یا در سفر باشید و یا یکی از شما از نقض وضو آید و یا با



تحفة الامان في سيرة النعمان حصه اخرى ( ٢٦٦ ) موافقت فقه حنفیه بانصوص شرعیہ

زنان ملاست ورزید و آب را نیاید پس تیمم کنید امام صاحب می فرماید که مراد از ملاست زنان جماع و مقاربت است با اوشان و این یکی از طرزهای عمومی قرآن مجید است که امثال این امور را صراحة تغییر نمیکند لعل درین جاست لفظ هم معنی او که « مس » است معنی آن نیز مجامعت میباشد و در دیگر آیت قرآن بمعنی مجامعت آمده و آن را خود امام شافعی صاحب نیز تسلیم نموده که در اینجا « مس » مقصد از جماع است حقیقت این است که درین آیت معنی ظاهری ملاسه را گرفتن آنچنان غلطی است که هرگز از اهل زبان توقع نمودن آن جائز نیست حالانکه درین آیت لفظ غلط نیز موجود است که عموم مجتهدین آن را کنایه از نفوذ وضو میدانند و الا اگر معنی ظاهری آن گرفته شود — پس چنان لازم می آید که هر شخص از زمین هموار بگذرد بروی وضو کردن واجب می شود به نزد من اگرچه در مذهب امام شافعی از مساسی زنان وضو می شکند لیکن استدلال او برین آیت نیست و درین مسئله حدیثی استناد داشته خواهد بود — اغلباً ما بعد از او مقلدینش بمقابله احناف ازین آیت استدلال گرفته او را با امام شافعی نسبت داده خواهند بود .

#### جواز چند فرائض بر یک تیمم

در مذهب امام اعظم یک تیمم تأدیه چند فرائض جائز است و بنزد امام شافعی و مالک برای هر فرض باید که تیمم جدیدی نمایند — امام صاحب چنان استدلال میکند که دارای هر حیثیتی که وضو است . همان احکام بر تیمم که نائب مناب او است نیز مرتب می شود — و قنیه برای هر نماز وضوی جداگانه لزوم ندارد همچنین ضرورت تجدید تیمم هم نیست — البته اشخاصیکه یک وضو خواندن نمازهای متعددی را جائز نمی انگارند آنها نسبت به تیمم نیز همان حکم را جاری نموده می توانند — لیکن در بین وضو و تیمم تفریق را مانند امام شافعی و امام مالک روایات شدنی یک امریست بی وجه —

#### ( اقتدار متیمم بر آب )

بمذهب حنفی اگر متیمم بر آب در اشای نماز مقتدر گردد تیممش باطل میشود —

تحفة الامان في سيرة العثمان حصه اخري ( ٢٦٧ ) موافقت فقه حنفیه بالنصوص شرعی

بنزد امام مالك واحمد حنبلي بايد بهمان تیمم با اینکه آب موجود باشد نماز را تمام نماید  
استدلال امام صاحب آنست که در قرآن جواز تیمم بدین شرط است که ( لم نجد ماء )  
در صورت مذکوره چون شرط باقی نماند مشروط نیز قوت گردید —

( تکبیر تحریمه جزو نماز نیست )

بقول امام ابوحنیفه رج تکبیر تحریمه جزو نماز نیست و بر زبان فارسی گفتن آن درست .  
است امام شافعی و دیگر ائمه مخالف این مسئله میباشند — استدلال امام صاحب اینست  
از آیهی که فرضیت تکبیر ثابت شده در آن هیچ گونه خصوصیت زبان نیست از آنجا  
که بر ما بعدش فاء تعقیبیه داخل است موخر بودن نماز از تکبیر تحریمه ضروریست و از  
آن ثابت است — با اینکه تکبیر تحریمه فرض میباشد اما داخل نماز و جزو آن نیست —

( عدم ضرورت قرائت مقتدی )

مذهب امام صاحب آنست که خواندن فاتحه برای مقتدی ضرور نیست و امام  
بخاری و امام شافعی قائل و جوب آن میباشند — امام صاحب برین آیت استدلال  
میکند « اذقرو القرآن فاستمعوا له وانصتوا — و تیکه قرآن خوانده شود انرا بشنوید —  
و ساکت باشید » ازین آیت اگر چه در نماز های سری نیز حکم ترك قرائت مقتدی  
ثابت میگردد — اما مخصوصاً در نماز های جهری این آیت نص قاطع است هیچ تأویلی  
برای ان کرده نمیشود — جای تعجب است که شوافع بمقابله هیچ يك آیت صاف  
و صریح از احادیث استدلال گرفته اند — حالانکه آن احادیثی که درین باب وارد اند —  
تماماً متعارضند و بالذاته که احادیث نسبت بوجود قرائت موجود است بهمان اندازه  
بترك قرائت نیز ملحوظ میشود — با اینکه امام بخاری درین مبحث يك رساله مستقلی  
را تحریر داشته کوشش ورزیده است تا بتواند که جواب استدلال این آیت را بدهد  
لاکن تمام جوابهای او ازان قبیل است که انسان آنرا دیده متعجب و متحیر میباند —

( مسائل حل و حرمت ) —

( انما حرم علیکم الميتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل به لغیر الله فمن اضطر غیر باغ  
ولا عاد فلا اثم علیه : — بجز ازین نیست که حرام گردانیده خداوند بالای شما مرده



تحفة الامان في سيرة النعمان حصه اخرى (٢٦٨) موافقت فقه حنفیه در بانصوص شرعیه  
وخون و گوشت خنزیر را و آنچه را که بران نام ما سوای الله گرفته شده باشد  
و اگر شخصی مجبور گردد بشرط اینکه از حد خداوندی نگذرد و نافرمان نباشد پس  
بروی گناه نیست ( ازین آیت مسائل بسیاری استنباط شده اند و دران مجتهدین  
باهم مخالفت دارند در ضمن این تمام مسائل مختلف فیه امام ابو حنیفه هر مطلبی را  
که جهت آیه قرار داده همان صحیح است و درست . بحث نخستین این است که از مرده  
مقصود چیست ؟ امام صاحب همان معنی عمومی او را اختیار نموده که بمحاوره عمومی  
از اطلاق مرده آنرا اختیار می نمایند ! امام شافعی این معنی را باندازه وسعت داده  
است که موی و پوست و پر و استخوانهای حیوانات مرده را نیز مردهار میدانند  
و ازین رو ازان اشیاء تمتع و استفاده را جائز نمی انگارد و به همین واسطه استعمال  
پوستین و امثال آنرا ناپروا می انگارد . امام مالک استعمال پوست و موی مرده را  
جائز قرار داده تنها منکر استعمال استخوان آن میباشد . معنی را که امام شافعی و امام  
مالک از مفهوم مرده اختیار نموده اند چون علانیه غلط بود ازین رو مقلدین آن  
بتا ویلات آن پرداخته اند — امام رازی در تفسیر کبیر می نویسد که اطلاق مرده  
بر استخوان درست است زیرا که خداوند می فرماید ( من یحی العظام ) « استخوانهای  
مرده را کدام شخص زنده میکند » معلوم است که زنده همان چیز شده میتواند  
که او لا مرده باشد و به همین لحاظ خداوند زمین را هم مرده گفته است . این  
تحویل امام رازی نهایت تعجب خیز است و امثال این اطلاقات را اطلاق مجبازی  
میگویند که ازان احکام فرعی شده نمیتواند و الا امام رازی اطلاق مرده را بر زمین هم نموده  
و آنرا از قرآن مجید ثابت کرده پس باید که استعمال خاک و زمین نیز ناجائز قرار داده شود ؟ !  
مسئله دیگر این است که از « غیر باغ و لا غاد » چه مقصود است — امام ابو حنیفه  
میگوید که در خوراک آن تفاوت و عدو آن نباشد . یعنی مردیکه بخوردن مرده  
و گوشت خنزیر و خون مجبور بشود و جان بلب باشد برای او خوردن آن جائز است  
لکن برین شرط که بیشتر از سد رمق نخورد . و از دیگر شخصی مضطر نیز آنرا بخورد  
نکشد . امام شافعی معنی تفاوت و عدو آن را چنین می نویسد که آن شخص از سلطان  
تفاوت نموده باشد و گنهگار نباشد . نتیجه این اختلاف چنان بیان میرسد که اگر یک

تحفة الامان في سيرة النعمان حصه اخري (٢٦٩) موافقت فقه حنفيه بانصوص شرعية

شخصی مسلمان از سلطان وقت بغاوت نماید ودر موقعیکه از قافه جان بلب گردد ببرد  
امام ابوحنیفه آن مرد از گوشت خنزیر و غیره بقدر سد رمق خورده میتواند . و ببرد  
امام شافعی در آن حالت بخوردن آن عجز نیست زیرا که وی در حالت بغاوت است  
و برای اهل بغاوت خوردن آن در مذهب او جایز نیست .

معنی را که امام شافعی ازین الفاظ گرفته است اولاً از سیاق عبارت بالکل  
بیگانه است دوم اصول شرع مساعدت او را نمیکند زیرا شریعت اجازت و رخصت  
اشیائی را که برای انسان در وقت ضرورت داده است آن بواسطه جرم و عصیان  
بطلان نمیدارد . باینکه دروغ گفتن هم گناه است لکن در بعضی حالات که انسان را  
خوف هلاک دامن گیر باشد برای وی گفتن دروغ رواست پس آیا که گناهکار چرا ازین  
اجازت متبّع شده نمیتواند ! اگر در صورت متنازع فیه مقصد چنان باشد که برای آن  
شخص بدین واسطه در حالت غمضه اجازت خوردن نیست ناوی هلاک گردد . پس  
نباید تخصیص این عدم اکل را باما ~~کولات~~ محرمه نمود بلکه برای او اجازت  
خوردن غذای حلال نیز داده نشود !

آنچه مذکور گشت مسائل نهی بود حضرت امام ازین مسائل که مسئله قیامی  
را قائم داشته امام شافعی در آن نیز به مخالفت او پرداخته است . ببرد امام صاحب  
نوشیدن شراب برای مردیکه از قشنگی قریب هلاک شده باشد نظربدین مسائل  
اجازه است و امام شافعی آنرا جائز نمی انگارد اگر امام شافعی مانند دیگران باب  
ظاهر منکر از قیاس می بودند پس ازین جواب او چندان تعجب دست  
نمیداد اما باینکه عامل و قائل بالقیاس است این مخالف او بیشتر موجب حیرت  
و استعجاب میگردد . زیرا که علت مشترک یعنی تحفظ نفس از هلاک این حالت  
و از آن حالتی که صراحة در قرآن مسطور است کاملاً یکسان میباشد بازوجه عدم  
اشترک احکام از کدام رهگذر است .

#### — مسائل جنایات —

تعمیر صحیح احکامی را که نسبت بجنایات در قرآن مجید مذکور است بطوریکه امام  
ابوحنیفه نموده و هر یکی از مجتهدین تنوّلسته است . آن قواعد قصاص که در زمان



تحفة الامان في سيرة العثمان حصه اخرى ( ٢٧٠ ) موافقت فقه حنفیه باقصص شرعیه

جاهلیت مروج بود نهایت غیر منصفانه و برجهالت مبنی بود واحکام اسلامی به نهایت صفائی و درستی دران اصلاحات نمود وچنان قوانینی را مقرر داشت که ازان خوبتر نه بیشتر نظیری دارد و نه در آتی امکان پذیر است . در زمانه جاهلیت اعتبار قصاص بحیثیت قاتل و مقتول می بود . قبائلیکه معزومی بودند از دیگر قبائل قلیل الاعتبار چنان قصاص می گرفتند که بعوض غلام آزاد و بجای زن . مرد و بجای مرد دوتن از قبائل غریب را میکشند ایزد متعال نسبت بقصاص چنان احکامی را اصدار فرمود که واردات قصاص به هیچ قید مقید نیست در هر حالت قاتل در عوض مقتول بقصاص خواهد رسید خواه شریف باشد یا ذلیل . مرد باشد یا زن . غلام باشد یا آزاد . مسلم باشد یا ذمی . جهت مزید توضیح . آن عادات و اطواری را که درین امور قبلاً در میان اعراب جریان داشت موقوف فرموده چنین ارشاد داشت ( کتب علیکم القصاص ) فی القتلی الحر بالحر والعبد بالعبد والانی بالانی بر شما نسبت به مقتول قصاص فرض کرده شد تا آزاد را عوض آزاد و غلام را بجای غلام وزن را بقصاص زن برسانید ) در زمانه جاهلیه این قاعده نیز رائج بود که در قتل بالعبد اعطای معاوضه مالی را کافی می شمردند و بران دیت نام گذارده بودند . اسلام بران دستور نیز خط بطلان کشید و دیت را که يك گونه جرمانه است تنها در شبه عمد و قتل بالخطا جزا قرار داد و مقدار آنرا در حق ذمی و مسلمان یکسان عیان داشت . چنانچه درین آیت مذکور است و ما کان لمومن ان یقتل مومنا الا خطاء و من قتل مومناً فتحریر رقبه مؤمنه و دیت مسلمات الی اهلہ ان کان من قوم بینکم و بینهم میثاقی فتدیه مسلمة الی اهلہ و تحریر رقبه مؤمنه :- یعنی در شان مسلمان نیست که دیگر مسلمانی را قتل نماید مگر بسبب و غلطی . و مرد یک مسلمان را بغلطی و سهو بکشد پس يك غلام را آزاد نماید و پورته مقتول دیت او را برساند و اگر مقتول از میان قومی باشد که در میان شما و آنها عهد و میثاقی به عمل آمده باشد بعد از رسانیدن دیت يك غلام مسلمان را نیز آزاد کند این امر به کمال صراحت در قرآن مجید مذکور است و امام ابوحنیفه نیز به همان منوال قائل بآن احکام است . لکن امام شافعی و دیگر ائمه در برخی از مسائل آن اختلاف نموده اند که نسبت بدان تصریح این اختلاف شانرا ما با کمال افسوس

تحفة الامان في سيرة العمان حصه اخرى ( ٢٧ ) موافقت فقه حنفیه باصوص شرعیه

می نویسیم که مرتکب اغلاط شده اند .

اول مخالفت باحضرت امام این است که امام شافعی و امام مالک و امام احمد حنبل قائل این امرند که « بعوض غلام آزاد بقصاص رسانده نمیشود » حالا آنکه این چنین احکام بی رحمانه و تفرقه حر و غلام هرگز در قرآن ذکر نشده است اگر از تخصیص « الحر بالحر » استدلال میگیرند پس از تخصیص « الاتی بالاتی » باید بعوض زن مرد هم بقصاص نرسد حالا آنکه قائل این قول احدی نیست « ٢ » امام شافعی برعکس امام صاحب دیت ذمی را کمتر از دیت مسلمان مقرر داشته است . حالا آنکه خداوند الفاطمی را که نسبت بدیت مسلمان استعمال کرده همان عبارت را در باره آن اشخاص نیز ارشاد فرموده اند که با مسلمانان منافی را نموده متعهد گشته اند . بلا شبهه این خصائص عالی و نهایت فیاضی قوانین اسلامیت که حقوق اهل ذمه را مانند طبقه اسلامی مقرر گردانیده اما جای افسوس است که بعضی اشخاص در هیچ احکامات فیاضانه تاویلات غلط را مداخله داده اند ( ٣ ) بر خلاف امام اعظم امام شافعی در قتل عمد نیز اعطای معاوضه مالی را جایز می بیند اما حالا آنکه در قرآن مجید در باره قتل عمد حکم قصاص وارد شده و بدادن دیت درین مسئله هیچ اجازت نداده است و اقتضای عقل نیز همین است چون در ایام جاهلیت واردات قتل و قتال مانند دعواهای عمومی محاکم عدلیه کثرت داشت ازین رو معاوضه مالی را دران نیز جایز می بیند داشتند لکن اسلام ابداً اجازت بارتکاب هیچ یک گناه عظیم و غلطی بزرگی نمیدهد ( ٤ ) امام شافعی در کیفیت قتل برخلاف امام صاحب مساوات را لازمی میداند یعنی اگر قاتل کسی را بسنگ سرش زده کشته باشد باید که صورت قصاصی او بزدن سنگ بر سرش باشد و اگر احدی را با آتش سوختانده باشد باید که او نیز در آتش سوختانده شود لکن بر امتثال این مساوات هیچ لفظی در قرآن دلالت نمیکند . ( ٥ ) امام ابوحنیفه در قتل عمد اعطای کفاره را لازم نمیداند و امام شافعی قصاص و کفاره را معاً لازم قرار داده است حالا آنکه قرآن مجید کفاره را با قتل بالخطا مخصوص داشت با قتل عمد هیچ ذکری از کفاره نموده است .



تحفة الامان في سيرة النعمان حصه اخرى ( ٢٧٢ ) موافقت فقه حنفیه بالخصوص شرعیه

### احکام وراثت

در مسائل مهمه بالشان وراثت نیز در بین حضرت امام اعظم و شوافع اختلاف است و آن طریقه و بهلولی را که حضرت امام صاحب درین موضوع اختیار نموده صراحه بنص قرآنی تطبیق دارد قواعدی را که اسلام نسبت بوراثت مقرر داشته از تمام قواعد و قوانین عالم علیحدّه و مستثنی بوده برچنان اصول نازک و دقیقی مبنی است که علانیه دلیل این سخن شده می تواند که ما سوای خدا و رسول الله باید دیگری واضح هیچ قوانین نباشد اصول اصلیه وراثت آنست که اگر متوفی در حیات خود ملکیت و هبتی خویش را بکسی بدهد -- از همان شخص می شود اما وی در باره جایداد خویش عملیات و هدایات نموده وفات یافت پس لحاظ و مراعات این امر کرده خواهد شد که تعلقات فطری متوفی بکدام بکدام مردم است و بجه تصادف با هر کدامی از آنها مناسبت و علاقه مندی دارد تا بهمان تفاوت درجات مالک هبتی و جایداد او بشوند . گویا این هدایت معنوی از طرف متوفی است که بر اقاربش به همین تناسب اموالش توزیع گردد . که وی باوشان ارتباط تعلقات و مناسبات داشت . اصول دوم که اصول عمومی ( پولیتیکال اکانمی ) است چنان میباشد که تقسیم نمودن دولت را بر اشخاصی بسیار ازین امر بهتر است که آن مال در میان يك یا دو نفر محدود باشد این اصول عمده از نظرهائی تمام اقوام دیگر مخفی مانده بود و از همین واسطه قانون وراثت دیگر اقوام نهایت محدود و ناتمام است . در قانون عیسویان تمام اموال متروکه به پسر کلان میرسد . و دیگر اولاده اش بدون ازینکه يك چیزی را حسب مطلوب خویش دست برداشته بگیرد مستحق میراث نمیشد . در کیش اهل هنود نیز تنها پسر بزرگ مالک ملکیت پدر است و دیگر اولاده و برادران و پدر و مادر او از وراثت مطلق محرومند . لکن شرعیت اسلامی بنگاه بسیار دقیق آن تعلقات نازکی را که در بین متوفی و ورثه اوست نگریسته بهمان نسبت درجه و رتبه را به مراتب مقرر داشت ذوی الفروض ، عصباء ، ذوی الارحام . که این هر سه بالتصریح در فرقان مجید مسطورند مخصوصاً ذکر ذوی الارحام درین آیت بخوبی موجود است !

تحفة الامان في سيرة النعمان حصه اخري ( ٢٧٣ ) موافقت فقه حنفیه بالنصوص شرعية

( للرجال نصب مما ترك الوالدان والاقریبون ولكل جعلنا موالی مما ترك الوالدان والاقریبون  
 واولی الارحام بعضهم الى بعض ) و امام صاحب نیز در احکام توریث همین مراتب سه گانه را  
 مقرر داشته است لکن امام شافعی و امام مالک قطعاً ذوی الارحام را از استحقاق توریث  
 محروم داشته اند چنانچه بنزد ایشان پدر کلان و برادر زاده ها و غیره در هیچ حال  
 میراث گرفته نمیتوانند ، این ذوات مکرمه ذوی الارحام را علم قرار داده ذوی الفروض  
 و عصبات را از افراد اومی بندارند چنانچه امام رازی این مسئله را در تفسیر کبیر مفصلاً  
 تحریر داشته است اما این مفکوره صراحة غلط است .

### — نکاح و طلاق —

احکام متعلقه نکاح و طلاق در قرآن بسیار است و در بعض ازان مجتهدین باهم  
 مختلف آراء میباشند در ضمن این مسائل اختلافی دو مسئله نهایت مهتم بالشان است  
 که ما بتذکر آن درین مقام می پردازیم — مسئله اول چنانچه قبلاً گفتیم « دختر  
 اگر چه عاقله و بالغه باشد بنزد امام شافعی بدون از اجازت ولی خویش نمیتواند که  
 ولایت نکاح خود را اشغال نماید » — امام ابوحنیفه میگوید که دختر عاقله و بالغه  
 خودش اختیار نکاح خویش را دارد — درین مسئله هر دو امامین موصوفین آیات  
 قرآنی و احادیث نبوی را دلائل و تمسک برای خویش مقرر داشته اند محل مباحثه  
 احادیث در اینجا نیست — استدلالی را که امام شافعی برین مقوله خویش گرفته است  
 و او را در کتاب الام خویش بشد و مد تشریح مزید بیان داشته این آیه است ( و اذا  
 طلقتم النساء فبلغن اجلهن فلا تعضلوهن ان ینکحن از واجهن ) و قتیکه شما طلاق  
 دادید زنان و سر آوردن آنها عدت شانرا ، پس باز مدارید آنها را از نکاح کردن  
 شان با شوهران مجددۀ آنها امام شافعی میگوید که در « تعضلوهن » فاعل ولی است  
 و این خطاب بسوی اولیای نکاح میباشد پس اولیاء را ازین جهت حق باز داشتن  
 نسوان است از نکاح و الا ضرورت نهی چه بود ؟ امام شافعی جهت تأیید این مطلوب  
 خود از شان نزول این آیه نیز استفاده نموده ، میگوید چون « عقل بن یسار عقد  
 همیره اش را با یسر عیش بسته بود بعد از چندی شوهر او زنش را طلاق داد اما



تحفة الامان في سيرة الثعالبان حصه اخرى ( ٢٧٤ ) موافقت فقه حنفیه بانصوص شرعیه

بعد از تکمیل عدت او ازان طلاق دادن خاتون خویش ندامت کشیده می خواست که مکرراً عقدش را با همان زن خویش برینده زن نیز بران مسئله راضی بود و قتی که اطلاع این امر به معقل رسید گفت چون آن نکاح اولیه خودها را که من عقد کرده بودم فسخ نموده اید ازین جهت باز نخواهم گذاشت که عقد من آنکه شما بسته شود لهذا جهت ممانعت معقل ازین مسئله این آیه نازل شد .

اگر این تاویل و معنی را که امام شافعی درین آیه نمود . خود ما در کتابش ملاحظه نمیکردیم ، ابدأ برای قبولیت آن تصدیق نمیکردیم و باشکال تمام یقین کرده میتوانستیم که این قول امام شافعی است حال باید غور نمائیم این معنی را که امام شافعی ازین آیه گرفته است صحیح است یا نه ؟ این امر بنزد عموم علما و ائمه مسلم است که فاعل « طلقتم » ازواج است و این مخاطبه سوی شوهران میباشد چنانکه این امر مسلم شد پس حتی در « معطلون » نیز خطاب بسوی ازواج است ورنه بطوریکه امام شافعی فاعل « معطلون » اولیا را قرار داده است عبارت کلامی ربط و به مضمون میگردد زیرا که بران تقدیر ترجمه آن آیت چنین خواهد بود « ای شوهران و قتی که شما طلاق دهید زنان را و آنها بعدت خودها برسند پس ای اولیای نکاح شما آن زنان را از نکاح کردن شان ممانعت نکنید » در خصوص دربی ربطی معنی این آیه کیست که اشتباه ندارد چه در شرط بهرگاه شوهران مخاطبه بعد آمد است و در جزا آنها را گذاشته با اولیای نکاح مخاطبه کرده شده است این کدام طریقه کلام است امام رازی با اینکه یکی از حامیان مذهب شافعی است تا هم در تفسیر کبیر خویش صراحة می نویسد که : — و این معنی کلاماً غلط است و ذات با صفات خالق البریات ابدأ چنین این یک کلام بی ربط نمیفرماید و اگر این معنی را تسلیم هم نمائیم باز هم ازین آیت استدلال امام شافعی تمام نمی گردد زیرا که این امر ضروری نیست که یک شخصی از چنان کاری ممنوع کرده که وی مستحق به تعمل آن نباشد .

اکنون مانعی صحیح این آیه را بیان میکنم در زمان جاهلیت اکثریه چنین رواج بود که آنها زنان خویش را طلاق میدادند و از غیرت با اینکه عدت آنها هم مکمل می شد ، روا دار نمی شدند که آن اسوان با دیگری هم بستر شوند لهذا آنها را از نکاح



تحفة الامان في سيرة النعمان حصه اخرى ( ٢٧٥ ) موافقت فقه حنفیه با نصوص شرعیه

نمودن با دیگری جبراً باز میداشتند . ایزد تعالی خواست تا آن رواج خراب را از میان آنها بردارد این احکام را نازل داشت که ترجمه صحیح آن چنین است : — « ای شوهران وقتی که شما زنان را طلاق دادید و آنها عده خود ها را تسکیم نمودند پس شما آنها را ازین امر باز مدارید که شوهر دیگر بگیرند » — امام صاحب ازین آیه چنان استدلال میگیرند و بطوریکه مسطور گشت ترجمه مینمایند که در معامله نکاح نسوان بالذات مختارند تأیید این استدلال از لفظ « ینکحن » بیشتر میگردد زیرا که درین فعل نسبت نکاح بطرف زنان کرده شده نه بطرف اولیای نکاح !

دوم مسئله اعطای طلاق ثلاثه است . که بنزد هر چهار امام این امر مسلم است که اگر شخصی منکوحه خویش را یکبار سه طلاق بدهد ، طلاق واقع میشود و بعد از آن رجعت بدان عودت ممکن نیست . آیا اختلاف درین شان درین امر است که آیا این چنین طلاق دادن مشروع است ، و یا ناجیز ؟ بنزد امام شافعی این چنین طلاق مشروع است و میگوید که ایزد بآیه اجازه او را نیز داده است — ابو حنیفه آنرا حرام دانسته آن طلاق را ممنوع ، و این چنین طلاق دهند . را گهنگار میداند ، استدلال امام صاحب این است که خداوند طریقه را که برای طلاق معین داشته درین آیه محدود است « الطلاق مرتان فامساک یمروف او تسریح باحسان » — زنان را دو بار طلاق داده بعد از آن یا به نیکویی خود را باز داشتن است ( یعنی رجعت کردن است ) و یا باحسان زن را گذاشتن است ، — طریقه که درین آیت مذکور است حقیقه دران ترکیب همان طلاق شرعی نشان داده شده است

بعض از مردمان برین قول امام صاحب اعتراض نموده اند که اگر یکبارگی اعطای طلاق سه گانه جایز نباشد ، پس صورت نفاذ و وقوع آن چرا بعمل می آید — جواب این سوال بریک بحث بسیار نازک مبنی است که موقع تفصیل آن درین مؤلفه مانیست مگر اینقدر بطور اجمالی باید دانست که ( ممنوع بودن یک امر کار عاصیه است و نفاذ و وقوع آن چیزی دیگر چنانچه اگر یک پدر برای اولاده خود کم و بیش هتی و جایداد و ثروت خود را هبه کند و بهخشد با اینکه شرعاً ممنوع است لکن اگر





## ❁ خاتمه ❁

— تحفة الامان في سيرة النعمان —

.....

( یعنی ترجمہ سوانح عمری امام اعظم کوفی مصنفہ علامہ )

— ( مغفور وفہامہ مبرور ) —

— ( شبلی نعمانی ) —

.....

از خامہ بندہ عاصی مدیر اسبق « اتحاد مشرق » حال نگارندہ

( حضور امیر معظم غازی )

( برہان الدین کشکی )

.....

کہ در سنہ ۱۳۰۳ شمسی بنابر التماس برخی از دوستان معظم

واجبای مکرم در حین تحریر آمدہ بعد از ملاحظہ و باز دید

— ( دار التالیف وزارت معارف ) —

( وتصویب ع . ج . ۱۰ ح فیض محمد خان وزیر )

( در مطبعہ حروفی ریاست شرکت رفیق طبع گردید )



خاتمه تحفة الامان في سيرة التعمان ( ٢٧٨ ) ذكر تلامذه ارشد امام اعظم رح

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

( تلامذه ارشد حضرت امام رح )

اگر چه در ممالک ایشیائی تعلقات استادی و شاگردی علی العموم مناسبات قوی و تعلقات عالی را ایجاد می نماید ، لاکن برخی از تلامذه و ابنا بر وجوه مختلفه آنچنان خصوصیت و دل چسبی با استاد پیدا میشود که بهرجائی نام استادش مذکور گردد حتماً با او نام شاگردش نیز یاد میشود ، مادر حصه اولین مولفه خویش بسوی این واقعه ایمانی نموده ایم که دایره تدریس امام ابوحنیفه باندازه وسعت داشت که دایره حکمرانی خلیفه وقت ازان بیشتر وسیع نبود حافظ ابو المحاسن الشافعی اسامه ( ٩١٨ ) نهصد هجده تن از شاگردان امام صاحب رابقید نسب و مسکن تحریر داشته که تماماً از حلقه تعلیم او مستفید گردیده اند در جمعیت عظیم تلامذه امام صاحب چند ذوات مکرمه آنچنان اشخاصند که بدون از مساعیات جمیله آنها تاریخ علمی امام صاحب ناتمام می ماند - آن چهل تن از علما می متبحران وقت که با حضرت امام در تربیات و تدوین مسائل شرکت داشتند تماماً شاگردان رشید و اخلاص مند او بودند - کار نامه بزرگ زندگانی امام صاحب مسائل فقهیه است لہذا نا ممکن بود که در تاریخ علمی او از تذکر و تعرف آن ذوات معظمه که در عیبه یک کار مشکل و بزرگی شرکت و معاونت نموده اند پہلوئی کرده شود حالات آنها در حقیقت با تاریخ امام صاحب وابسته است بلکه ازان نسبت به فقه حنفی یک رای اجمالی نیز قائم میگردد و از عظمت و شان بزرگی آنها اندازه عمده گئی و خوبی فقه حنفی نیز بخوبی کرده میشود و علاوه بران از رتبه بزرگ استاد علام شان حضرت امام صاحب نیز بخوبی با ثبات میرسد - چه شخصیکه شاگردان او اینچنین مراتب و مقامات عالیشانی را اشغال نموده استاد او شان را کدام پایه و اندازه خواهد بود ، خطیب بغدادی در ملی حالات محدث مشہور و کعب بن الجراح ( که ما در آئیه



خانه تحفة الامان فی سیره النعمان (۲۷۹) ذکر تلامذه ارشد امام اعظم رح

ترجمه مستقل اورا می نویسیم) مسطور داشته که روزی بزرگ او چند تنی از علمای وقت حاضر بودند در ضمن مکالمه یکی از آنها گفت که ابوحنیفه درین مسئله غلطی نموده است و کعب گفت ممکن نیست که امام صاحب غلطی نموده باشد زیرا که در وقت ترتیب و تدوین فقه به همراه او — ابو یوسف — وزفر که در قیاس — و یحیی بن زائده و حفص بن غیاث — و حبان و مندل که در حدیث، و قاسم بن معن که در لغت و عربیت و داود الطائفی و فضیل بن عیاض که در زهد و تقوای عدیل و مثیل و برابر آنها احدی نبود و در همان فنون مخصوصه هر کدام آنها صاحب ید طولی بودند، شرکت داشتند پس چه طور میتواند شد که وی غلطی نموده باشد؟ و بکدام لحاظ این ذوات رفیع الدرجات بران سبکوت نموده خواهند بود؟

الحق که اعزاز و رتبه شاگرد برای استاد باعث تفخر و مباهات است و اگر این فخر صحیح باشد در تمام تاریخ اسلام هیچ مردی بیشتر از حضرت امام ابوحنیفه مستحق این مفتخرت نیست اگر امام صاحب اینچنین دعوی میکرد که شاگردان او شیخ و استاد و ائمه بزرگ و مجتهدین معظم میباشند این دعوی او بالکل درست و بجا بود — امام شافعی همیشه میگفت که من از امام محمد باندازه یک بارشتر علم را حاصل نموده ام — امام محمد همان شاگرد مشهور و معروف امام صاحب است که مذهبهای متمادی بشرف صحبت او مشرف بود تمام عمرش را در حیات مذهب حنفی مصروف داشته است اگر از روی انصاف گفته شود اکثری از شاگردان حضرت امام صاحب مانند قاضی ابو یوسف و امام محمد باندازه علمای کامل و فضایی کامل بودند که اگر از تبعیت امام صاحب علیحدہ شده ادعای اجتهاد بالاستقلال را می نمودند همانا که طریقه آنها نیز جدا گانه قائم گشته مانند امام شافعی و امام مالک به هزارها و لنگها نفر بشرف مقلدی آنها خودها را مفخر میداشتند.

آن علوم مذهبی که در زمانه حضرت امام ابوحنیفه بر اوج تعالی و ترقی عروج داشت فقه و حدیث و اسما و الرجال بود این سخن بسیار قابل لحاظ است آن اشخاصیکه درین علوم ید طولی داشتند و ارکان آن پنداشته می شدند علی العموم حلقه شاگردی حضرت امام صاحب را درگوش داشتند و مذهبهای مدیدی بشرف مکمل و مصاحبه



خاتمه تحفة الامان في سيرة النعمان ( ۲۸۰ ) ذکر تلامذه ارشد امام اعظم رح

آنجناب افتخار داشتند و همیشه از فیوضات تعلیم و تدریس او تشکر و بر هدايات و ارشادات او مقرر و معترف بودند نسبت به شاگردان او در علوم فقهیه احدی انکار کرده نمیتواند لکن در شاگردی او در علوم روایت و احادیث عجب نیست که اکثری از مردمان متحیر و متعجب خواهند ماند — و این تحیر و تعجب نیز چندان بیجا نیست زیرا که علی العموم شاگردان او فقیه بوده در احکامات و مسائل دینی شهرت دارند آن محدثینی که بعد از شاگردی امام صاحب مشرقند — اگر چه بجای خود هر کدامی از آنها مشهور و معروف میباشند . اما چون تعلق شاگردی آنها با حضرت امام چندان مشتهر نیست لهذا درین موقع نام اشخاصیکه مذکور میگردد به همراه آن ذکر این خصوصیت کرده خواهد شد و جهت تأیید و توثیق آن حواله کتب مشهور و معروف رجال نیز داده میشود . خواهش مندیم که از میان آن تلامذه یشمار حضرة امام صاحب تنها ما بتذکر حالات مختصرة همان چهل تن به پردازیم که به همراه او در تدوین و ترتیب مسائل فقهیه شرکت داشتند — اما جای بسیار افسوس است که ما بجز از چند ذوات مکرمه ذیل از اسمای سامیه دیگران اطلاعی نداریم آن تلامذه رشید حضرت امام را که ما آتیاً حالات مختصرة شان را زینت افزای این مولفه خویش می نمائیم حسب ذیل می باشند — قاضی ابویوسف — زفر — اسد بن عمر — عافیه الاذوی — داؤد الطائی — قاسم بن معن — علی بن مسهر — یحیی بن زکریا — حبان — مندل — و علاوه برین ذکر آن شاگردان نیز ضروری است که در فن احادیث و رجال امام وقت بودند و ما اولاً این مبحث را از اسمای سامی شان ابتداء مینمائیم :-

— ( یحیی بن سعید القطان ) —

سلسله فن رجال ازو ابتداء یافته علامه ذهی در تذکرة الحفاظ می نویسد اولین شخصیکه فن رجال را نوشته یحیی بن سعید القطان است و بعد ازو درین فن از جمله شاگردانش یحیی بن معین — علی بن المدنی — امام احمد حنبل — عمرو بن علی القلاس — ابو خشیعه — گفتگو نموده اند — و بعد از آنها شاگردانش یعنی امام بخاری و مسلم و غیره — نیز درین موضوع مذاکرات کرده اند . مراتب او باندازه در فن حدیث بود و فقیه او بر مسند تدریس می نشست امام احمد حنبل و علی بن المدنی و غیره مؤدبا

خاتمة تحفة الامان في سيرة النعمان ( ٢٨١ ) ذكر تلامذه ارشد امام اعظم رح

به پیشگاه او استاده تحقیق می نمودند و تعلیم می گرفتند - سلسله تدریس اوزیاده تر بعد از عصر الی المغرب دوام میداشت ( ملا حظه شود فتح المفیث و جواهر المصیبه ) و در تنقید و تحقیق روایات احادیث با اندازه قابلیت و مهارت داشت که علی العموم ائمه احادیث میگفتند هر کسی را که بحی گذاشته و ازو صرف نظر نموده است مانع از بدو اهمیت و اعتبار نمی دهیم - یکی از اقوال مشهوره امام احمد حنبل است که « مارایت یعنی مثل یحیی بن القطان من یحشاهم مثل و نظیر یحیی را ندیده ام » با همین فضل و کمال خویش عموماً بحلقه تدریس امام ابو حنیفه شمولیت می ورزید - و بر شاگردی او افتخار داشت با اینکه تا آن زمان تقلید رواج معینی را در خود نگرفته بود تا هم یحیی در اکثری از مسائل پیروی امام صاحب را می نمود و میگفت « قد اخذنا با کثر من اقواله - ما در بسیاری از مسائل پیروی حضرت امام اعظم را برخود انیم شمرده ایم » در موقعی که علامه ذهی بتذکره حالات و کعب بن الجراح پرداخته است مینویسد که یفتی بقول ابی حنیفه و کان یحیی بن القطان یفتی بقوله و کعب بر قول ابی حنیفه فتوا می داد و همچنین یحیی نیز در مسائل بر قول او فتوا میکرد - این جناب در سنه ١٢٠ تولد یافت و در سنه ١٩٨ بمقام بصره وفات کرد .

( عبدالله بن المبارك )

نویسنده محدث در تهذیب الاسماء واللغات بتذکر این جناب بدین الفاظ پرداخته است عبدالله المبارك آنجناب امام است که با مامت و جلالت او در هر باب علی العموم اجماع کرده شده است و از یاد کردن نام او رحمت خداوندی نازل میگردد - و از محبت او امید مغفرت بخاطر پروا نیده می شود - رتبه را که در فن حدیث اشغال نموده بود اندازه آن ازین امر می شود که عموم محدثین اوشان را لقب امیر المومنین فی الحدیث را داده بودند - و در یک موقع یکی از شاگردانش او را چنین خطاب داد که « یا عالم المشرق » درین محل امام سفیان ثوری که محدث مشهور است موجود بود گفت ای طلبه چرا روادار ظلم می شوی و عبدالله را عالم مشرق می گویند حالانکه او عالم الشرق والغرب است - امام احمد حنبل می گفت که « بیشتر از عبدالله بن المبارك در عصر او احادیث در تحصیل احادیث کوشش نموده است » خود عبدالله بن المبارك بیان می نمود



خاتمه تحفة الامان في سيرة العيمان ( ٢٨٢ ) ذکر تلامذه ارشد امام اعظم رح

که من « از چهار هزار شیوخ احادیث آموختم و از هزار تن اوشان روایت می نمایم »  
در صحیح بخاری و مسلم هزار احادیث از وی مرویست ( ملاحظه نموده ترجمه عبدالله بن المبارک  
خلاصه تهذیب ا کمال ) الحاق که وی یک رکن بزرگی از ارکان حدیث است .  
و در فقه و حدیث تصنیفات بسیاری نموده که متأسفانه در این ایام یکی از آنها بنظر  
نمی خورد فضل و کمال و زهد او باندازه مردم را نقد و مسخر نموده بود که آن ربه  
برای سلاطین بزرگ آن عصر میسر نبود — یکمرتبه خلیفه هارون رشید برقه رفت  
و در همین موقع عبدالله بن المبارک نیز بدانجا تشریف برد . و وقتی که خبر ورودش در آنجا  
کسب اشتها نمود جوق جوق مردمان دوان دوان افتاد و خیزان برای  
پذیرائی او حاضر شدند — و کثرت انام و از دحام باندازه رسیده بود —  
کفش های بسیاری مفقود و اکثری از مردمان ازیت یافتند و غلغله و همهمه بیشمار  
برپا گشت یکی از اهل حرم هارون رشید چون شور و غوغا را اصفاء نمود علی الفور  
بغرفه قصر دویده بنظر او این منظره مشغول گشته متحیرانه پرسید که این چه حال است ؟  
مردم گفتند که این همهمه جهت مراسم استقبال یک فقیه خراسانی است که عبدالله  
بن المبارک نام دارد — آن زن گفت که در حقیقت سلطنت نام این چیز است آیا  
بمقابل این حکومت هارون رشید را هم حکومت باید گفت — که در همین مواقع  
بامراف و جوانب او بجز از پولیس و افراد نظامی احدی بنظر نمی خورد . ملاحظه  
شود ترجمه عبدالله بن المبارک بتاریخ این خلدون ( وی از شاگردان مشهور امام  
اعظم است . و با او نهایت خلوص داشت و همیشه اعتراف می نمود که مرجع برایم  
حاصل شده از فیض صحبت امام ابوحنیفه و سفیان ثوری است که این از جمله اقوال  
مشهوره اوست لولان الله اغائی بابی حنیفه و سفیان کنت کسائر الناس اگر خداوند  
بواسطه امام اعظم و سفیان ثوری دستگیری مرا نمیکرد پس من پیشتر از اشخاص  
معمولی نمی بودم ( تهذیب التهذیب ترجمه ابوحنیفه ) در اوصاف و مدح امام صاحب  
بسیاری از اشعارش منقول است و خطیب بغدادی در تاریخ خویش نیز چند اشعارش  
را نقل نموده است که ما از آن جمله بقل یک بیت آن اکتفا میکنیم

رأيت اباحنيفة حين تولى و يطلب علمه بحراً عزيزاً

خاتمه تحفة الامان في سيرة النعمان ( ۲۸۳ ) ذکر تلامذه ارشد امام اعظم رح

باشند و مرده بود و در سنه ۱۰۸ هـ تولد یافته و در سال ۱۸۱ هـ بمقام هیت بر حمت پیوست

— یحیی بن زکریا بن ابی زائده —

یکی از محدثین مشهور بود — علامه ذهی در تذکرة الحفاظ خویش منها  
بتذکر آن اشخاص پرداخته که آنها حافظ حدیث بوده اند چنانچه نام یحیی را نیز درین  
کتابش داخل نموده و در آن طبقه نام او را از دیگر محدثین بیشتر ذکر کرده است  
علی بن المثنی که استاد مشهور امام بخاری است « میگفت که در زمانه یحیی بر یحیی  
خاتمه علم بود ( میزان الاعتدال ترجمه یحیی ۱۲ ) در بحاج سته از مرویات او  
بسیاری از احادیث میباشد و وی فقیه و محدث بزرگی بود و در هر فن ید طولی  
داشت ( صاحب کالات اعلی بود چنانچه علامه ذهی در میزان الاعتدال ترجمه او را  
بدین الفاظ شروع نموده است احد من الفقهاء الصغار والمحدثین الانبياء .  
وی از ارشد تلامذه امام ابوحنیفه و مدت مدیدی بشرف صحبتش فائز بود تا اینکه  
مصنف تذکرة الحفاظ او را بلقب صاحب ابی حنیفه یاد کرده است و در تدوین مسائل  
فقهیه نیز شریک امام اعظم بود امام طحاوی مینویسد « که او تا به سی سال با  
حضرت امام صاحب در ترتیب مسائل فقه شمولیت داشت اگر چه این تعیین مدت صحیح  
نیست تا هم درین امر جای هیچ شبهه نیست که وی مدت بسیاری با امام صاحب  
در تدوین مسائل مشاغل داشت و مخصوصاً خدمت تصنیف و تحریر آن بردوش اومی  
بود ( ملاحظه شود ترجمه یحیی در جوامع المصنیه ) در « میزان الاعتدال مسطور است  
بنزد بعضی از مردمان اولین مردیکه در کوفه تصنیف نموده یحیی است « چون کار  
تحریر مسائل فقهیه در خلق تصنیف امام ابوحنیفه بدو تعلق داشت ازین رو ممکن  
است که بعضی از اشخاصی او را مصنف مستقل تصور نموده باشند در مداین به منصب  
قضا ممتاز بود و در هانجا در سنه ۱۸۲ وفات نموده و عمرش ۶۳ سال بود

— ( وکیع بن الجراح ) —

وی از ارکان فن حدیث پنداشته میشود امام احمد حنبل بر شاگردی او قنقرو  
و مباحات میکرد و قتیکه او از وی حدیثی را روایت می نمود قبل از آغاز حدیث این  
الفاظ را میگفت که « این حدیث را به من شخصی روایت نموده است که چشمهایم



خاتمة تحفة الامان في سيرة النعمان ( ٢٨٤ ) ذكر تلامذة ارشد امام اعظم رح

مثل و نظير او را ندیده است « ملاحظه شود ( ترجمه و کتب بن الجراح در تهذيب  
الاسماء واللغات ١٢ نووی ) يحيى بن معين که يك ركن اعظم فن رجال بود ميگفت  
من اين چنين شخص را ندیده ام که او را بر و کتب تر جيع دهم « اکثري از  
ائمه حديث نسبت بدو اعمال ابن الفاظ را گفته اند - در بخاري و مسلم روايت وی  
بزرگتر مذکور است - و در فن رجال هم آراء و روايت وی بسيار صحيح و مستند  
پنداشته ميشود . اين یکی از شاگردان خاص امام اعظم بود و از وی احاديث بسياری  
را روايت ميکنند و در اکثري از مسائل تقليد او را مینمود و بر قول او همواره  
فتوی میداد خطيب بغدادی در تاريخ خویش مینويسد کان يفتي بقول ابی حنيفة  
و کان سمع منه شيئاً كثيراً ( حافظ عبدالبر در خانه فصل اول عقود الجمان بحسای  
« شيئاً » لفظ حديثاً را تخریر داشته است که صراحة مؤيد و شاهد قول ماست )  
و علامه ذهبي نیز در تذكرة الحفاظ به تصديق اين قول پرداخته است و او در  
سنه ١٩٧ وفات کرده است .

— (يزيد بن هارون) —

امام مشهور است در فن احاديث و ائمه بزرگی مانند - امام احمد حنبل و علی بن  
المدینی - و يحيى بن معين و ابن ابی شيبه و غيره بشاگردی او افتخار داشتند و علامه  
نووی مینويسد نمکن نیست که تلامذة او شمار کرده شود يحيى بن ابی طالب بیان  
ميکنند که من در حلقه تدریسش شريك بودم خواستم که تخمین تلامذة او را بکنم  
کم از کم آنها را هفتاد هزار کس قیاس نمودم علی بن المدنی استاد امام بخاری میگفت  
که من هیچ کسرا بیشتر از حافظه الاحاديث ندیده ام - در کثرت حديث مردم مثال  
او را تقديم می نمایند و خودش اظهار میداشت که من بقدر بیست هزار حديث را ياد  
دارم ( ترجمه يزيد بن هارون در تهذيب الاسماء واللغات نووی ) در فن حديث افتخار  
به تلمذ امام ابوحنيفة داشت علامه ذهبي در تذكرة الحفاظ در موقعیکه بتذکر اسماء  
آن اشخاص پرداخته که آنها از امام صاحب احاديث آموخته اند نام او را نیز ذکر  
نموده است مدتی بصحبت امام صاحب مانده لهذا بوی موقع درستی بر قائم نمودن  
رأيش بر اخلاق و عادات امام صاحب مبسر گشته بود و وی میگفت که من با بسياری

خاتمه تحفة الامان في سيرة العثمان ( ۲۸۵ ) ذکر تلامذه ارشد امام اعظم رح

از اساتذه و شیوخ ملاقی شده ام مگر احدی را که بیشتر از امام صاحب صاحب علم و کمال باشند نیافته ام ( ملاحظه شود تهذیب الاسماء واللغات ) در سنه ۱۱۷ تولد یافته و در سنه ۲۰۶ بر حمت ایزدی پیوست .

— ( حفص بن غیاث ) —

محدث بزرگ است خطیب بغدادی اورا کثیر الحدیث نوشته و علامه ذهبی او را در حفاظ حدیث محسوب داشته امام احمد حنبل و علی بن المدینی ازو روایت نموده اند و درین خصوصیت امتیاز داشت تمام روایات را از یاد بیان مینمود که کتاب و کاغذ و قلم بنزدش نمی بود — و احدی را که بدین طور روایت کرده عده آن تا سه چهار هزار حدیث میرسد [ ملاحظه شود میزان الاعتدال ترجمه شود حفص ۱۲ ] و از تلامذه ارشد حضرت امام بشمار رفته است چند تنی از شاگردان امام صاحب چندان بدو تقرب و اخلاص داشتند که همیشه اونست بداتها میگفت « که تسکین ده خاطر عمگین و تسلی ده دل حزینم میباشید » و نسبت بحفص نیز امام صاحب همین الفاظ را فرموده اند ( ملاحظه شود ترجمه حفص بن غیاث در جواهر المصنیه ) در تاریخ مختصر بغدادی مسطور است که وی از شاگردان مشهور امام ابوحنیفه است وی مدتی از تعلقات دنیوی آزاد بود بالاخر ضروریات معاشیه اورا تنگدست و پریشان ساخته در سنه ۱۷۷ هارون الرشید از شهرت علم و کالات او استحضار یافته اورا طلب داشته برمسند قضا متمکن ساخت از آنجا که وی زیر بار قرض بود مجبوراً آن عهده را قبولد ارشد چون قاضی ابو یوسف قاضی القضاات آن وقت بود وعموم تقرر قضات بدو مفوض بود و این تعین حفص بر خلاف اجازه او بعمل آمده بود لهذا باعضای خویش چنان هدایت نمود که فیصله جانی که از نزد حفص بطور مراقبه بنزد اوشان میرسد آنها به بسیار غور و دقت آنرا ملاحظه دارند و اگر نکته چینی را دران مدخل بود در یغ نفرمایند لاکن هر چند که در فیصله جات و احکامات او غور و خوض نمودند هیچ چیزی را نیافته بالعکس تمامش را صحیح و درست می یافتند بالاخر خود قاضی القضاات صاحب اعتراف و وزید که با حفص تأییدات خداوندی رفیق است — در سنه ۱۱۷ تولد یافته و سیزده سال در کوفه و دو سال در بغداد قاضی بود در سنه ۱۹۶ بعالم جلودانی شتافت



خاتمه تحفة الامان في سيرة النعمان ( ۲۸۶ ) ذکر تلامذه ارشد امام اعظم رح

— ( ابو عاصم النبیل ) —

نام وی خالك بن مخلد است و محدث مشهور و یكمرتد بسیار متورع و پارسا بوده در صحیح بخاری و مسلم از روایات وی بسیار احادیث مروی است علامه ذهبی در میزان الاعتدال میگوید که بر توثیق او تمام علما متفقند امام بخاری روایت میکند که خود ابو عاصم بیان نمود که از وقتی که من دانستم که غیبت حرام است من تا با امروز غیبت کسی را نه نموده ام . نبیل لقب اوست که بمعنی معزز میباشد درین امر اختلاف است که این لقب بکدام واسطه با نامش اتصال یافته ؟ درین مسئله يك روایتی است که یکمرتد به بنابر کدام علای شعبه محدث سوگند خورد که من بعد ازین ابدأ احادیث را روایت نخواهم کرد چون وی يك محدث علامه بود و از حلقه تدریس او طلبة پشتماری استفاده مینمودند ازین سوگند او برای مردم بسیار تشویش عائد گشت و قتی که این اطلاع بابو عاصم پیوست علی الفور بخدمت شعبه مشرف شده معروض داشت « که من در کفاره حلف تو غلام را آزاد مینمایم لطفاً سوگند تانرا شکستاده بروایت احادیث مشغول گردید » شعبه را برین شوق و همت و فیاضی او تعجب و حیرت دست داده فرمود : — « انت نبیل » ؟ این لقب را ازان وقت باو ارزانی داشته و بدو مشهور گشت ( ترجمه ابو عاصم النبیل الجواهر مضیه ۱۲ ) وی نیز از شاگردان مخصوص حضرت امام صاحب بود ( الجواهر مضیه ) خطیب بغدادی در تاریخ خویش مینویسد : « روزی کسی پرسید که « سفیان نوری زیاده ترقفیه است » و یا امام ابو حنیفه گفت مواز نه در اشیائی کرده میشود که یکچیزی با دیگر چیزی تعلق و مناسب داشته باشد ابو حنیفه بنیاد فقه را گذارده است و سفیان تنها یکمرتد فقیه بود — در سنه ۲۱۲ بعد ازینکه نود ( ۹۰ ) سال زنده گانی نموده و فات یافت ..... »

( عبدالرزاق بن همام )

علامه ذهبی ترجمه او را بدین الفاظ نموده است احد من الاعلام الثقات محدث نهایت ناموری بود — صحیح بخاری و مسلم و غیره کتب احادیث از روایات او مالا مال است محدثی از امام احمد حنبل پرسید « که آیا شما بزرگتر از عبدالرزاق کسی را در حدیث

خاتمة تحفة الامان في سيرة النعمان ( ٢٨٧ ) ذكر تلامذه ارشد امام اعظم رح

سراغ داريد ؟ گفت في .. ائمه بزرگ حديث مانند سفیان بن عیینہ ، یحیی بن معین علی بن المدینی امام احمد حنبل در فن حدیث شاگرد او بودند طلبه علم حدیث بعد از قطع منازل بعیده بخدمت اوجیه تحصیل احضار میشدند — تا اینکه بعض اشخاص میگویند که ما بعد از زمانه رسول اکرم من هیچ کس از طلبه بدین اندازه از مقامات بعیده بغرض تحصیل و تعلیم مسائل نیامده است که به نزد عبدالرزاق می آمدند — ( ملاحظه شود ترجمه عبدالرزاق در کتاب معانی الآثار و تاریخ یاقی ) در فن حدیث يك تالیف بزرگ او « بنام جامع عبدالرزاق » مشهور است و امام بخاری بدین امر معترف است که « من ازان کتاب استفاده نموده ام » علامه ذهی در میزان الاعتدال خود در تعریف آن کتاب می نویسد که « خزانه علم است » وی در فن حدیث تلمیذ امام ابوحنیفه بود از مقامات مختلفه عقود الجمان معلوم میشود که وی بیشتر در تحت امام صاحب مانده است چنانچه نسبت باخلاق و عادات امام صاحب اقوال وی در اکثری از کتب مذکور است — این مقوله یکی از اقوال اوست که « من احادیث را بیشتر حلیم و بردبار از امام اعظم ندیده ام » در سنه ۱۲۶ تولد و در سنه ۲۱۱ وفات یافته —

( داود الطائی )

خدا بوی عجب حسن مقبولی عطا نموده بود — صوفیه او را يك مرشد کامل خویش میدانند در تذکرة الاولیا مقامات عالیة او مذکور است — فقها خاصة فقهای حنفی تماماً قائل بعلمیت و فقه او میباشد و محدثین نسبت بدو میدنویسند که « فقه بلا زاع » و در حقیقه وی مستحق تمام این اوصاف نیز بود — محارب بن دثار که يك محدث مشهور است میگفت که اگر داؤد درازمنه سابق میگذاشت همانا که ایزدیاك قصه او را در قرآن میفرمود اولاً به تحصیل علوم فقه و احادیث همت برکاشته متعاقباً در علوم کلامیه صاحب لیاقت و مهارت تام گردید و مشاغل و مباحث و مناظره و ورزید روزی در ضمن مناظره و مکالماتی که با يك نفر داشت چند سنگریزه را که در دست داشت بروی افگند آنمرد گفت « ای داؤد دست و زبان را معاً درازی را اختیار نموده است » این کلام بروی باندازه تاثیر کرد که بعد از چندی قطعاً از مباحثه و مناظره صرف نظر نموده اندکی در علم کلام مشغولیت می نمود تا اینکه تمام کتب خانه خود را بدریا



خاتمة تحفة الامان في سيرة العثمان ( ٢٨٨ ) ذکر تلامذه ارشد امام اعظم رح

غرقاب نموده از دنیا قطع تعلق نمود — امام محمد رح میگفت که من اکثر بنزد داؤد جبهه پرسیدن بعضی مسائل میفرستم وی اگر مسئله علمی و ضروری میبود بجوابش میپرداخت والا سرا تکان داده میگفت « ای برادر مرا بگذار که درپیشم دیگر امورات ضروریه است » وی یکی از شاگردان مشهور امام صاحب میباشد خطیب بغدادی و علامه ذهی و دیگر مورخین بهر مقامی که بتذکر امام ابوحنیفه پرداخته اند شاگردی او را بخصوصیت تمام یاد کرده اند — داود هم در تدوین فقه همراه امام صاحب شرکت داشت و یکی از اعضای معزز آن مجلس بندهاشته می شد و در سنه ۱۶۰ وفات کرد

علاوه بر این محدثین ، دیگر روایت نیز مانند فضل بن وکین حزن بن عبدالزیاد — ابراهیم بن طهمان ، سعد بن اوس عمرو بن میمون ، فضل بن موسی و غیره ارباب روایت نیز در زمره تلامذه امام ابوحنیفه مشمول بودند — اما مانند سایر تذکره ها اشخاص پرداختیم که تلامذه مخصوص حضرت امام گفته میشوند و مدتهای مدیدی بشرف مصاحبه و تدریس او افتخار داشته از وی مستفیض شده اند —

﴿ فضهای که در تدوین فقه با امام صاحب شرکت داشتند ﴾

﴿ قاضی ابو یوسف ﴾

اگرچه عزمت و منزلت و علمیت و درایت او قابل آنست که به تحریر یک تذکره علمی مستقل او پرداخته شود زیرا که در آنوقت بیشتر اندازه علم و کمال و فضل او کرده میشود لکن این کار فرصت است اگر توفیق خداوندی با کسی رفیق باشد همانا که اتمام آن کار در خود اشکالی ندارد — نظر بموضوع این کتاب مقصدم اینقدر است که تاریخ مختصره اش را قلمبند نمائیم تا که ازان بر حیات علمی و کالات و فضائل او بکرای اجمالی قائم شده بتواند . نسب انبش بالنصار اتصال دارد و مورث اعلی اوسعد بن صبه که یکی از اصحاب رسول الله (ص) است ، میباشد والدش یکمرد عاجزی بود که از اجوره کاری ورنه تجری خود امرار حیات خویش را می نمود قاضی ابو یوسف در سنه ۱۱۳ یا سنه ۱۱۴ در کوفه متولد شد اگرچه او از زمان صباوت خویش شوق نوشتن و خواندن را داشت فلما والدش او را اجازه نمیداد میخواست که کدام صنعت

خاتمة تحفة الامان في سيرة العلمان (۲۸۹) ذکر تلامذه ارشد امام اعظم رح

ویشه را آموخته احتیاجات خانه گی را مرفوع نماید — با آتم درهم موقعیکه قاضی صاحب را فرصت مساعدت میکرد علی الفور بمجلس علماء وفضلاء مشرف میگشت روزی در حلقه تدریس امام ابوحنیفه نشسته بود پدرش در عقب او آمده او را بزور از آنجا بدر کرده باخود برده در خانه بعد از تهریب و تلذیب مزید او را فہمائید کہ اگر ابوحنیفه مشغلہ علمی را اختیار نموده است او را خداوند از طرف رزق خاطر جمع داشته از تمام احتیاجات خویش فارغ است تو کہ مبتلا بفقر وفاقہ و غائلات برنج و مصیبت مبتلا است چه طور میخواهی کہ مانند ابوحنیفه باشی — لہذا قاضی صاحب مجبوراً دست از نوشتن و خواندن گرفته بہرہ راہ پدر بر طبق خواہشات او ماندنش را فیصلہ کرد امام صاحب بعد از چندی برسید کہ « یعقوب چرا درین چند روز نمی آید » چون او را این اطلاع باز برسی واستفسار حضرت امام معلوم شد بخدمت وی حاضر گشته او را از تمام کوائف اطلاع ہم رسانید امام صاحب او را مخفیاً یک خریطہ کہ در آن صد درهم بود دادہ بدو گفت چنینکہ این مبلغ بمصرف رسید باز بمن اطلاع بدہ چنانچہ الی الآخر حضرت امام در معاونت و دستگیری و تسہیلات تعامی او بذل مساعی فرمودہ تا اینکه قاضی صاحب در تمام علوم و فنون استاذ وقت خویش گشت .

قاضی ابو یوسف علاوہ از امام صاحب بخدمات دیگر اساتذہ عصر نیز مشرف گشتہ تحصیل نمودہ است از اعمش ، ہشام بن عروہ سلیمان بنی ، ابو اسحاق شیبانی یحیی بن سعید وغیرہ رواۃ احادیث را روایت نمودہ از محمد بن اسحاق مغازی وسیر را درس گرفتہ و از محمد بن ابی برخی از مسائل فقہیہ را اندوختہ است خداوند او را چنان ذہن وقوۃ حافظہ قوی عطا نمودہ بود کہ در یک زمانہ بہ تحصیلات تمام این علوم و فنون میرداخت محدث مشہور حافظ بن عبدالبر مینویسد کہ ابو یوسف ہزد محدثین چون حاضر میشد در یک جلسہ پنجاہ (۵۰) تا شصت (۶۰) حدیث را شنیدہ او را در همان روز یاد میکرد . تا زمانیکہ امام صاحب حیات داشت علی العموم قاضی صاحب بحلقہ تدریس او حضور میداشت بعد از وفات استادش خواست کہ با دیوباز مناساتی را برای خویش تولید نماید خلیفہ مہدی عباس او را در سہ ۱۶۶ برسند قضا برگماشت



خاتمه تحفة الامان في سيرة النعمان ( ۲۹۰ ) ذکر تلامذه ارشد امام اعظم رح

ما بعد از ( مهدی ) جانشین آن هادی نیز آن عهده را برقرار ماند لاکن هارون رشید چون از عامیت و لیاقت و دانشوری او مطلع گشت او را بر عهده قاضی القضاتی تمام ممالک اسلامی افتخار بخشید و این آئینان عهده است که اولین بار او را در تاریخ اسلام قاضی ابو یوسف او را بدان خوبی و عمدگی اشغال داشته قبل از او بدین منصب احدی فائز نشده بود بلکه در زمانه ما بعد هم مجز از قاضی احمد بن ابی داود دیگر کسی بدان مفعول نگردیده است آن ترقیات و تنظیبات و تدسیقاتی را که قاضی صاحب در امورات عدلیه درازمنه قضاوت خویش که حکم وزارت عدلیه را داشت بانجام داده اگر مستقلاً تحریر گردد بیک دفتر بزرگی خواهد انجامید .

بظہر پنجمینہ پنجم ربیع الاول سنہ ۱۸۲ وفات یافت محمد بن سجامه میگوید که در حالت نزاع ابن الفاظ را قاضی ابو یوسف میگفت « خدایا تو بهتر میدانی که هیچ یک حکم و فیصله را دیده و دانسته برخلاف حکمت صادر نموده ام و همیشه کوشش من همین بود که تمام امورات را بر طبق احکامات تو و رسول ( ص ) پاکت انجام دهم و قتیکه بعض مسائل مشکله برایم عارض میشد به تعاقب اقوال امام ابو حنیفه میرداختم و تاجاً بیکه معلومات دارم ابو حنیفه احکامات ترا خوب میدانست و عمداً از حق تجاوز نمیکرد » قاضی صاحب در عصر خویش یکی از متمول ترین اشخاص بود و دولت خود را نیز براه بسیار نیک و خوبی به صرف رسانیده در وقت موتش وصیت کرد که چهار لک روپیہ از اموالم برای فقراء مستحق مکہ معظمه و مدینہ و کوفہ صدقت داده شود . قاضی صاحب در علوم متعدد صاحب کمال بودند باینکه شهرت مزیدش در علوم فقیہه بود اما در دیگر علوم نیز عدیل و نظیری نداشت این خلکان مورخ قول هلال بن یحیی را نقل نموده که « ابو یوسف حافظ علم مغازی و تفسیر و ایلم العرب بوده مخصوصاً در علوم فقیہه یک شخص بی مانند بود » در حدیث چنان مرتبه را حائز بود که او را در حفاظ الحدیث شمردند و علامه ذہبی ترجمه او را در ضمن دیگر حفاظ الحدیث قلمبند نموده است یحیی بن معین میگفت « که در اهل الزای بیشتر از ابو یوسف هیچ کس حافظ الحدیث نبوده است » امام احمد حنبل در بیان او گفته « کان مصنفاً فی الجہد » منزلی که یکی از شاگردان مشہور امام شافعی است . میگفت « ابو یوسف



خاتمة تحفة الامان في سيرة النعمان ( ٢٩١ ) ذکر تلامذه ارشد امام اعظم رح

اطببع القوم في الحديث \* ( ابن قول را صاحب تذكرة الحفاظ نیز نقل نموده است ) خطیب بغدادی در تاریخ خویش قول امام احمد حنبل را نقل نموده و قتیقه مرا شوق علوم دامگیر شد بخد مت ابو یوسف حاضر شدم \* یحیی بن معین و امام احمد حنبل و غیره ائمه حدیث از ابو یوسف احادیث را آموخته اند علاوه برین دیگر چه دلیل برای عظمت شانش درکار است ( نسبت به قاضی ابو یوسف در کتب رجال جرحها نیز منقول است اما آنها عموماً ازین ناقابل اعتبار اند که میباشند و یا منشاء آن از اختلافات مسائل اجتماعی بوده است . )

مراتبی را که در علوم فقهیه ناائل است ازان احدی انکار کرده نمیتواند — امام ابو حنیفه نیز معترف بکمالات او بود یکمرا به قاضی صاحب در بستر بخشای افتاده بود امام صاحب جهة عیادت او رفت چون از نزد او برآمد همراه رفقای خویش گفت « اگر خدا نخواسته این مرد وفات کرد گویا عالمی را هلاک نمود » ( موت العالم موت العالم ) دیگر ائمه نیز بحدت ذهن و قوت فهم او اعتراف داشتند امام اعمش که یکی از محدثین مشهور آن عصر بود از قاضی صاحب مسئله را پرسید و جوابی شنید — امام اعمش گفت برین جواب سندی را هم پیاد دارید قاضی صاحب گفت سند آن فلان حدیث است که شما آنرا در فلان موقع بمن بیان فرموده اید امام اعمش گفت فرزندم یعقوب این حدیث مرا از وقتی بخاطر است که عقد والدین شما نیز بعمل نیامده بود لیکن مطلب صحیح او را از زبان تو الیوم فهمیدم ( ترجمه ابو یوسف در تاریخ ابن خلکان ) قاضی صاحب اولین شخصی است که در فقه حنفی تصنیف فرموده است در دیگر علوم نیز تصانیف متعددی دارد و ابن الندیم در کتاب الفهرست خویش اسما تمام آنرا نیز نقل داشته است که متأسفانه یکی ازان کتب بنظر ما نرسیده تنها کتاب الخراج او را مسلا حفظه نمودیم لهذا نسبت بدان چیزی مینویسم هارون رشید نسبت بمسائل جزیه و خراج از قاضی صاحب بعض یادداشتهای را طلب داشت وی بجواب او تحریراتی را ارسال داشت این کتاب گویا مجموعه همان تحریرات میباشد ( این کتاب در مطبع میریه مصر در سنه ١٣٠٢ هـ بطبع رسیده است ) اگر چه درو مضامین متعددی میباشد لکن زیاده تر مشتمل بر مسائل خراج است ازین رو میتوانیم که ما



خاتمه تحفة الامان في سيرة النعمان ( ۲۹۲ ) ذکر تلامذه ارشد امام اعظم رح

آنرا بنظامنامه مالیه عصر حاضره تغییر کنیم — درین کتاب اقسام اراضی بلحاظ حیثیت و تنوع — و انواع مالیات و اختلاف حیثیت های دهاقین — اقسام حاصلات زمین و دیگر مراتب و لوازمات آن بدان خوبی و دقت نظر منضبطه است و متعلق بدان چنان قواعدی را مقرر داشته که بلحاظ آن زمانه تعجب انگیز میباشد و در طرز تحریر او خوبی بزرگ است که نهایت آزادانه بوده در طی تسطیر هدایات جایجا بتذکر آن خرابیها نیست که در انتظامات سلطنت موجود بوده بنهایت شدت و لهجه درشت پرداخت جلب توجه حکومت را بدان طرف نموده است —

چیزیکه پیشتر در تاریخ زندگانی قاضی صاحب قابل قدر گفته میشود تادیبه فرائض منصبی اوست بکمال جرأت و پافشاری در زمان چنان شهر یاری که نهایت حیار و خود پسند بود و مثال آن در دیگر ممالک ایشائی کمتر بنظر می آید در کتاب الخراج به هارون الرشید نوشته است که ای امیر المومنین اگر تو در ماهی یکمرا بیه عرض و داد مظلومین میرد اخنی همانا که در زمره آن سلاطین محسوب نمیشدی که از حال رعایا غفلت میورزند بلی اگر تو یکبار یا دو بار برای انصاف کردن در امورات مملکت و عرایض رعایا و پژوهش حال برآیا در بار می نمودی و این خبر به تمام اطراف و جوانب مملکت انتشار مییافت البته که دست ظالم از جان و مال و ملت مظلوم دور میگشت بلکه اگر این اطلاع تنها بعمال و حکام هم میرسید که امیر المومنین در سال یکروز ملاحظه امورات سلطنتی و باز پرس از کارهای حکومتی را مینماید البته که بدو شان جرأت این قدر مضالم و ستمکشی نبود . ماسوای قاضی صاحب احدی اینقدر جرأت نداشت که بهارون الرشید این الفاظ را میگفت جای تعجب است که امثال این اشخاص یا کیزه نفس نیز از حمله و اتهام دشمنان بستگاری نیافته اند بعضی مخالفین قاضی صاحب را يك شخص متعلق و چاپلوس معرفی نموده جهت تادیب این مسدعی خویش چند قصصی را نیز از خود تراشیده اند و برخی از مورخین که تمیز تر و خشک را کرده نمیتوانستند این روایات را به بسیار شد و مد نقل کرده کوتاه بنان را بیشتر کوتاه نظر نموده اند چند حکایاتی ازین قبیل در تاریخ الخلفاء نیز مسطور است که تمام این حکایات سپوده و تحریرات فرسوده و همین عبارتی که او را ما از کتساب الخراج در

خاتمه تحفة الامان في سيرة النعمان ( ٢٩٣ ) ذكر تلامذه ارشد امام اعظم رح  
فوق ترجمه نموده ايم تردید میکند و نظر بقطعیّت و اصالت آن بدین روایات هیچ قدر  
و قیمت و اهمیتی را باقی نمیگذارد .

علاوه بر مورخین حاطب الیل برخی از محدثین نیز در جوش مخالفت سرشار  
شده پروای تحقیق حق را ننموده اند بیهقی در حالات امام شافعی يك كتاب بزرگی  
را تصنیف نموده در آن مینویسد و قتیكه امام شافعی را هارون رشید عجبوس نمود امام  
محمد و قاضی ابو یوسف بدورای دادند كه « او كشته شود والا برای سلطنت صدمه  
شدید را تولید خواهد نمود » افسوس كه با این علمیت و ایساقی كه  
بیهقی دارد اینقدر سخنی را سنجیده نتوانست كه قبل از واقعه گرفتاری امام شافعی  
قاضی ابو یوسف رهسپار عالم جاودانی شده بود لاكن شكر میکنم خدا را كه خود  
محدثین به تردید و تكذیب این روایت بذل مقدرت ننموده اند حافظ ابن حجر كه ما  
بعد از وی هیچكسی آنچنان محدث بزرگش شده نتوانسته است نیز يك كتاب را بنام  
« توالی التاسیس بمعانی ابن ادریس » تصنیف نموده در آن این روایات نقل نموده چنین  
مینویسد . ( فیه مكذوبت و غالب مافیه موضوع و بعضها ملفق من روایات ملفقة  
و واضح مافیه من الكذب قوله فيها ان ابا يوسف و محمد بن الحسن حرصا الرشید  
على قتل الشافعی ) یعنی این روایت دروغست و اكثر آن موضوع میباشد و بعضی  
حصاص آن از دیگر روایات مخلوطه ماخوذ بوده است و دروغ صریح كه دروست این  
میباشد كه ابو یوسف و محمد هارون الرشید را بقتل امام شافعی ترغیب داده اند  
[ این كتاب نیز در مطبعه میریه به سنه ١٣٠٥ طبع شده .

بعض اوایات نیز بقاضی صاحب منسوب است چنانچه ابن خلكان مینگارد كه  
ابو یوسف اولین مریدست كه برای علما يك رقم لباس را مخصوص نموده است كه  
تا هنوز آن لباس مروج است ورنه قبل از او از روی لباس در بین علماء و عوام  
مفسارقی نبود .

— امام محمد بن الحسن الشیبانی —

بازوی دومین فقه حنفی است و موطن اصلی او قریه ایست بقرب دمشق كه به  
مرستا مشهور است پدرش آن وطن را گذاشته ( واسطه ) را برای سكونت خویش



خاتمه تحفة الامان في سيرة النعمان ( ٢٩٤ ) ذکر تلامذه ارشد امام اعظم رح

اختیار نمود و امام محمد در سنه ١٣٥ در هانجا تولد یافت در آغاز سن رشد در کوفه رفته به تحصیل علوم آغاز کرده و بشرف محبت بسیاری از علمای بزرگت فائز گشته مستفید میشد و از مسعر بن کددام و امام سفیان ثوری و امام مالک بن دینار و امام اوزاعی و غیره احادیث را روایت نموده کم و بیش تا دو سال بخدمت امام ابو حنیفه نیز مشرف بود بعد از وفات او بقایای تحصیلش را بزرگ قاضی ابو یوسف تکمیل کرد و باز بمدينه منوره رفته تا سه سال از امام مالک علوم حدیث را می آموخت در آغاز شباب اواز علم و کمالش اشتهار یافت و در سن بیست سالگی بر مسمند تدریس متمکن گشت و مردم از وی مستفید می شدند — چون هارون رشید از فضل و کمال او اطلاع یافت بدو منصب قضارا ارزانی داشت و اکثریه او را به همراه خویش بطور مصاحب یاریابی میداد سنه ١٨٩ چون عزم ری را نمود امام محمد را نیز با خود برد بقرب ری بمقام ربنویه داعی اجل را لبیک گفت و از انفاق کسانی که يك نحوی مشهور است نیز در همین سفر به همین قریه وفات یافت به هارون الرشید از رحلت این دو ذوات مکرمه بسیار صدمه عائد آمده درین سفر وبعد از فراغ این سفر متأسفانه میگفت که « ما علم فقه و نحو را در قریه ربنویه دفن نموده آمده ایم » علامه یزیدی که ادیب نامور و شاعر معتبر و یکی از اهل دربار هارون الرشید بود يك مرثیه جانگداز برآ نسبت بوفات امام محمد تحریر نموده است که يك شعر او چنین است — فقلت اذا ( ما اشکل الخطب من لنا ) بایضاحه یوماً وانت فقید ( مطلب اینکه — چون تونماندی برای حل مشکلات ما عالم علامه مانند تو از کجا خواهد آمد .

با اینکه يك حصه بزرگت زندگانی امام محمد در دربار گذشته اما وی ابدأ رشته حقیقونی و آزاد پستی را از دست خویش نگذاشت چون در سنه ١٧٥ هجری علوی علم بغاوت را بلند نموده در آخر از سر و سامان هارون رشید حواس باخته شده ترسید و سلسله جنیان بمصالحات گشت بعد از رضای جانبین معاهده قلمبند شد و جهة اطمینان خاطر یحیی بران معاهده امضاء و دستخط علما و فقها و فضلا و محدثین بزرگت نیز کرده شد بعد از اینکه یحیی بمصالحات راضی شد پس از مدتی به بغداد آمد هارون رشید خواست نقض عهد را نماید تمام علما از خوف هارون رشید فتوای نقض عهد را

خاتمه تحفة الامان في سيرة النعمان ( ۲۹۵ ) ذکر تلامذه ارشد امام اعظم رح

نیز دادند تنها امام محمد علی رؤس الاشهاد بمخالفت آنها پرداخت و تا آخر بهمان قول خویش اصرار داشت . امام محمد صاحب رتبه بزرگی بود و اندازه مراتبه او از اقوال ائمه و مجتهدین بخوبی کرده میشود امام شافعی میگفت « و قتیکه امام محمد کدام مسئله را بیان می نمود چنان معلوم میشد که وحی نازل میشود » و نیز بیان می نمود که من « از امام محمد یک بار شتر علم را حاصل نموده ام » کسی از امام احمد حنبل پرسید که این مسائل دقیق را از کجا دستیاب نمودید گفت « از کتب محمد بن الحسن » ( تمام این اقوال را علامه نووی در تهذیب الاسماء واللغات مسطور نموده است )

اگرچه از حلقه تدریس امام محمد بسیاری از علمای نامور مستفید شده اند لکن درین ضمن نام امام شافعی صاحب بهسار خصوصیت یاد کرده می شود و طبقه کوتاه نظر زمانه ما را ازین قول تعجب دست خواهد داد چنانچه در زمانه سابق ابن تیمیه نیز از شاگردی امام شافعی بنزد امام محمد انکار نموده بود لکن سخن حق را کدام شخص میتواند که به پوشد ؟ امروز بهزار ها کتاب تاریخ و رجال برای اثبات این مدعی ما موجود است - آیا آنها درین مسئله چه شهادت را پیش می نمایند ؟ ...

بلاشبه فیض کالات امام محمد شافعی را بسیار طرق بزرگ علوم و فنون را نشان داده است و خودش نیز بدین امر معترف بود حافظ بن حجر نیز یک قول دیگر امام شافعی را قلمبند نموده است که ما جهت مزید اثبات این مدعی خویش ترجمه آنرا مینویسیم « محمد بن الحسن بدربار خلیفه وقت یکی از اشخاص معزز شناخته می شد و من به نزد وی اکثریه رفت و آمد داشتم با لاخر با خود گفتم که او در علم فقهیه نیز رتبه عالی دارد لازم که حجت او را بر خود ملتزم نمایم چنانچه هر روزه بنزد او رفته از وی مستفید میشدم و دروس آنرا کاملاً قلمبند میکردم .. ( ملاحظه شود توالی التوسیس طبع مصری )

امام محمد نیز ذاتاً در اعزاز و اکرام امام شافعی میکوشید و نسبت بجمهور تلامذه اش بهر راه او بشفقت و مرحمت پیش می آمد - روزی امام محمد قصد دربار هارون الرشید را داشت در عرض راه با امام شافعی ملاقی شده فوراً از پشت زین فرود آمده بغلام خویش گفت بدربار اطلاع دهید که امام محمد الیوم حاضر شده نمیتواند



خاتمة تحفة الامان في سيرة العيمان ( ٢٩٦ ) ذكر تلامذه ارشد امام اعظم رح

امام شافعی گفت شما پیوار شده وایس پدر بار بروید من ملاقاتم را به دیگر وقت ملتوی می نمایم - فرمود که فی ملاقات شمارا من بسیار ضروری میدانم ( اینصافحه ٦٩ ) توالی التالیس مطبوعه مصر ) اکثریه درین امام محمد و امام شافعی مناظراتی نیز بعمل می آمد و بنابهین ملاحظه بعضی از اشخاص از تلامذ او بنزد امام محمد انکار دارند لکن در استادی و شاگردی آزمانه افعال این مناظرات را عیب نمی پنداشتند بلکه چنانچه مذکور نمودیم یک طریقه مخصوص تدریس همین مناظره استاد و شاگرد می بود . اگر چه شهرت امام محمد بیشتر در علوم فقهیه است و زیاده تر تصنیفات او نیز در همین فن موجود است اما در تفسیر و حدیث و ادب نیز رتبه اجتهاد را داشت امام شافعی میگفت که « در علوم تفسیر احدی را بزرگتر از امام محمد ندیده ام ( الجواهر المضية ترجمه امام محمد ) در علوم ادب و عربیت هیچ تصنیفی از وی به نظر نرسیده است لکن آنسائل فقهیه که مبنی بر جزئیات نحوه میباشد اکثریه در جامع کبیرش مذکور است که ازان ثابت میگردد که درین فن نیز مقام علیا را اشغال نموده بود چنانچه این خلکان و غیره او را در خصوصیات وی محسوب نموده اند

در حدیث کتاب موطاء او مشهور است و علاوه بران کتاب الحج را که به تردید امام مالک نوشته در آن اکثریه احادیث را روایت نموده در مسائل متعدده در جوش ادعا آمده میگوید که اهل مدینه دعوی دارند که « ما بر و احادیث میباشیم حالانکه درین مسائل صراحتاً برخلاف حدیث کار میکنند » تصنیفات امام محمد از روی تعداد بسیار اند و امروز مدار مسائل حنفیه بر همان کتب اوست مدار ذیل فهرست کتب او را مینویسیم که دران مسائل امام ابو حنیفه روایتاً مذکورند و ازین رو آنها اصول فقه حنفی خیال کرده میشوند -

مبسوط :- در اصل این کتاب تصنیف قاضی ابو یوسف است و متعاقباً امام محمد به توضیح و تشریح خوب آن پرداخته است این اولین تصنیف امام محمد نداشته میشود - جامع صغیر :- بعد از تصنیف مبسوط تحریر یافته و درین کتاب تمام مسائل امام اعظم را امام محمد بروایت قاضی ابو یوسف مسطور داشته است و مجموع مسائل مندرجه اش ( ١٥٣٣ ) مسئله میباشد در ( ١٧٠ ) مسئله اختلاف ارای آنها نیز مرقوم است و این کتاب مشتمل بر سه قسم مسائل است :- ( ١ ) مسائلی که مساوی

خاتمه تحفة الامان في سيرة الثعمان ( ۲۹۷ ) ذکر تلامذه ارشد امام اعظم رح

این کتاب بدیگرجا یافته نمیشود ( ۲ ) مسائلی که در کتب دیگر نیز مذکورند لاکن دران کتب امام محمد تصریح نه نموده است که این مسائل مخصوصاً از ابوحنیفه است و درین کتاب بدان تصریح نموده است . ( ۳ ) آن مسائل که در کتب نیز مذکورند اما به الفاظی که درین کتاب قلمبند شده از وی بعض فوائد مجده نیز مستنبط می شود تقریباً سی یا چهل شروح متعددی نیز برین کتاب نوشته شده که صاحب کشف الظنون بانهاء و حالات مختصره هر کدامی از آنها پرداخته است .

جامع کبیر . — يك كتاب بزرگی است که بعد از نوشته شدن جامع صغیر تحریر شده و دران بهرام اقوال امام ابو حنیفه اقوال امام زفر وقاضی ابو یوسف نیز مسطور است و در هر مسئله دلائل آن نیز مرقوم شده آن مسائل اصول فقهیه را که علمای متأخرین حنفی تدوین و ترتیب داده زیاده تر از طرز استدلال و طریق استنباط همین کتاب استفاده نموده اند — و فقهای بسیار ناموری بنوشتن شروح متعدد این کتاب نیز بدل مقدورت کرده اند که بانهاء چهل و دو شروح آن صاحب کشف الظنون تصریح نموده است .

زیادات : — مشتمل بر آن فروع و مسائلی است که بعد از تصنیف جامع کبیر بیاد امام محمد آمده و آنها را در مجموعه قلمبند نموده از انرو بران نام زیادات گذارده است .

کتاب الحج : — بعد از وفات امام صاحب امام محمد بمدينه منوره رفته در انجا نزد امام مالك رح موطاء را خوانده و درسی از مسائل اهل مدينه را بر خلاف امام ابوحنیفه دیده و طریقه مسائل فقهیه آنها را علیحده نگریسته چون واپس معاودت کرده این کتاب را تصنیف نموده اولاً دران اقوال امام اعظم را نوشته متعاقباً صورت اختلاف اهل مدينه را مرقوم نموده در آخر از روی حدیث و اثر و قیاس مذهب امام ابوحنیفه صحیح ثابت نموده بر دیگران الزام و اغلاط شانرا عائد کرده است امام رازی در مناقب الشافعی نیز این کتاب را ذکر نموده و فعلاً این کتاب نیز بجملیه طبع رسیده و بهرجا دستیاب و از نظر من ( شبلی ) يك نسخه قلمی آن نیز گذشته است .



خاتمه تحفة الامان في سيرة النعمان ( ۲۹۸ ) ذکر تلامذه ارشد امام اعظم رح

سیر صغیر و کبیر :- تصنیف آخری اوست اولاً سیر صغیر را نوشت چون یک نسخه آن از نظر امام اوزاعی گذشت از روی طعن گفت که « اهل عراق را به نوشتن سیر چه نسبت است » این سخن چون بسمع امام محمد رسید شروع کرد بنوشتن سیر کبیر ، چون باتمام رسید شصت جزء بنظر آمد امام محمد این کتاب ضعیف را برشته باز کرده بنزد هارون رشید برد اما هارون قبلاً ازین تصنیف اطلاع یافته شهزاده گان را بدو فرستاد تا که بنزد امام محمد رفته سند و اجازه اجزای آنرا از وی استدعا کنند .

علاوه بران دیگر کتب و تصنیفات وی نیز در فقه موجود است مثلاً « کیانیات » جرجانیات ، رقیات ، هارونیات لکن باصطلاح فقها این کتب در ظاهر الروایه محسوب نمیباشند بلکه کتاب الحج که بتذکر آن در فوق پرداختیم نیز ازین سلسله خارج است .

#### ( امام زفر )

اگر چه در علوم فقهیه رتبه او بیشتر از امام محمد پنداشته میشود اما چون هیچ تصنیفی از وی باقی نیست ویرحالات او نیز قدری تاریکی افتاده ازینرو ما بتذکره او در عقب صاحبین پرداختیم .

وی عربی النسل است و در اوائل عمر خود در علوم حدیث توغل داشت از همین وجه چنانچه علامه نووی در تهذیب اللغات خویش تصریح نموده او را صاحب الحدیث میگویند و متعاقباً عطف عناش را بسوی علوم فقهیه گماشته تا اخیر زندگانی خویش دران مشغولیت داشت :-

درباره او یحیی بن معین که امام فن جریح و تعدیل احادیث بود چنین اظهاری را داشته است ( زفر صاحب آری ثقة مأمون ) ( تهذیب اللغات والسماء علامه نووی ) بعض مردم به تضعیف او نیز کوشیده اند لکن چون آن تضعیف مبهم میباشد ازین رو قابل اعتناء نیست مخصوصاً در قیاس احکامات صاحب کمال پنداشته میشد امام صاحب نسبت بدو میفرمود اقیس الصحابی - و کبیح بن الجراح که ذکرش در فوق گذشت از وی نیز استفاده نموده است و چندی اداره عهده قضاوت را نیز نموده است تولدش سنه ۱۱۰ و وفاتش سنه ۱۵۸ بوقوع پیوسته است .

خاتمة تحفة الامان في سيرة الثعلبان (۲۹۹) ذکر تلامذه ارشد امام اعظم رح

— (قاسم بن معن) —

يك شخص بسیار ناموری بود در صحاح سته روایات او موجوداند اگرچه او را در فقه و احادیث نیز کمال حاصل بود لاکن در عربیت و ادب عدیل و نظیری نداشت اکثریه امام محمد بغرض استفاده بخدمت او احضار میافت خلیفه وقت جندی او را به قبولیت قضای کوفه تکلیف نمود بعد از گفت و شنید مزید مجبوراً قضاوت را قبولدار شد اما ابداً تمخواه از حکومت نگرفت . امام ابو حنیفه با وی شفقت و محبت مخصوص داشت و وی نیز در حلقه آن تلامذه محبوب القلوب امام صاحب محسوب بود که امام صاحب نسبت بدانها میگفت که شما « فرحت بخش دل غمگین و بردارنده غموم و هموم من میباشید » وی نیز به همراه حضرت امام خلوص و محبت و عقیدت مزیدی را داشت شخصی از وی پرسید چون شما امام فقه و علوم عربیه میباشید میتوانید بگویند که درین « علوم کدامش وسیع است » گفت والله که يك تحریری از تحریرات امام ابو حنیفه بر تمام علوم عربیه گران است وی در سنه ۱۷۵ بر حمت ایزدی پیوست .

— اسد بن عمرو —

این همان ذات است که در مجلس تصنیف حنفی امور تحریریه بدو مفوز بود صاحب رتبه بزرگ است امام احمد حنبل از وی روایت نموده — و یحیی بن معین او را در ثقات محسوب داشته است — بلال رازی حکایه میکند که یکمرا به هارون الرشید بمکه معطله رفت چون از طواف فراغت یافت باندرون خانه کعبه در آمده بجای نشست و تمام اهل در بار واعیان ها شمه به پیش گاه او ایستاده بودند تنها شخصی به همراه هارون الرشید بيك جای نشسته بود که من او را دیده تعجب کردم که این شخص کیست ؟ چون پرسیدم گفتند که اسد بن عمرو است ( ملاحظه شود الجواهر المضية )

— علی بن المسهر —

فن حدیث را از امام اعظم و هشام بن عروه حاصل نموده است . امام بخاری و مسلم از وی روایات نموده اند — امام احمد حنبل همواره برفضل و کمال او اعتراف داشت و اطلاعاتی که بدو از تصنیفات امام ابو حنیفه — و سفیان ثوری بمحصول



خاتمة تحفة الامان في سيرة النعمان ( ٣٠٠ ) ذكر تلامذه ارشد امام اعظم رح  
آمده تماماً بتوسط همین علی استمدتی در موصل قاضی بود و در سنه ۱۹۸ وفات کرد  
( الجواهر المضية )

— عافیه بن مرزید —

این همان ذاتیست که نسبت بدو امام صاحب میفرموده « تازمانیکه عافیه بمجلس  
افتاء شریک نشود هیچکس مسئله را قلمبند ننماید » علامه ذهی — نسبت بدو  
می نویسد کان من حیات القضاة .

— حبان —

یکمرد کثیرالروایه بود در این ماحه روایات متعدده ازو روایت شده است

— مندل —

برادر حبان است از امام اعمش و هشام بن عمرو عبد الملك بن عمیر و عاصم  
احول و امام ابو حنیفه روایات را اخذ نموده يك شخصی نهایت متورع و پرهیز گار  
بود و در سنه ۱۶۸ رهسپار علم جلودانی گشت برادرش حبان نسبت بوفات او يك  
مرثیه درد انگیزی را تحریر داشته که علامه ذهی چند شعر آنرا در میزان الاعتدال  
خویش نقل نموده است خواهش مندیم که دو بیتی از آن مرثیه را مانیز نقل نماییم .  
فاذا اذکر فقدان اخي \* انقلب فی فراشی ارقاً  
واخ ای اخ مثل اخي \* قد جری فی کل خیر ماسبقاً







